

# خادم مفيد مسيحي

نوشته: واچمن نی  
ترجمه: ط. میکائیلیان

مقدمه	۱
فصل اول: سعی و کوشش	۲
فصل دوم: ثبات و پایداری	۶
فصل سوم: محبت نسبت به مردم	۱۰
فصل چهارم: خوب گوش دادن	۱۳
فصل پنجم: دوری از پر حرفی	۱۶
فصل ششم: آزادی از خود	۲۰
فصل هفتم: تربیت بدن	۲۴
فصل هشتم: آمادگی برای زحمت کشیدن	۲۸
فصل نهم: امانت در امور مالی	۳۱
فصل دهم: وفاداری نسبت به حقیقت	۳۹

### زندگی‌نامه مختصر نویسنده

واعظ و نویسنده معروف چینی، واچمن نی، به سال ۱۹۰۳، در شهر سواتوی چین پای به عرصه حیات نهاد. وی تحصیلات خود را در کالج ترینیتی در شهر فوچو به پایان رساند و در سن ۱۷ سالگی پس از شنیدن موعظه‌ای خود را به مسیح تسلیم نمود و پس از آن همه زندگی خود را وقف خدمت به خداوند کرد. مدت‌ها در شانگهای به خدمت شبانی مشغول بود و در عین حال به نقاط مختلف چین سفر می‌کرد و جلسات بشارتی متعددی ترتیب می‌داد. مواعظ او تأثیر عمیقی بر شنوندگان کلامش داشت و موعظه‌های وی در نقاط گوناگون باعث بیداری روحانی مردم می‌شد. ضمن فعالیت‌های روحانی خود مسؤولیت طبع و نشر چندین مجله مسیحی را نیز عهده‌دار بود و تعداد بسیاری کتب روحانی نیز به رشته تحریر درآورده است. در سال ۱۹۴۹، به علت شدت یافتن جنگ داخلی در چین به هنگ کنگ عزیمت نمود، ولی پس از مدتی خدمت در آنجا به خاطر نیاز شدیدی که به شبانی گله خداوند در چین احساس می‌نمود و علی‌رغم آگاهی از خطر دستگیری خود به وسیله کمونیست‌ها، مجدداً به چین که در آن هنگام تحت تسلط کمونیست‌ها درآمده بود بازگشت.

خدمات روحانی واچمن نی پس از بازگشتش برای کلیسای چین بسیار گرانقدر و پرازش بود، ولی این خدمات مدت زیادی ادامه نیافت. وی به سال ۱۹۵۲، دستگیر و به ۱۵ سال زندان محکوم گردید و تحت شرایط بسیار سخت و طاقت‌فرسا سال‌های محکومیت خود را سپری نمود. وی پس از پایان مدت محکومیت خود نه تنها آزاد نگردید، بلکه تا سال ۱۹۷۲، میلادی که چشم از جهان فرو بست همچنان در زندان کمونیست‌ها بسر برد. واچمن نی نقش بسیار مهمی در بیداری، رشد و باروری کلیسای چین ایفا نمود و به عنوان خادم امین خداوند، سال‌های متمادی به گونه‌ای خستگی‌ناپذیر و تحت سخت‌ترین شرایط و امکانات به خدمت بی‌وقفه خود ادامه داد.

همانگونه که اشاره شد از او کتب روحانی عمیقی برجای مانده که به زبان‌های مختلف ترجمه شده و بارها و بارها تجدید چاپ گردیده‌اند. از جمله کتب او می‌توان: «انسان روحانی»، «نشستن، راه رفتن، ایستادن» و «زندگی سالم مسیحی» را نام برد. «خادم مفید مسیحی» اولین کتابی است که از وی به زبان فارسی ترجمه شده است. در این کتاب واچمن نی خصوصیات یک خادم مفید مسیحی را بیان می‌کند و راهنمایی‌هایی عملی برای خدمت مؤثر در کلیسای خداوند ارائه می‌نماید. خواندن این کتاب ارزنده و روحانی را به عموم مسیحیان ایران بالاخص به خادمین وفادار مسیح و کلیسای او توصیه می‌نماییم. باشد که فیض خداوند ما و برکات عالی الهی از طریق خواندن و به دل سپردن و عمل نمودن به توصیه‌های واچمن نی این خادم بی‌منفعت کلام الهی باعث برکت یافتن هر چه بیشتر خوانندگان عزیز و گرامی باشد و ما را در راه خدمت صادقانه و وفادارانه نسبت به مسیح و کلیسای او تقویت نماید.

## فصل اول: سعی و کوشش

قرائت از کتاب مقدس: (متی ۲۵: ۱۴ - ۳۰ و دوم تیموتاؤوس ۴: ۲ و دوم پطرس ۱: ۵ - ۱۵ و یوحنا ۵: ۱۷، ۴: ۳۵).

زندگی روزانه خادم مسیحی تأثیر زیادی در خدمات مسیحی او دارد. به همین دلیل، برای بررسی شرایط لازم جهت خدمت مسیحی، باید به اخلاق و رفتار توجه نماییم. برای اینکه شخصی بتواند جهت انجام خدمات روحانی واجد شرایط باشد نه فقط تجربیات روحانی لازم دارد، بلکه باید اخلاق و شخصیت مخصوصی داشته باشد. اخلاق یک خادم باید با خصوصیات کاری که در پیش دارد مطابقت داشته باشد، ولی بدیهی است که اخلاق و طرز رفتار انسان در یک روز تکمیل نمی‌شود. اگر خادم خداوند بخواهد دارای خصوصیات باشد که برای خدمتش لازم است باید بسیاری از موضوعات عملی مربوط به زندگی روزانه او مورد بررسی قرار گیرد، باید از طریق کنترل و انضباط بعضی از عادت‌های قدیمی ترک شود و عادت‌های جدیدی کسب گردد و باید تعدیلات اساسی در زندگی به عمل آید تا زندگی، مناسب خدمتی باشد که باید انجام شود.

بعضی از جوانان از همان ابتدای شروع زندگی مسیحی، استعدادهایی از خود بروز می‌دهند که معلوم می‌شود می‌توانند خادمین مفیدی برای خداوند باشند و عملاً هم در خدمت خداوند موفق می‌شوند. از طرف دیگر عده‌ای وجود دارند که هر چند کمبودی از نظر استعداد ندارند، ولی بعد از مدت کوتاهی از ادامه خدمت ناتوان می‌شوند و باعث شرمساری خداوند می‌گردند. این سؤال پیش می‌آید که این امر چه دلیلی دارد؟ می‌توانم صراحتاً جواب بدهم که در اخلاق هر یک از آنها خصوصیتی وجود دارد که معلوم می‌سازد می‌توانند برای خداوند خادم مفیدی باشند یا نه؟ یک جوان ممکن است خصوصیتی نشان دهد که ما نسبت به آینده او امیدوار بشویم، ولی اگر فاقد بعضی دیگر از خصوصیات مهم باشد آینده او چندان امیدوارکننده نخواهد بود. ممکن است علاقه زیادی به خدمت خداوند داشته باشد، ولی خصوصیات لازم برای خدمت خداوند را نداشته باشد. ما تاکنون هیچ خادم مسیحی را ندیده‌ایم که دارای کف نفس نباشد و بتواند در کار خود موفق شود. همچنین ندیده‌ایم که شخص سرکش و نامطیعی بتواند برای خداوند خادم مفیدی بگردد.

چند خصوصیت وجود دارد که بدون آنها هیچ کس نمی‌تواند خادم مفیدی برای خداوند باشد. به همین دلیل خداوند باید در انسان کار کند تا بتواند ما را به خادمین مفیدی تبدیل نماید. نقص اصلی، کمبود اطلاعات و کم استعدادی نیست، بلکه مشکل اصلی این است که بعضی اصولاً خصوصیات و صفات لازم برای خدمت خدا را ندارند. پس باید در حضور خدا فروتن شویم و خود را به انضباط الهی تسلیم نماییم تا ما را اصلاح فرماید. بیایید مدتی در حضور خداوند وقت صرف نماییم و ببینیم برای خدمت او چه خصوصیات لازم است. یکی از صفات لازم، سعی و کوشش است. شاید ذکر این نکته بدیهی به نظر برسد، ولی یکی از مهم‌ترین پایه‌های اساسی این است که خادم مسیحی باید اهل کار باشد.

در انجیل متی درباره خادمینی می‌خوانیم که هر کدام به ترتیب پنج و دو و یک قنطار دریافت داشتند. وقتی ارباب آنها بعد از غیبت طولانی مراجعت کرد و از آنها حساب خواست، خادمی که یک قنطار دریافت کرده بود چنین گفت: «ای آقا، چون تو را می‌شناختم که مرد درشت‌خویی می‌باشی، از جایی که نکاشته‌ای می‌دروم و از جایی که نفشاده‌ای جمع می‌کنی، پس ترسان شده رفتم و قنطار تو را زیر زمین نهفتم. اینک مال تو موجود است.» آقایش در جواب وی گفت: «ای غلام شریر بیکاره، دانسته‌ای که از جایی که نکاشته‌ام می‌دروم و از مکانی که نپاشیده‌ام جمع می‌کنم از همین جهت تو را می‌بایست نقد مرا به صرافان بدهی تا وقتی که بیایم مال خود را با سود بیایم. الحال آن قنطار را از او گرفته به صاحب ده قنطار بدهید... و آن غلام بی‌نفع را در ظلمت خارجی اندازید جایی که گریه و فشار دندان خواهد بود» (متی ۲۵: ۲۴ - ۳۰).

این قسمت از کلام خدا نشان می‌دهد که خداوند از خادمین خود می‌خواهد با سعی و کوشش کار کنند. وی مشکل اصلی را که در زندگی خادم مورد بحث وجود داشت بطور روشن گوشزد می‌فرماید. مشکل اصلی این بود که این خادم هم «شریر» بود و هم «بیکاره». شریر بودن او از این معلوم می‌شود که به قدری بی‌ادب است که ارباب خود را «درشت خو» می‌نامد. ما برای بحث درباره این صفت وی وقت صرف نمی‌کنیم، بلکه به بحث درباره صفت دوم او یعنی بیکاره بودن می‌پردازیم. بیکاره بودن یا تنبلی نقضی است که بسیار متداول می‌باشد. اشخاص بیکاره هیچ وقت به دنبال کار نمی‌روند و اگر کاری هم برای آنها پیدا شود از آن فرار می‌کنند. جای تأسف است که بسیاری از مسیحیان و غیرمسیحیان به این بدبختی دچار می‌باشند و برای اطرافیان خود سربار هستند. آیا تاکنون خادم مسیحی مفیدی را دیده‌اید که تنبل باشد؟ امکان ندارد، زیرا خادمین مفید خداوند همیشه ساعی و کوشا هستند و مواظب هستند که وقت و نیروی خود را تلف نکنند. آنها به دنبال فرصت برای استراحت نمی‌گردند، بلکه از هر فرصتی برای خدمت به خداوند استفاده می‌نمایند.

به رسولان مسیح نگاه کنید. آنها چه سعی و کوششی داشتند. ببینید پولس در زمان حیات خود چقدر کار انجام داد. ملاحظه بفرمایید که چطور به همه جا مسافرت می‌کرد و انجیل را موعظه می‌نمود، با اشخاص به بحث و استدلال می‌پرداخت و حتی وقتی در زندان بود از فرصت استفاده می‌کرد و به تمام کسانی که با او در تماس بودند انجیل را موعظه می‌نمود و به کسانی که از او دور بودند نامه می‌نوشت. از زندان به تیموتاؤوس چنین می‌نویسد: «به کلام موعظه کن و در فرصت و غیر فرصت مواظب باش» (دوم تیموتاؤوس ۴: ۲). زندانی شدن ممکن بود از بعضی از فعالیت‌های پولس جلوگیری نماید، ولی نمی‌توانست خدمات او را محدود سازد. نامه‌هایی که از زندان نوشت چه گنج روحانی عظیمی است. در قاموس پولس کلمه تنبلی و بیکاری وجود نداشت، بلکه همیشه از وقت خود منتهای استفاده را می‌کرد.

جای تأسف است که بسیاری از خادمین مسیحی در صدد استفاده از فرصت‌ها برای خدمت خداوند نیستند و اگر شخصی هم برای درخواست کمک نزد آنها بیاید این امر را به عنوان مزاحمتی در کار خود به حساب می‌آورند و کوشش می‌کنند هر چه زودتر او را دور سازند. این کار چه نام دارد؟ نام آن تنبلی است. آیا کارگرانی را که آهسته کار می‌کنند دیده‌اید؟ آنها کاری شروع می‌کنند و با تظاهر به کار، آن را طول می‌دهند، زیرا به کار خود علاقه جدی ندارند، بلکه مشغول وقت گذرانی هستند. مشکل اینها چیست؟ مشکل آنها تنبلی است. پولس در رساله به فیلیپیان می‌فرماید: «همان مطالب را به شما نوشتن بر من سنگین نیست و ایمنی شماست» (۳: ۱). هر چند پولس در زندان بسر می‌برد، ولی خسته نمی‌شد از اینکه همان مطالب را به صورت کتبی برای فیلیپیان تکرار نماید، زیرا به صلاح آنها بود، ولی بسیاری از مسیحیان اینطور نیستند. وقتی از آنها خدمتی خواسته می‌شود، طوری رفتار می‌کنند که گویا بار سنگینی بر دوش آنها نهاده شده است.

کسانی که همه چیز را به عنوان بار سنگینی تلقی می‌نمایند نمی‌توانند خادمین وفاداری برای خداوند باشند. چنین اشخاصی حتی نمی‌توانند خدمت مفیدی برای مردم انجام دهند. بعضی از به اصطلاح «خادمین تمام وقت مسیحی» به قدری خود را در درجات عالی روحانی احساس می‌نمایند که لزومی برای سعی و کوشش نمی‌بینند و خود را در مقابل هیچ کس مسؤول نمی‌دانند. اینها اگر مشغول کارهای معمولی می‌بودند هیچ رئیس دنیوی این تنبلی آنها را تحمل نمی‌کرد، ولی آنها خود را فریب می‌دهند و خیال می‌کنند می‌توانند خدا را با این روش خدمت نمایند. عزیزان، باید رفتار ما تحت انضباط الهی قرار گیرد تا کار را خسته‌کننده ندانیم و خوشحال باشیم از اینکه می‌توانیم از وقت و نیرو و ثروت خود برای کمک و خدمت به دیگران بدون مضایقه استفاده کنیم. پولس نه فقط با تمام وجود مشغول انجام خدمات روحانی بود، بلکه با کارهای سخت بدنی نیز آشنایی داشت. به سخنان وی در این مورد گوش بدهید: «بلکه خود می‌دانید که همین دست‌ها در رفع احتیاج خود و رفقایم خدمت می‌کرد» (اعمال رسولان ۲۰: ۳۴). این است خادم واقعی خداوند.

بعضی از به اصطلاح خادمین خداوند در واقع از کار کردن بیزار هستند و همیشه برای فرار از کار بهانه‌هایی پیدا می‌کنند. دیگران با علاقه در جستجوی کار نیستند، بلکه با تنبلی در انتظار می‌مانند تا ببینند چه پیش خواهد آمد. خادمین وفادار مسیح از فرصت استفاده می‌کنند و اگر گاهی در ظاهر کاری نداشته باشند در باطن مشغول کار می‌باشند و با تمام وجود در طلب اراده خداوند هستند. خداوند ما عیسای مسیح فرمود: «پدر من تاکنون کار می‌کند

و من نیز کار می‌کنم» (یوحنا ۵: ۱۶). در جای دیگر از شاگردان خود سؤال فرمود: «آیا شما نمی‌گویید که چهار ماه دیگر موسم دروست؟» و خودش این سؤال را اینطور جواب داد: «اینک به شما می‌گویم چشمان خود را بالا افکنید و مزرعه‌ها را ببینید، زیرا که الان به جهت درو سفید شده است» (یوحنا ۴: ۳۵). شاگردان حاضر بودند چهار ماه صبر کنند و بعد به کار پردازند، ولی خداوند فرمود که همین حالا وقت کار است و تأخیر جایز نیست.

او فرمود: «چشمان خود را بالا افکنید» و بدین طریق نشان داد چه نوع خادمینی لازم دارد، خادمینی که صبر نمی‌کنند که برای آنها کاری پیش بیاید، بلکه با چشم بصیرتی که دارند کاری را که در انتظار آنهاست مشاهده می‌کنند. خداوند ما همیشه مترصد بود که با خدای پدر در کارهایی که انجام می‌داد همکاری داشته باشد و چون خدای پدر پیوسته فعال بود پسر هم همیشه فعالیت داشت. مقصود ما فعالیت شتاب‌زده افرادی نیست که اخلاق ناراحت آنها باعث تلاش‌های بیجا می‌گردد، بلکه مقصود عبارت است از فعالیت خادمی که پیوسته به سوی خدا نظر دارد و می‌تواند کاری را که خدا برای انجام آن به همکاری او احتیاج دارد مشاهده نماید. متأسفانه امروزه عده کمی متوجه هستند که خدا چه کارهایی انجام می‌دهد. بدبختانه امکان دارد از کنار مزرعه‌ها عبور کنیم بدون اینکه حصاد را مشاهده نماییم. ممکن است به کاری که در مقابل ما قرار دارد توجه نکنیم. مسیحیانی که به فوری بودن کار توجه ندارند و می‌توانند به راحتی «چهار ماه» صبر کنند، خادمینی بی‌فایده یا «بی‌نفع» هستند. مسیح به خادمینی احتیاج دارد که یک دقیقه هم وقت تلف نمی‌کنند و کاری را که باید امروز انجام شود به فردا موکول نمی‌نمایند. در بعضی جاها جمع‌آوری حصاد فقط به این دلیل انجام نمی‌شود که عده زیادی از مسیحیان به کار علاقه ندارند.

سعی و کوشش با جدیت در کار خداوند بسیار ضروری است، ولی این یک خصوصیت باطنی است و نمی‌توان آن را با تلاش‌های ظاهری اندازه گرفت. ما نباید خود را به تنبلی عادت بدهیم، بلکه باید ساعی و کوشا باشیم. با وجود این فقط با وادار کردن خود به اینکه کمی بیشتر جدیت نماییم نمی‌توانیم ذات خود را عوض کنیم، زیرا بعد از مدتی دوباره به وضع اولیه خود برخواهیم گشت. باید در اخلاق و رفتار ما تغییر اصولی به وجود آید. می‌دانیم که خداوند آمده است تا «گمشده را بجوید و نجات بخشد». او نیامد که با مردم فقط ارتباط برقرار نماید، بلکه آمد تا آنها را جستجو کند و نجات دهد. خداوند با چه جدیتی مشغول جستجو و نجات مردم شد! ما هم باید چنین رفتاری داشته باشیم. پطرس رسول در رساله دوم خود می‌فرماید: «و به همین جهت کمال سعی نموده در ایمان خود فضیلت پیدا نمایید و در فضیلت علم و در علم عفت و در صبر و در صبر دینداری و در دینداری محبت برادران و در محبت برادران محبت را» (۱: ۵-۷). این صفاتی که پشت سر هم اضافه می‌شود نشان‌دهنده وضع یک شخص ساعی و کوشاست.

باید در خود روحیه‌ای ایجاد کنیم که در قلمرو روحانی هر روز جلوتر برویم، زیرا از این راه است که خواهیم توانست خادمین مفید خداوند باشیم. باید در خدمت او همیشه پیشرفت نماییم. بعضی از خادمین مسیحی به هیچ وجه احساس مسؤولیت ندارند و به وسعت مزارع توجه نمی‌کنند و متوجه نیستند که انجیل باید به فوریت به دورترین نقاط جهان برسد. آنها فقط سهم کوچک خود را انجام می‌دهند و امیدوارند وضع خوب شود. اگر بر اثر خدمات آنها هیچ کس نجات نمی‌یابد، این امر را طبیعی می‌شمارند و امیدوارند که فردا وضع بهتر خواهد شد، ولی اگر فردا هم هیچ کس نجات پیدا نکند، در خود احساس ناراحتی نمی‌نمایند. اینگونه خادمین چطور می‌توانند اراده الهی را به انجام برسانند؟ پطرس رسول دارای روحیه متفاوتی بود. در آیاتی که فوقاً نقل شد، او تلاش می‌کند که خوانندگان خود را از هر نوع فکر منفی آزاد سازد. این آیات را دوباره بخوانید و توجه کنید که قدرت الهی در تمام وجود او جاری است و او سعی می‌کند این قدرت را توسط نامه‌اش به خوانندگان منتقل سازد.

پطرس رسول می‌فرماید که وقتی یک فضیلت مسیحی بدست می‌آوریم باید در صدد باشیم که آن را با فضیلت دیگری تکمیل نماییم و وقتی فضیلت دیگری بدست آوردیم باید در فکر فضایل یا صفات نیکوی دیگری باشیم. بدین طریق باید همیشه در حال پیشرفت باشیم و هیچ وقت به آنچه داریم قانع نشویم، بلکه همیشه جلو برویم تا به هدف برسیم. این همه تلاش برای چیست؟ پطرس رسول می‌فرماید: «زیرا هرگاه اینها در شما یافت شود و بیفزاید شما را نمی‌گذارد که در معرفت خداوند ما عیسای مسیح کاهل یا بی‌ثمر بوده باشید» (دوم پطرس ۱: ۸). توجه داشته باشید که سعی و کوشش باعث از بین رفتن تنبلی می‌شود. وضع منفی یعنی تنبلی به وسیله حالت مثبت یعنی سعی و کوشش از بین می‌رود. تنبلی را نمی‌توان با روش منفی از بین برد، بلکه برای از بین بردن آن باید از سعی و کوشش استفاده کرد. اگر همیشه بیکار هستیم باید در صدد اصلاح نقایص خود برآییم. وقتی اولین نقص خود را اصلاح نمودیم باید در

صدد رفع نقص دوم باشیم و همین طور به اصلاح خود ادامه بدهیم تا اینکه دیگر «در معرفت خداوند ما عیسیای مسیح کاهل یا بی‌ثمر» نباشیم. اگر با لطف الهی این کار را انجام دهیم در روحیه ما تحول عظیمی به وجود خواهد آمد. دیگر تنبل و بیکاره نخواهیم بود، بلکه از کارهای مشکل استقبال خواهیم کرد و خداوند را با شادی خدمت خواهیم نمود.

پطرس رسول کوشش فراوانی به عمل می‌آورد تا در خوانندگان خود سعی و کوشش ایجاد کند. توجه کنید در آیه ۱۶ چه می‌فرماید: «و برای این نیز کوشش می‌کنم تا شما در هر وقت بعد از رحلت من بتوانید این امور را یاد آورید.» نکته قابل توجه این است که در اینجا کوشش آشکاری وجود ندارد، بلکه یک اشتیاق باطنی و روحانی است که این تلاش را در پطرس رسول به وجود می‌آورد. خدا کند که ما بیدار شویم و به مسؤولیت سنگین خود و به احتیاجات اطرافیان خود و به زودگذر بودن زمان پی ببریم. اگر به جدی بودن مسؤولیت خود توجه نماییم، با جدیت مشغول کار خواهیم شد و حتی ممکن است در این راه در صورت لزوم از خواب و خوراک هم صرف‌نظر کنیم. وقت بسیار تنگ است و احتیاجات زیادی وجود دارد و ما هنوز وظایف خود را بطور کامل انجام نداده‌ایم. بیاوید ما که در این جهان عمر کوتاهی داریم تمام نیروی خود را برای کمک به اطرافیانمان که آنها هم دارای عمر کوتاهی هستند صرف نماییم. نباید اجازه بدهیم که کاهلی طبیعی، ما را به سهل‌انگاری بکشاند، بلکه همین امروز باید کمر همت ببندیم و بدن خود را برای خدمت آماده سازیم. چه فایده دارد که بگوییم مایلیم خداوند را خدمت نماییم، ولی از کاهلی خود دست نکشیم؟ چه فایده دارد که علم و اطلاعات زیادی داشته باشیم، ولی از تنبلی ذاتی خلاص نشویم؟

اجازه بفرمایید دوباره به آیات فصل ۲۵ متی که در ابتدای این فصل به آنها اشاره کردیم رجوع نماییم. در آن مثل به خادمی برخورد می‌نماییم که در محضر الهی دو اتهام بر او وارد بود: «شرارت و بیکاری» خود خداوند رأی محکومیت را صادر می‌فرماید: «آن غلام بی‌نفع را در ظلمت خارجی اندازید» (آیه ۳۰). خداوند این خادم تنبل را «بی‌نفع» می‌خواند. فقط خادمی که با سعی و کوشش خدمت می‌نماید برای خداوند مفید است. این موضوع را ساده نگیرید، بلکه بیاوید به این هشدار توجه کنیم و از همین امروز از خداوند درخواست نماییم که رفتار کاهلانه ما را عوض کند، چون سال‌ها به تنبلی عادت کرده‌ایم نمی‌توان انتظار داشت که ظرف یکی دو روز و بدون تحمل زحمت اصلاح شویم. باید در حضور خداوند در این مورد سخت‌گیری نماییم تا بتوانیم خادمینی شویم که در خدمت او «بی‌نفع» نباشیم.

قرائت از کتاب مقدس: (متی ۱۶: ۱۳-۲۳، متی ۱۸: ۱۸، ۲۶: ۳۱-۴۱، ۶۹-۷۵ و اول پطرس ۲: ۵ و مرقس ۱۴: ۵۴، ۶۶-۶۸).

صفت دیگری که باید در زندگی خادم مسیحی وجود داشته باشد ثبات و پایداری است. متأسفانه بسیاری از مسیحیان ناپایدار هستند. روحیه آنها با تغییر وضع هوا عوض می‌شود بطوری که گاهی بازیچه اوضاع و احوال می‌گردند و در نتیجه ناپایدار و غیرقابل اعتماد می‌شوند. نیت و تمایلات آنها خوب است، ولی چون از نظر احساسات ناپایدار هستند غالباً تعادل و هماهنگی خود را از دست می‌دهند. کتاب مقدس شخص ناپایداری را به ما معرفی می‌کند که شمعون پطرس نام دارد. یک روز خداوند از شاگردان خود پرسید که مردم درباره او چه فکر می‌کنند. شاگردان جواب دادند که بعضی او را یحییای تعمید دهنده و بعضی الیاس و دیگران ارمیا و یا یکی از پیامبران می‌دانند. سپس عیسای مسیح از شاگردان پرسید: «شما مرا که می‌دانید؟» شمعون پطرس جواب داد: «تویی مسیح، پسر خدای زنده» و مسیح فوراً به او گفت: «خوشا به حال تو ای شمعون بن یونا، زیرا جسم و خون این را بر تو کشف نکرد، بلکه پدر من که در آسمان است و من نیز تو را می‌گویم که تویی پطرس و بر این صخره کلیسای خود را بنا می‌کنم» (متی ۱۶: ۱۳-۱۸).

به فرمایش خداوند توجه فرمایید: «بر این صخره کلیسای خود را بنا می‌کنم.» ظاهراً خداوند آن مثلی را در نظر دارد که در موعظه بالای کوه ذکر فرمود و در آن شخص دانا خانه خود را بر سنگ بنا کرد و آن خانه در مقابل سیل و طوفان پایداری نمود، ولی شخص نادان خانه خود را بر ریگ بنا کرد و خانه وی در همان شرایط منهدم گردید. کلیسا با هر مشکلی که رو به رو شود هیچگاه منهدم نخواهد شد، زیرا بر صخره محکم یعنی عیسای مسیح بنا شده است. پطرس بعداً چنین نوشت: «شما نیز مثل سنگهای زنده بنا کرده می‌شوید به عمارت روحانی» (اول پطرس ۲: ۵). ساختمان کلیسا دارای همان ذات و ماهیت اساس کلیساست. همانطوری که اساس کلیسا دارای ثبات و پایداری می‌باشد، ساختمان کلیسا نیز همانطور است. ثبات و پایداری از صفات لازم خادمین مسیحی است، زیرا آنها «سنگهای زنده» هستند. عیسای مسیح به پطرس فرمود: «تویی پطرس (به یونانی یعنی سنگ) و بر این صخره کلیسای خود را بنا می‌کنم و ابواب جهنم بر آن استیلا نخواهند یافت.» سنگ در ساختمان مانند پایه آن، یک صخره بزرگ نیست، ولی با وجودی که اساس ساختمان از نظر اندازه با خود ساختمان تفاوت دارد، اما از نظر ماهیت یکی است. هر انسانی که قسمتی از ساختمان کلیسا را تشکیل می‌دهد ممکن است از نظر اندازه کوچک باشد، ولی از نظر ماهیت با رأس کلیسا هیچ تفاوتی ندارد.

حالا به ادامه آیات فوق توجه فرمایید: «و کلیدهای ملکوت آسمان را به تو می‌سپارم و آنچه بر زمین ببندی در آسمان بسته گردد و آنچه در زمین گشایی در آسمان گشاده شود.» این وعده‌ای که به پطرس داده شد بعداً به کلیسا مربوط می‌گردد (به متی ۱۸: ۱۸ رجوع شود). روشن است که در اینجا روی سخن با شخص پطرس است، ولی به عنوان خادم مسیح است که کلیدهای ملکوت به او سپرده می‌شود. این کلیدها به او سپرده شد تا بتواند در را باز کند و در روز پنطیکاست و در خانه کرنیلیوس همین کار را هم انجام داد. در مورد اول، در ملکوت را بر روی یهودیان و در مورد دوم بر روی غیریهودیان باز کرد، ولی وقتی خداوند پطرس را در قیصریه فیلیپس مخاطب ساخت، اخلاق پطرس با لقب وی مطابقت نداشت و به همین دلیل در آن موقع نمی‌توانست از کلیدهای ملکوت استفاده نماید. با وجود این وقتی با لطف الهی از عدم ثبات و ناپایداری که در آن موقع گرفتار آن بود خلاصی یافت و خادم مسیح که صخره‌ای مستحکم بود گردید، آن وقت توانست از کلیدهایی که به او سپرده شده بود استفاده نماید و قدرت بستن و باز کردن پیدا کند.

کسانی که دارای اخلاق ناپایدار هستند نمی‌توانند چنین خدماتی انجام دهند. لازم است بین اخلاق خادم و ماهیت خدمت وی هماهنگی وجود داشته باشد. هر دو باید دارای خصوصیت کلیسا باشند که ابواب جهنم بر آن استیلا نخواهند یافت. متأسفانه ابواب جهنم بر بسیاری از خادمین مسیحی استیلا می‌یابند، زیرا آنها همیشه ناپایدار هستند و به همین دلیل در خدمات خود قابل اعتماد نمی‌باشند. تا زمانی که این اخلاق ناپایدار ما عوض نشده است نمی‌توانیم



خدمتی را که به ما سپرده شده است به انجام رسانیم، ولی خدا را شکر که همانطوری که توانست پطرس را عوض کند قدرت دارد ما را هم عوض نماید. خداوند می‌تواند تمام نقایصی را که زندگی ما را تباه می‌سازد برطرف فرماید و طوری ما را عوض کند که برای انجام هدف‌های او مفید باشیم.

کتاب مقدس می‌فرماید که پطرس به وسیله مکاشفه الهی توانست بفهمد که عیسی همان مسیح موعود و پسر خدای زنده است. خودش به تنهایی نمی‌توانست چنین کشف عالیقدری بکند و هیچ انسانی نمی‌توانست این آگاهی را به او انتقال دهد، خدا بود که این آگاهی را به او عطا فرمود. از زمانی که پطرس ایمان خود را اعلام نمود، مسیح شروع به صحبت درباره رنج‌هایی کرد که در انتظار او بود. وی درباره مصلوب شدن و قیام خود سخن گفت و در آن موقع «پطرس او را گرفته شروع کرد به منع نمودن و گفت حاشا از تو ای خداوند که این بر تو هرگز واقع نخواهد شد، اما او برگشته پطرس را گفت دور شود از من ای شیطان» (متی ۱۶: ۲۲ و ۲۳). به حرکت ناگهانی پاندول ساعت نگاه کنید. پطرس که کمی قبل از آن در ارتفاعات عالی تجربیات روحانی قرار داشت، به اعماق خطرناک پرتگاه سقوط می‌کند. مدت کوتاهی بعد از اینکه خداوند تأیید فرمود که پطرس دارای مکاشفه الهی می‌باشد، اکنون او را آلت دست شیطان می‌خواند.

در یک لحظه پطرس به خداوند می‌گوید: «تویی مسیح پسر خدای زنده» و لحظه‌ای دیگر مورد توبیخ خداوند قرار می‌گیرد. این دو لحظه که خیلی به یکدیگر نزدیک بودند دو قطب متضاد روحانی را نشان می‌دهند و همان شخصی که وسیله ظهور مکاشفه الهی بود بعد از مدت کوتاهی وسیله‌ای در دست شیطان می‌شود و می‌خواهد مانع رفتن خداوند به سوی صلیب گردد. مسیح فوراً عکس‌العمل نشان می‌دهد و پطرس را که مدتی قبل به او «خوشا به حال تو» گفته بود مستقیماً مخاطب می‌سازد و می‌فرماید: «دور شو از من ای شیطان». مدتی قبل از این مسیح اعلام فرموده بود: «تویی پطرس و بر این صخره کلیسای خود را بنا می‌کنم»، ولی شخصی که خودش در دست شیطان می‌باشد چطور می‌تواند کلیسایی بنا کند که به قول خداوند ابواب جهنم بر آن استیلا نیابند؟ اگر قرار باشد پطرس مورد استفاده خداوند قرار بگیرد، باید تغییرات عظیمی در او به وجود آید. همین طور هم شد. بیایید شرح واقعه را بطوری که در فصل بیست و ششم انجیل متی مذکور می‌باشد مورد مطالعه قرار دهیم.

وقتی شاگردان بعد از انجام مراسم عید فصیح به دور مسیح جمع بودند، وی به آنها فرمود: «همه شما امشب درباره من لغزش می‌خورید چنانکه مکتوب است که شبان را می‌زنم و گوسفندان گله پراکنده می‌شوند». پطرس که همیشه زود احساساتی می‌شد فوراً گفت: «هرگاه همه درباره تو لغزش خورند من هرگز نخورم». پطرس برخلاف سخن خداوند حرف می‌زد، ولی هدفش لاف زدن نبود، بلکه اطمینان داشت که حقیقت را می‌گوید، چون پطرس تا این حد به خودش اطمینان داشت به همین دلیل مسیح تأیید فرمود که فرمایش کلی او در مورد شاگردان به پطرس هم مربوط است و پطرس را مستقیماً مخاطب قرار داد تا هیچ شکی باقی نماند که او هم از ترک کنندگان خواهد بود و به علاوه توضیح داد که پطرس تا سرحد انکار سقوط خواهد نمود، ولی اعتماد پطرس نسبت به خودش به قدری ریشه‌دار بود که سخنان خداوند در او کارگر واقع نشد، بلکه اعلام داشت: «هرگاه مردنم با تو لازم شود هرگز تو را انکار نکنم». پطرس تظاهر نمی‌کرد و لاف نمی‌زد، بلکه در سخنان خود صادق بود. او خداوند را دوست می‌داشت و می‌خواست با تمام وجود از او پیروی نماید سخنان او بیان‌کننده احساسات قلبی او بود. وی خود را آن شخصی می‌پنداشت که آرزو داشت باشد. پطرس مایل بود بهای لازم برای پیروی خداوند را بپردازد، ولی آن شخصی نبود که خودش فکر می‌کرد. او قادر نبود بهای لازم را بپردازد.

مدت کوتاهی بعد از اینکه پطرس بارها اعلام کرده بود که خداوند را به هر قیمتی که باشد پیروی خواهد نمود، مسیح به او و به دو شاگرد دیگری که انتخاب کرده بود در باغ جتسیمانی چنین فرمود: «نفس من از غایت الم مشرف به موت شده است، در اینجا مانده با من بیدار باشید»، ولی به زودی هر سه به خواب رفتند. مسیح باز پطرس را بطور مخصوص مخاطب ساخت و فرمود: «آیا همچنین نمی‌توانستید یک ساعت با من بیدار باشید؟» ولی منتظر جواب پطرس نماند، بلکه خودش اضافه کرد: «روح راغب است، لیکن جسم ناتوان». آری، پطرس اینطور بود. اشتیاق شدیدی داشت، ولی ضعیف بود. در یک لحظه دوباره صحنه عوض می‌شود و پطرس هم همراه شرایط متغیر تغییر می‌کند. جمعیت انبوهی برای دستگیری عیسی آمده‌اند و احساسات پطرس به هیجان آمده است. او دست خود را دراز می‌کند و شمشیرش را از غلاف می‌کشد و گوش خادم رئیس کاهنان را از سر وی جدا می‌سازد. آیا این امر ثابت نمی‌کند که حاضر بود در

راه خداوند خود جان بدهد؟ ولی لحظه‌ای تأمل بفرمایید. عیسی دستگیر می‌گردد و به تنهایی برده می‌شود. پطرس کجاست؟ «در آن وقت جمیع شاگردان او را (یعنی عیسی را) واگذارده بگریختند.» پطرس خداوند خود را ترک کرده بود.

در انجیل مرقس چنین می‌خوانیم: «و پطرس از دور در عقب او می‌آمد تا به خانه رئیس کهنه درآمده با ملازمان بنشست و نزدیک آتش خود را گرم می‌نمود» (مرقس ۱۴: ۵۴). ناگهان یکی از مستخدمه‌های رئیس کاهنان پطرس را شناخت و چنین گفت: «تو نیز با عیسی ناصری می‌بودی.» او انکار نموده گفت: «نمی‌دانم و نمی‌فهمم که تو چه می‌گویی» (آیات ۶۷ و ۶۸). آیا این همان پطرسی بود که در همان روز گوش خادم رئیس کاهنان را از سرش جدا کرد؟ بلی، همان پطرس است و وقتی مستخدمه رئیس کاهنان او را شناخت که از همراهان عیسی است، ترس سراپای وجودش را فرا گرفت و خداوند خود را واقعا انکار کرد. چند لحظه قبل از آن می‌خواست به هر قیمتی که لازم باشد مسیح را پیروی نماید و حتی حاضر بود در این راه جان خود را فدا سازد، ولی حالا می‌خواست به هر قیمتی که امکان دارد جان خود را رهایی بخشد. موج احساسات عظیمی که او را فرا گرفته بود اکنون آرام شده است و در حالی که عیسی در سالن دادگاه مورد اهانت قرار می‌گرفت، پطرس کوشش می‌کرد از قبول هر نوع رنج و زحمت به خاطر مسیح خودداری نماید، به همین دلیل به راهروی ساختمان رفت. در آنجا هم شنید که مستخدمه‌ای به اطرافیان خود می‌گفت: «این شخص از آنهاست.» پطرس بدون تأمل برای دومین بار انکار می‌کند.

متی می‌فرماید: «باز هم قسم خورده انکار نمود که این مرد را نمی‌شناسم» (متی ۲۶: ۷۲). به زودی چند نفر از اطرافیان نزد پطرس آمدند و به او گفتند: «البته تو هم از اینها هستی، زیرا لهجه تو بر تو دلالت می‌نماید. پس آغاز لعن کردن و قسم خوردن نمود که این شخص را نمی‌شناسم» (آیات ۷۳ و ۷۴). آیا امکان دارد که این پطرس باشد؛ یعنی شخصی که خداوند خود را سه بار انکار کرده و این انکار با قسم خوردن و لعنت کردن وی همراه بوده است؟ بلی، این شخص پطرس است. مشکل پطرس مشکل ساده‌ای نبود. در شخصیت او یک نقص اساسی وجود داشت. او به وسیله احساسات خود اداره می‌شد و به همین دلیل عکس‌العمل‌های او غیرقابل پیش‌بینی بود، زیرا اشخاصی که به وسیله احساسات خود اداره می‌شوند اینطور هستند. این اشخاص وقتی به هیجان می‌آیند گاهی به ارتفاعات بالا صعود می‌نمایند و در اوقات دیگر هم، افسردگی باعث سقوط آنها به پایین دره می‌شود. ممکن است این اشخاص مکاشفه الهی دریافت دارند، ولی در عین حال امکان دارد که موانعی در راه تحقق هدف‌های الهی به وجود آورند. آنها تحت تأثیر احساسات ناگهانی، به سرعت سخن می‌گویند و عملی انجام می‌دهند، ولی ممکن است این احساسات آنها دارای محرک الهی نباشد. بسیاری از مشکلات کار خداوند به این دلیل ایجاد می‌شود که در زندگی خادمین او این نقص اساسی وجود دارد، چون این مشکل، اساسی می‌باشد به اصلاح اساسی نیاز دارد.

پطرس دارای شخصیت صادقی بود. او اهل سیاست بازی نبود و سخنان دو پهلوی نمی‌گفت، ولی احساساتی قوی داشت. او به احساسات خود معتقد بود تا اینکه به او ثابت شد که آنطور که بر اثر احساسات خود تصور می‌کرد خادم فداکار خداوند خود نیست. برادران و خواهران عزیز، متأسفانه امکان دارد که عشق و علاقه خیالی ما به خداوند، تا حد زیادی با احساسات توأم باشد. عکس‌العمل‌های احساساتی ما در مقابل محبت مسیح، لزوماً آنطور که فکر می‌کنیم عمیق و پاک نیست. ما تصور می‌کنیم که او را بطور کامل دوست داریم، ولی به قدری در خیالات خود بسر می‌بریم که تصور می‌کنیم آن انسانی هستیم که خودمان خیال می‌کنیم. ما احساس می‌نماییم که می‌خواهیم فقط برای او زندگی کنیم و اگر اراده او باشد حتی جان خود را برای او فدا سازیم، ولی اگر خداوند همانطوری که درمورد پطرس انجام داد اعتمادی را که به خودمان داریم نابود نسازد ما در راه فریب خوردن از احساسات پیش خواهیم رفت و زندگی ما پیوسته در نوسان خواهد بود.

وقتی پطرس وفاداری خود را به خداوند اعلام داشت، در واقع دروغ نمی‌گفت، ولی احساسات او وی را وادار ساخته بود که به یک امر غیر واقعی معتقد شود. دروغ گفتن عمل بسیار وحشتناکی است، ولی باور کردن دروغ هم تأسف آور است. اگر اعتماد به احساسات خود را ادامه دهیم ممکن است خداوند به ناچار اجازه دهد که از راه شکست‌های شدید به غیرقابل اعتماد بودن احساسات خود پی ببریم. میزان توانایی خودمان را درمورد پیروی از خداوند، نمی‌توانیم با درجه تمایلمان درمورد پیروی از او اندازه بگیریم. خدا کند که توجه نماییم که کلیسا دارای ثبات و پایداری ابدی می‌باشد. بنیاد کلیسا صخره واقعی است و تمام سنگهای ساختمان آن از همان صخره می‌باشد. اگر اخلاق و

خصوصیات ما با خصوصیات کلیسا هماهنگ نشده باشد چطور می‌توانیم در ساختن آن نقشی داشته باشیم؟ اگر با مصالح غیر مرغوب بنا کنیم، تمام ساختمان را به خطر خواهیم انداخت. سنگی که ماهیت آن با صخره اصلی تفاوت داشته باشد نخواهد توانست فشار وارده را تحمل نماید و به همین دلیل تلاش‌هایی که برای بنا کردن به کار برده‌ایم با شکست رو به رو خواهد شد و این شکست در کار ساختمان باعث ضرر خودمان و ضرر دیگران و اتلاف وقت گرانها در مورد تکمیل بنای کلیسا خواهد گردید. بهتر است به این فرمایش پولس رسول توجه نماییم: «بنابرین ای برادران حبیب من، پایدار و بی‌تشویش شده پیوسته در عمل خداوند بیفزایید» (اول قرنتیان ۱۵: ۵۸).

خدا را شکر که پطرس بعد از شکست متوجه نقص خود گردید و سقوط او به اندازه کافی شدید بود که بتواند اعتمادی را که به خودش داشت از بین ببرد. آیا شکست‌های قبلی ما به اندازه کافی شدید نبوده‌اند که بتوانند به ما بفهمانند که ناتوان هستیم؟ ما همیشه دعا می‌کنیم که نور الهی برای راهنمایی ما تابان گردد، ولی مگر شکست‌های گذشته ما نور کافی به ما نمی‌دهند که در حضور خدا به زمین بیفتیم و با فروتنی و توبه واقعی اجازه دهیم که ما را مانند پطرس از نو بسازد؟ وقتی سقوط پطرس برای او روشن ساخت که چه نوع شخصی است، او «بیرون رفته زار زار بگریست.» از آن زمان به بعد خداوند شروع به نوسازی او نمود تا اینکه اخلاقش با لقب جدیدش مطابقت پیدا کرد و در آن موقع قادر گردید کلیدهای ملکوت را به طرز بسیار مؤثری مورد استفاده قرار دهد. ما نمی‌توانیم انتظار داشته باشیم که مانند پطرس وسیله برجسته‌ای در دست خداوند باشیم، ولی اطمینان داریم که خداوند نسبت به ما شفقت خواهد داشت و مانند پطرس تحولی در زندگی ما به وجود خواهد آورد. باید در شخصیت ما یک تحول اساسی به وجود آید تا بتوانیم خادم شایسته‌ای برای خداوند باشیم.

قرائت از کتاب مقدس: (امثال ۱۷: ۵ و مرقس ۱۰: ۴۵ و لوقا ۱۹: ۱۰ و یوحنا ۱۰: ۱ و لوقا ۱۵).

محبت نسبت به برادران از خصوصیات اساسی زندگی خادم مسیحی است، ولی نسبت به تمام افراد بشر هم به همان اندازه مهم است. حضرت سلیمان می‌فرماید: «هر که فقیر را استهزا کند، آفریننده خویش را مذمت می‌کند» (امثال ۱۷: ۵). خدا خالق تمام مردم است و اگر کسی آنها را دوست نداشته باشد و تحقیر کند نمی‌تواند خادم خدا بشود. البته صحیح است که انسان سقوط کرده است، ولی انسان سقوط کرده مورد محبت نجات‌بخش خدا قرار دارد. خداوندی که مردم را نجات می‌دهد خودش انسان شد، انسانی مانند سایر انسان‌ها که به تدریج از کودکی رشد کرد و به رشد کامل رسید. وقتی خدا انسان مورد دلخواه خود را در وجود پسر خود یافت و او را بر دست راست خود بالا برد، کلیسا به وجود آمد که در او «انسان جدید» بود.

وقتی ما کلام خدا را واقعا بفهمیم در آن موقع متوجه می‌شویم که اصطلاح «فرزندان خدا» به اندازه کلمه «انسان» اهمیت ندارد. همچنین متوجه می‌شویم که انتخاب و برگزیدگی الهی برای این بود که انسان پر جلال به وجود آید. وقتی متوجه شویم که انسان در نقشه‌های الهی چه منزلتی دارد و وقتی بفهمیم که انسان مورد توجه خاص خدا می‌باشد و وقتی درک کنیم که خدا چگونه خود را فروتن ساخت تا انسان شود، در آن موقع به ارزش تمام انسان‌ها پی خواهیم برد. وقتی خداوند ما در این جهان بود، فرمود: «پسر انسان نیامده تا مخدوم شود، بلکه تا خدمت کند و تا جان خود را فدای بسیاری کند» (مرقس ۱۰: ۴۵). او فرمود که پسر خدا آمد تا به مردم خدمت کند، بلکه فرمود: «پسر انسان» آمد. در اینجا طرز فکر خداوند در مورد انسان روشن می‌شود.

یک مشکل اساسی که در زندگی بسیاری از خادمین مسیحی وجود دارد این است که نسبت به مردم محبت ندارند و به آنها احترام نمی‌گذارند و به ارزش انسان در حضور خدا توجه نمی‌کنند. ما تصور می‌کنیم که اگر نسبت به فرزندان خدا محبت داشته باشیم به مدارج عالی روحانی رسیده‌ایم، ولی آیا این کافی است؟ باید افق دید خود را وسیع‌تر سازیم. باید بفهمیم که لازم است محبت ما شامل حال تمام انسان‌ها باشد. باید بفهمیم که تمام انسان‌ها برای خدا ارزش دارند. البته ممکن است ما به چند نفر افراد با شخصیت و برجسته علاقه‌مند باشیم، ولی آیا به تمام انسان‌ها بطور کلی علاقه داریم؟ این موضوع خیلی مهم است. مفهوم جمله «پسر انسان آمد» در مرحله اول این است که خداوند به انسان علاقه شدیدی دارد. او به قدری به انسان علاقه‌مند بود که خودش انسان شد. علاقه شما تا چه حد است؟ شاید فکر می‌کنید که فلانی و فلانی خیلی مهم نیستند و یا فلان اشخاص جالب نمی‌باشند، ولی خداوند ما به این اشخاص چطور نگاه کرد؟ او به عنوان پسر انسان به میان مردم آمد. به قدری برای انسان ارزش قائل شد که انسان گردید تا بتواند مردم را بطور کامل خدمت کند. جای تعجب و تأسف فراوان است که بسیاری از فرزندان خدا علاقه زیادی به مردم ندارند. برادران و خواهران عزیز، آیا معنی جمله «پسر انسان آمد» را می‌دانید؟ معنی آن این است که مسیح در فکر تمام انسان‌ها بود. اگر فقط به عده‌ای برگزیده علاقه‌مند باشیم، در وضعی بسیار غیرعادی قرار داریم.

یکی از شرایط لازم برای خادم مسیحی این است که به تمام بشریت علاقه‌مند باشد نه به عده‌ای بخصوص «خدا جهان را اینقدر محبت نمود» و محبت او شامل حال تمام انسان‌ها می‌باشد و ما هم باید مانند او باشیم. ما نباید علاقه خود را به فرزندان او و یا طبقه بخصوصی محدود سازیم، بلکه باید محبت ما شامل حال همه بشود. سال‌ها تعلیم در ما این عادت را به وجود آورده است که عده‌ای را «برادران خود» و دیگران را «همنوعان خود» بخوانیم و شاید به این نتیجه رسیده‌ایم که بعضی از مردم واقعا برادر ما هستند، ولی آیا به این حقیقت دیگر هم توجه داریم که همه مردم همنوعان ما می‌باشند؟ جای تأسف است که بسیاری از کسانی که خود را خادم خداوند می‌دانند قلبشان را بر روی تمام همنوعان خود باز نکرده‌اند. اگر واقعا متوجه می‌شدیم که خدا خالق ماست و ما همه همنوعان یکدیگر هستیم، به ارزش دیگران پی می‌بردیم. اگر در معاشرت با همنوعان خود در فکر منافع خود باشیم کار ما هر چند مهم به نظر برسد، ولی از نظر الهی دارای ارزش بسیار محدودی خواهد بود.

«پسر انسان نیز نیامده تا مخدوم شود، بلکه تا خدمت کند و تا جان خود را فدای بسیاری کند» (مرقس ۱۰: ۴۵).  
«زیرا پسر انسان آمده است تا گم‌شده را بجوید و نجات بخشد» (لوقا ۱۹: ۱۰). «من آمدم تا ایشان حیات یابند و آن را زیاده‌تر حاصل کنند» (یوحنا ۱۰: ۱۰). عیسی‌ای خداوند به خاطر انسان به جهان آمد و برای این آمد تا مردم را خدمت نماید. علاقه بی‌حد او به انسان، او را از آسمان به زمین آورد تا به مردم خدمت کند و حتی در این راه جان خود را فدا سازد. محرک اصلی او محبت شدید به انسان بود. خدمات او به انسان‌ها نتیجه محبت او نسبت به آنها بود و چون محبت او حد و حدودی نداشت تا سرحد جانبازی بر روی صلیب به آنها خدمت کرد. اگر می‌خواهید انجیل را به کسانی که نجات نیافته‌اند موعظه کنید، ولی هنوز به مفهوم واقعی این حقیقت که خدا خالق تمام مردم است پی نبرده‌اید و نمی‌توانید با همه به عنوان هم‌نوعان خودتان در تماس باشید و اگر علاقه شما به مردم کاملاً سطحی است، در چنین صورتی شما برای موعظه مسیح به عنوان نجات‌دهنده بشر شخص مناسبی نیستید. باید به این حقیقت توجه داشته باشیم که خدا انسان را شبیه خودش آفرید و او را مورد محبت قرار داد، زیرا برای او بسیار گرانبها بود.

تا نسبت به مردم علاقه واقعی نداشته باشیم نمی‌توانیم خادم مردم باشیم. بسیاری از خادمین مسیحی طرز رفتار غلطی درمورد هم‌نوعان خود دارند. این خادمین آنها را برای خود بار سنگینی می‌شمارند و از رفتار آنها ناراحت می‌شوند و نمی‌توانند آنها را ببخشند. چگونه ما که خودمان ذاتاً گناهکار هستیم، در بخشیدن خطاکاران تردید می‌نماییم؟ چرا نمی‌توانیم ضعف‌ها و قصورات آنها را درک کنیم؟ در حالی که می‌دانیم آنها در حضور خدا ارزش دارند چطور نمی‌توانیم آنها را گرامی بداریم؟ خداوند که شبان نیکوست همه چیز را ترک کرد و به دنبال گوسفند گم‌شده رفت. روح‌القدس در جستجوی یک سکه گم‌شده بود و خدای پدر از یافتن پسر گم‌شده خود شاد گردید و به استقبال او رفت. در فصل پانزدهم انجیل لوقا می‌خوانیم که محبت الهی برای نجات حتی یک گناهکار، فداکاری کامل می‌نماید. آیا هنوز هم متوجه نشده‌ایم که خدا نسبت به انسان چه محبت عظیمی دارد؟

برادران و خواهران عزیز، با توجه به محبت عظیم الهی نسبت به انسان آیا هنوز هم نسبت به هم‌نوعان خود بی‌تفاوت هستید؟ تا وقتی قلب‌های ما وسیع نشده و افق دید ما وسعت بیشتری نیافته است، خدمات ما برای خداوند ارزش زیادی ندارد. باید به ارزشی که خدا برای انسان قائل است توجه داشته باشیم. باید مقام و منزلت انسان را در نقشه ابدی الهی بفهمیم. باید به مفهوم کار نجات‌بخش مسیح توجه کنیم. بدون این امر، به باطل خیال می‌کنیم که افراد کوچکی مانند من و شما می‌توانیم در کار عظیم الهی سهمی داشته باشیم. چطور شخصی که به جان مردم علاقه ندارد می‌تواند باعث نجات آنها بشود؟ اگر این نقص اساسی یعنی نداشتن محبت برطرف گردد، بسیاری از مشکلات دیگر ما که مربوط به انسان‌ها می‌شود از بین خواهد رفت. ما خیال می‌کنیم که بعضی از مردم خیلی نادان هستند و عده‌ای دیگر خشن می‌باشند، ولی وقتی مشکل اصلی ما که محبت نداشتن به مردم است برطرف گردد، این مشکلات هم از بین خواهند رفت. وقتی خود را از سایرین بالاتر ندانیم، بلکه جای خود را در میان هم‌نوعان پیدا کنیم، دیگر هیچ کس را حقیر نخواهیم شمرد.

بعضی از خادمین مسیحی که در شهرها بزرگ شده‌اند وقتی به میان مردم دهات می‌روند، خود را از آنها بالاتر می‌دانند. اینها با پسر انسان خیلی تفاوت دارند که آمد تا خادم همه شود. اگر به جایی بروید تا انجیل را موعظه کنید، ولی مانند پسر انسان رفتار نکنید، در انجام مأموریت خود موفق نخواهید بود. اگر در محیطی که کار می‌کنید با تلاش شخصی خودتان را فروتن نمایید، نباید خیال کنید که این فروتنی مسیحی است. اگر خود را عمداً فروتن سازید مخالف فروتنی رفتار کرده‌اید، زیرا فروتنی واقعی غیرارادی است. وقتی مسیح به میان مردم آمد، یک انسان واقعی شد، مانند یک انسان در میان هم‌نوعان زندگی کرد. بسیاری از خادمین مسیحی، وقتی در میان هم‌نوعان زندگی می‌کنند، در انسان این احساس را به وجود می‌آورند که گویا به وسیله معاشرت با آنها لطف بزرگی در حقشان انجام می‌دهند. رفتار ما نباید طوری باشد که دیگران ما را متفاوت بدانند. تا در میان مردم مانند پسر انسان رفتار نکنیم نه می‌توانیم خادم واقعی مردم باشیم و نه خادم واقعی خدا. خادمین خدا باید به قدری از خودشان خالی شوند که بطور طبیعی فروتن باشند. یک شخص نادان و نجات نیافته فقط این تفاوت را با من و شما دارد که ما نجات یافته‌ایم و او نیافته است. او مانند من و شما در نقشه خلقت الهی محلی دارد. در نقشه نجات الهی من و شما جایی دارد، از نظر الهی او هم مانند من و شما دارای امکاناتی می‌باشد.

شاید چنین استدلال کنید که نادانی سایرین برای من اشکالی ایجاد نمی‌کند، بلکه مشکل من وقتی شروع می‌شود که با

اشخاص حيله گر و فاسد الاخلاق رو به رو می شوم. در اینگونه موارد چه باید بکنم؟ تنها کاری که لازم است انجام دهید این است که به گذشته خود نگاه کنید. وقتی لطف الهی در جستجوی شما بود شما کجا بودید؟ اگر لطف الهی نبود شما امروز کجا می بودید؟ اگر شما در بعضی از موارد با آنها تفاوت دارید علت این امر فقط لطف و فیض خداست. چند لحظه فکر کنید که فیض خدا برای شما چه کرده است. وقتی به لطف و فیض او نظر میندازید در حضور خدا فروتن می شوید و می گوید: «من ذاتا مانند آنها گناهکارم، ولی گناهکاری هستم که با فیض خدا نجات یافته ام.» تفکر در مورد آنچه که فیض خدا برای ما انجام داده است هیچگاه نمی تواند باعث افتخار ما گردد، بلکه همیشه موجب می گردد که در حضور او کاملا فروتن شویم. اگر با سایرین تفاوت دارید باید فکر کنید؛ «کیست که تو را برتری داد و چه چیز داری که نیافتی پس، چون یافتی چرا فخر می کنی که گویا نیافتی» (اول قرنیتان ۴: ۷). بدیهی است که از دیدن گناه ناراحت می شویم، ولی باید نسبت به گناهکاران محبت داشته باشیم.

در حالی که متوجه هستیم که هر یک از خادمین خدا کار مخصوص به خود را دارد، نباید فراموش کنیم که با وجود تفاوت هایی که در کارها موجود است، تمام خادمین واقعی خدا در یک نکته وجه اشتراک دارند و آن اینکه به مردم شدیداً علاقه مند هستند. اگر شما به گناهکاران دل بستگی ندارید، بلکه از آنها اجتناب می نمایید، فکر می کنید با موعظه انجیل چه کاری برای آنها انجام خواهید داد؟ آیا یک پزشک از بیماران اجتناب می نماید؟ اگر به این علت در جستجوی گمشدگان هستیم که می دانیم برای خدا ارزش دارند، در این صورت نه بر اساس احساس وظیفه، بلکه بر اثر عشق و علاقه شدید با آنها برخورد نماییم، در مقابل ما میدان وسیعی برای خدمت باز خواهد شد و به لطف الهی خادمین مفیدی برای او خواهیم شد.

خدا کند که ما هر انسان را به عنوان یک روح ابدی با امکانات بی حد بپذیریم. وقتی متوجه شدیم که «هموطن مقدسین» هستیم، طرز فکر ما نسبت به نجات یافتگان خیلی عوض خواهد شد. به همان طریق وقتی نور الهی در قلب ما وارد شود و تمام مردم را به عنوان هم نوع خود بشناسیم، طرز فکر ما در مورد آنها خیلی عوض خواهد شد. در آن موقع برای آنها ارزش قائل خواهیم شد و آنها را محبت خواهیم نمود و با این میل الهی هماهنگی خواهیم داشت که می خواهد آنها را به سوی خود جلب نماید و برای تکمیل کلیسایش به کار ببرد. اگر من و شما شخصی را تحقیر نماییم، برای خدمت به پسر انسان نالایق خواهیم بود، زیرا خادمین او خادم مردم هستند و خدمت به هم نوعان را موجب شادی و افتخار می دانند.

صفت دیگری که باید در خادم مسیحی وجود داشته باشد این است که بتواند خوب گوش بدهد. ممکن است عده‌ای این موضوع را کم اهمیت بدانند، ولی تجربیات زندگی نشان داده است که این صفت بسیار مهم است. هر کس که مایل است خداوند را خدمت نماید باید خود را عادت دهد که حرف‌های مردم را گوش کند. مقصود این نیست که بطور سرسری گوش بدهد، بلکه با دقت گوش کند و هدفش این باشد که مقصود را درک نماید. وقتی یک مسیحی بر اثر احتیاجی که دارد نزد خادم خدا می‌آید، خادم خدا در حالی که به سخنان برادر خود گوش می‌دهد باید سه نوع سخن گفتن متفاوت را از یکدیگر تشخیص بدهد؛ کلامی که بر زبان رانده می‌شود، کلامی که از گفتن آن خودداری می‌شود و بالاخره کلامی که نمی‌شود بیان کرد و در اعماق روح گوینده قرار دارد.

اولا باید توجه نماییم که گوینده چه می‌گوید و آنقدر گوش بدهیم که ببینیم، می‌خواهد چه بگوید. این به آن معنی است که شما در حضور خدا خاموش و آرام باشید تا فکرتان روشن و روحتان آرام باشد، زیرا گوش دادن کار چندان ساده‌ای نیست. اجازه بدهید پیرسم: «آیا وقتی شخصی سعی می‌کند مشکلات خود را شرح دهد شما می‌توانید تمام حرف‌های او را با دقت بفهمید؟» من تصور می‌کنم که اگر چندین نفر در آن واحد به سخنان یک نفر گوش بدهند هر کدام از آنها درک متفاوتی خواهد داشت. ما باید برای کسب عادت خوب گوش دادن نسبت به خود سختگیری نماییم. گوش‌های ما برای خوب شنیدن باید تمرین کنند. اگر تمرین نداشته باشیم از شنیدن سخنان کسانی که به ما احتیاج دارند خسته خواهیم شد و قبل از اینکه آنها حرف‌های خود را تمام کنند ما از گوش دادن باز می‌مانیم و درباره مشکلات آنها قضاوت‌های عجولانه‌ای به عمل می‌آوریم و یا ممکن است از همان ابتدا به سخنان آنها توجه کافی نکنیم، زیرا می‌خواهیم عقاید و نظرات خود را به آنها بگوییم و به همین دلیل در صدد باشیم که هر چه زودتر حرف آنها را قطع کنیم و رشته سخن را بدست گیریم و امیدوار باشیم که آنها شنوندگان خوبی باشند!

غالبا اتفاق می‌فتد که یک خادم مسیحی که درباره بعضی از موضوعات روحانی مدتی فکر کرده است فکر وی به قدری مشغول این موضوعات است که وقتی یک برادر غمگین برای گرفتن کمک نزد او می‌آید، خادم فوراً موضوعی را که در فکر خود دارد پیش می‌کشد. بعداً که یک برادر شاد و زنده‌دل نزد او می‌آید خادم باز هم از همان موضوع سخن می‌گوید و به همین طریق اشخاص دیگری که برای دریافت کمک نزد او می‌آیند همان موضوعات را می‌شنوند و خادم به وضع متفاوت این اشخاص توجهی نمی‌کند. در خدمات مسیحی، موضوع کمک به دیگران از کاری که یک پزشک برای معالجه بیماران انجام می‌دهد مشکل‌تر است، زیرا پزشک آزمایشگاه دارد و برای تشخیص بیماری می‌تواند از آزمایشات متعدد استفاده نماید، ولی خادم مسیحی چنین آزمایشگاهی در اختیار ندارد. اگر یک نفر نزد شما بیاید و مدت نیم ساعت وضع خود را شرح دهد، ولی شما با دقت به او گوش ندهید چگونه می‌توانید مشکل او را بفهمید؟ بسیار ضروری است که خادمین خداوند عادت کنند که خوب گوش بدهند و بتوانند مشکلات مردم را به خوبی بفهمند.

ثانیا وقتی شخصی که دارای مشکلی می‌باشد با ما سخن می‌گوید، در حالی که او حرف می‌زند، ما باید بفهمیم که از گفتن چه مطالبی خودداری می‌نماید. بدیهی است که درک سخنانی که بر زبان رانده می‌شود بسیار آسان‌تر از درک سخنانی است که بر زبان نمی‌آید، ولی باید یاد بگیریم به قدری با دقت گوش بدهیم که هر دو را بفهمیم. وقتی مردم درباره مشکلات خود با ما مشورت می‌کنند غالباً قسمتی از حقایق را می‌گویند و از گفتن قسمتی دیگر خودداری می‌نمایند در اینجا است که میزان مهارت خادم خدا معلوم می‌شود، اگر شما خادم ناواردی باشید بر اساس سخنانی قضاوت خواهید کرد که بر زبان رانده شده است. امکان دارد به جای سخنانی که گفته نشده از افکار شخصی خودتان استفاده کنید در حالی که گوینده چنین افکاری نداشته است. نتیجه این خواهد بود که درباره شخصی که برای حل مشکل خود نزد شما آمده قضاوت ناصحیح خواهید کرد. اگر می‌خواهید درباره سخنان گفته نشده بطور صحیح قضاوت کنید باید با خداوند رابطه بسیار صمیمانه‌ای داشته باشید. وقتی شخصی که مشکلی دارد درباره آن بطور عمیق صحبت نمی‌کند، بلکه به موضوعات سطحی می‌پردازد، چگونه می‌توانید وضع او را بفهمید؟ وقتی می‌توانید بفهمید که رابطه شما با خداوند بسیار نزدیک و صمیمانه باشد که خودتان در حضور خدا مشکلی نداشته باشید.

ثالثاً باید بتوانیم تشخیص دهیم که روح آنها چه می‌گوید. در پس تمام سخنانی که انسان بر زبان می‌آورد و سخنانی که عمداً از گفتن آنها خودداری می‌کند، کلماتی وجود دارد که ما آن را سخنان روح شخص می‌نامیم. وقتی یک مسیحی که مشکلی دارد دهان خود را برای سخن گفتن می‌گشاید، روح او هم سخن می‌گوید، چون مایل است درباره خودش سخن بگوید، این فرصت در اختیار شما قرار می‌گیرد که با روح او تماس پیدا کنید. اگر لب‌های خود را باز نکند نمی‌توان فهمید که در روح او چه می‌گذرد، ولی وقتی دهان باز می‌کند وضع روح او تا حدی آشکار می‌گردد هر چند ممکن است خود را کنترل نماید. مهارت شما در مورد تشخیص آنچه که روح او می‌گوید بستگی زیادی به تجربیات روحانی شما دارد. اگر بر اثر تفتیش قلبی در حضور خدا دارای حکمت و معرفت شده باشید در آن صورت می‌توانید سخنانی را که برادر شما بر زبان آورده و کلماتی را که از گفتن آنها خودداری کرده و سخنانی را که در روح او وجود دارد به خوبی درک نمایید. می‌توانید مشکلات فکری و همچنین مشکلات روحی او را بفهمید و خواهید توانست راه حل مخصوصی را که به آن احتیاج دارد به او نشان دهید.

جای تأسف است که عده قلیلی از مسیحیان می‌توانند خوب گوش بدهند. ممکن است شخصی مدت یک ساعت برای تشریح مشکل خود وقت صرف نماید، ولی مخاطب وی نتواند بفهمد. قدرت گوش دادن ما خیلی خوب نیست. اگر نتوانیم به سخنانی که مردم به ما می‌گویند گوش بدهیم، چطور می‌توانیم سخنانی را که خدا به ما می‌گوید گوش کنیم؟ خواهش می‌کنیم این موضوع را جدی بگیریم. اگر گوش دادن را یاد نگیریم و سخنانی را که می‌شنویم درک نکنیم، حتی اگر از استادان بزرگ کتاب مقدس باشیم و در چندین خدمت مهارت پیدا کنیم، باز نمی‌توانیم به برادر محتاج خود کمک نماییم. فقط کافی نیست که بتوانیم با مردم سخن بگوییم، بلکه باید بتوانیم مشکلات آنها را حل کنیم، ولی این کار را چطور می‌توانیم انجام دهیم در حالی که یاد گرفته‌ایم دهان خود را به کار ببریم نه گوش‌های خود را؟ باید به این نقص مهم توجه کافی بنماییم. می‌گویند پزشک سالخورده‌ای فقط دو نوع دارو داشت که عبارت بودند از روغن کرچک و گنه‌گنه. بیماران او هر مرضی که داشتند این پزشک به آنها یکی از دو داروی فوق را می‌داد. بسیاری از خادمین مسیحی در مورد کسانی که به آنها مراجعه می‌نمایند مثل این پزشک رفتار می‌کنند. آنها یکی دو موضوع مورد علاقه دارند و بدون توجه به مشکلات متفاوتی که مراجعه‌کنندگان دارند همان مطالب مورد علاقه خود را به آنها می‌گویند. اینگونه خادمین نمی‌توانند مفید باشند، زیرا فقط حرف خواهند زد و گوش نخواهند داد. چطور می‌توانیم هنر گوش دادن به مردم و طرز درک سخنان آنها را یاد بگیریم؟

اولاً: باید با واقع‌بینی گوش بدهیم؛ یعنی افکار و عقاید خود را با سخنان شخص مقابل مخلوط نکنیم. اگر به این موضوع توجه ننماییم نمی‌توانیم هنر گوش دادن را یاد بگیریم. اگر درباره مردم اعتقادات قلبی و پیش‌داوری داشته باشید نمی‌توانید مقصود آنها را درک کنید، زیرا فکرتان با اعتقادات و نظرات خودتان پر شده است و دیگر نمی‌توانید نظرات و سخنان آنها را درک نمایید. به قدری اطمینان دارید که جواب تمام مسایل و مشکلات را می‌دانید که بدون توجه به شرایط متفاوت افراد مختلف، برای همه یک نسخه یکنواخت می‌نویسید. یک خادم چطور می‌تواند به سخنان دیگران گوش بدهد در حالی که قبل از اینکه آنها دهان باز کنند، وی فکر نماید که مشکلات آنها و راه حل‌ها را می‌داند؟ باید دعا کنیم که خدا ما را از این وضع آزاد سازد. پس لازم است نزد خداوند بیاییم و دعا کنیم که او در تمام تماس‌های ما کمک فرماید که از نظرات و پیش‌داوری‌های شخصی آزاد شویم و با کمک او مشکلات دیگران را بطور صحیح درک نماییم.

ثانیاً: از حواس پرتی اجتناب نماییم. بسیاری از ایمانداران تمرکز فکر ندارند. افکار آنها شبانه‌روز در حال پرواز است و متمرکز نمی‌شود و تصورات آنها به قدری پر از خیالات مختلف است که دیگر فکر آنها آماده نیست، موضوع جدیدی قبول کند. وقتی مردم با آنها حرف می‌زنند آنها نمی‌توانند بفهمند چه می‌گویند، بلکه در فکر خیالات خود هستند و از مطالبی سخن می‌گویند که فکر ایشان را به خود مشغول داشته است. لازم است طرز آرام کردن فکر خود را یاد بگیریم تا بتوانیم آنچه را که به ما گفته می‌شود بشنویم و درک کنیم.

ثالثاً: باید بتوانیم احساسات شخص مقابل را درک کنیم. حتی اگر بتوانیم به سخنان شخص گوش بدهیم، تا احساسات و شرایط او را درک نکنیم، نمی‌توانیم به احتیاج او پی ببریم. اگر شخصی با ناراحتی عمیق نزد شما بیاید و شما با شادی بدون اینکه تحت تأثیر ناراحتی او قرار بگیرید به سخنان او گوش بدهید، نمی‌توانید مشکل واقعی او را درک کنید. اگر خدا احساسات شما را شفا نداده باشد، نمی‌توانید با شادی دیگران شاد و با ناراحتی دیگران ناراحت شوید



و در نتیجه وقتی سخن می‌گویند کلمات آنها را خواهید شنید، ولی مفهوم واقعی آنها را درک نخواهید کرد. باید به یاد داشته باشیم که ما به خاطر مسیح خادم دیگران هستیم و نه فقط باید وقت و نیروی خود را برای آنها صرف کنیم، بلکه باید با احساسات آنها هماهنگ شویم. درباره خداوند ما عیسای مسیح گفته شده است که او «همدرد ضعف‌های ما» شده است (عبرانیان ۴: ۱۵).

انتظاری که خدا از خادمین خود دارد کاملاً روشن است. ما وقت اضافه نداریم که در فکر خودمان باشیم. اگر بخواهیم در فکر غم و شادی خود باشیم و خواسته‌ها و امیال خودمان را پیروی کنیم، نمی‌توانیم برای کمک به دیگران خود را در دسترس آنها قرار دهیم. اگر مشغول غم و شادی خود بشویم و به دنبال منافع خود باشیم، مانند اتاقی خواهیم بود که پر از اثاثیه است و برای اشیای اضافی جایی ندارد. به عبارت دیگر ما تمام احساسات خود را برای خودمان صرف می‌کنیم و جایی برای همدردی یا شادی با دیگران باقی نمی‌ماند. باید متوجه باشیم که قدرت روحی ما مانند قدرت بدنی ما دارای حد و حدودی است. نیروی احساسات ما بی‌حد نیست. اگر احساسات خود را در یک جهت صرف نماییم دیگر نمی‌توانیم در امور دیگر از آنها استفاده کنیم. به همین دلیل است که اگر شخصی بیش از حد به شخص دیگری علاقه‌مند باشد نمی‌تواند خادم خداوند باشد. مسیح خداوند فرمود: «اگر کسی نزد من آید و پدر و مادر و زن و اولاد و برادران و خواهران حتی جان خود را نیز دشمن ندارد، شاگرد من نمی‌تواند بود» (لوقا ۱۴: ۲۶).

مهم‌ترین احتیاج اساسی تمام کسانی که مشغول خدمت خداوند هستند این است که مفهوم صلیب را عملاً درک نمایند. در غیر این صورت همیشه سرگرم خودشان خواهند بود و به وسیله افکار و احساسات خودشان اداره خواهند شد. برای اینکه بتوانیم خادم مفیدی برای خدا و مردم باشیم راه سهل و ساده‌ای وجود ندارد، به یاد داشته باشیم که اگر نتوانیم خوب گوش بدهیم خادم خوبی برای خداوند نخواهیم بود. برای اینکه بتوانیم شنونده خوبی باشیم لازم است صلیب در وجود ما کاملاً کار کند و ما را از مشغول شدن به خود آزاد سازد تا بتوانیم گوش خود را برای سخنان دیگران باز کنیم. وقتی صلیب در وجود ما عمیقاً کار کند در ما آرامش باطنی به وجود خواهد آورد و در نتیجه خواهیم توانست با صبر و حوصله به سخنان مردم گوش دهیم. البته مقصود ما این نیست که مردم ساعت‌ها بدون وقفه صحبت کنند و ما بدون حرف زدن گوش کنیم، بلکه مقصود این است که به آنها وقت کافی بدهیم که بتوانند آنچه در قلب دارند ابراز نمایند.

یکی از سوءتفاهماتی که در میان خادمین مسیحی وجود دارد این است که خیال می‌کنند مهم‌ترین خصوصیت آنها این است که بتوانند خوب حرف بزنند. به هیچ وجه اینطور نیست. برای اینکه خادم خوبی باشیم در مرحله اول احتیاج به دید روشن روحانی داریم. باید بتوانیم وضع کسانی را که به کمک ما احتیاج دارند درک نماییم. برای اینکه بتوانیم سخنان آنها را درک کنیم باید آرامش روحی داشته باشیم. باید آرامش روحی داشته باشیم که بتوانیم در پس حرف‌هایی که بر زبان می‌آورند به احتیاج واقعی آنها پی ببریم. خودمان باید دارای رابطه صمیمانه‌ای با خداوند باشیم تا با نور باطنی که در ما ایجاد می‌شود بتوانیم احتیاجات شخص مقابل را درک نماییم و بر اثر تشخیص صحیح در هر موردی راه حل مناسب را پیدا کنیم.

قرائت از کتاب مقدس: (یعقوب ۳: ۱ و جامعه ۵: ۳ و اول تیموتاؤوس ۳: ۸ و متی ۵: ۳۷ و افسسیان ۵: ۴ و اشعیا ۵۰: ۴).

پر حرفی باعث می‌شود که به خدمات بسیاری از خادمین مسیحی لطمه شدیدی وارد گردد. به جای اینکه وسیله نیرومندی در دست خداوند باشند، بر اثر حرف‌های بیجایی که می‌زنند تأثیر خدمات خود را از بین می‌برند. یعقوب در فصل سوم رساله خود از خوانندگان می‌پرسد: «آیا چشمه از یک شکاف آب شیرین و شور جاری می‌سازد؟» (آیه ۱۱). اگر خادم مسیحی بدون مواظبت درباره موضوعات متفاوت صحبت کند چطور می‌تواند انتظار داشته باشد که کلام خدا را به طرز صحیح بیان کند؟ اگر خدا کلام خود را در دهان او بگذارد، خادم باید دهان و لب‌های خود را فقط برای خدمت به خدا حفظ نماید. ما نمی‌توانیم یک عضو بدن خود را یک روز در اختیار خدا قرار دهیم و یک روز دیگر آن را برای استفاده شخصی پس بگیریم. هر چه یک بار به خدا تقدیم شود بطور دائم به او تعلق دارد.

در فصل شانزدهم کتاب اعداد می‌خوانیم که قورح و دوستان او برای مخالفت با موسی و هارون با یکدیگر متحد شدند و هر یک از این دویست و پنجاه نفر مجمرهای خود را پر از آتش ساخته به خداوند تقدیم نمودند. آنها به علت گستاخی خود هلاک گردیدند، ولی خداوند به موسی دستور فرمود که مجمرها را از میان آتش بردارند. به دلیل این دستور توجه فرمایید: «و خداوند موسی را خطاب کرده گفت به العازارین هارون کاهن بگو که مجمرها را از میان آتش بردار و آتش را به آن طرف پیاش، زیرا که آنها مقدس است؛ یعنی مجمرهای این گناهکاران را به ضد جان ایشان و از آنها تخت‌های پهن برای پوشش مذبح بسازند، زیرا چونکه آنها را به حضور خداوند گذرانیده‌اند مقدس شده است» (آیات ۳۶-۳۸). هر چه به خدا تقدیم شود به او اختصاص دارد و بعداً نمی‌توان از آن استفاده دیگری کرد.

در جامعه ۵: ۳ می‌خوانیم که از پر حرفی شخص می‌توانیم بفهمیم که احمق است. ما با حرف زدن زیاد، حماقت خود را ثابت می‌کنیم. ما تصور می‌کنیم که باید فلان موضوع را به فلان شخص بگوییم و بعضی از مسایل را با عده زیادی در میان بگذاریم. مثل اینکه همیشه می‌توانیم برای گفتن مسایل به دیگران دلایل قانع‌کننده‌ای بیابیم. بعضی از ما چقدر دوست داریم حرف بزنیم و مخصوصاً چقدر علاقه‌مندیم که حرف‌های دیگران را تکرار کنیم! متوجه نیستیم که با این کار مقدار زیادی از انرژی روحانی خود را تلف می‌کنیم. در مورد حرف‌هایی که زده می‌شود چند نکته مهم وجود دارد که باید به آنها توجه نماییم:

اولاً: در مرحله اول باید دقت نماییم که از شنیدن چه حرف‌هایی خوشمان می‌آید. از این راه می‌توانیم خود را بهتر بشناسیم، زیرا حرف‌هایی که مورد علاقه ما می‌باشد نشان می‌دهد چه نوع شخصی هستیم. بعضی از مردم حرف‌های خود را به شما نمی‌گویند، زیرا می‌دانند شما از این حرف‌ها لذت نمی‌برید در حالی که عده‌ای دیگر مستقیماً نزد شما می‌آیند و آخرین اطلاعات خود را برای شما بیان می‌کنند، زیرا فهمیده‌اند که شما از آن نوع حرف‌ها خوشتان می‌آید. برای شناختن خودتان بهتر است فکر کنید که مردم با شما درباره چه موضوعاتی صحبت می‌کنند.

ثانیاً: باید توجه نماییم که چه نوع حرف‌هایی را تأیید می‌نماییم، زیرا نوع سخنانی که مورد قبول ما هستند شخصیت ما را نشان می‌دهند. در مورد بعضی از سخنان، خوش‌باوری بیشتری نشان می‌دهیم و این امر سلیقه و شخصیت ما را روشن می‌سازد. خلق و خوی ما گاهی ما را به فریب می‌کشاند بطوری که امور غیرقابل قبول را باور می‌کنیم مخصوصاً وقتی نقل‌کننده را شخص معتبری بدانیم.

ثالثاً: باید توجه داشته باشیم که وقتی به حرف‌های مردم گوش می‌دهیم و حرف‌های آنها را باور می‌کنیم، عادت داریم که آن را برای دوستانمان نقل کنیم. آیا به این جریان توجه نموده‌اید؟ شخصی با عقاید مخصوص به خودش سخنان بخصوصی بر زبان می‌راند که رنگ شخصیت او را بر خود دارد و چون بین من و او صمیمیت وجود دارد، من حرف‌های

او را با دقت گوش می‌دهم و قسمتی از شخصیت او وارد شخصیت من می‌شود و سپس من رنگ شخصیت خود را به آن اضافه کرده و برای شخص دیگری نقل می‌نمایم.

رابعا: توجه داشته باشیم که بعضی از کسانی که حرف می‌زنند تمایل دارند سخنان ناصحیح بگویند. در موقعیت‌های متفاوت شرح واقعه‌ای را نقل می‌نمایند، ولی سخنان آنها هر بار با دفعه قبل فرق دارد. پولس در رساله اول تیموتاؤوس این نوع اشخاص را «دو زبان» می‌نامد (اول تیموتاؤوس ۳: ۸). عده‌ای بطور غیر عمدی و در نتیجه ضعف شخصیت «دو زبان» هستند، ولی عده‌ای به علت فساد اخلاق «دو زبان» می‌باشند. در متی ۲۱: ۲۳-۲۷ می‌خوانیم که رؤسای کاهنان و مشایخ قوم نزد عیسای مسیح آمدند و وقتی او در معبد یهود تعلیم می‌داد از او پرسیدند که با چه مجوزی این کار را انجام می‌دهد. مسیح سؤال آنها را با یک سؤال جواب داد: «تعمید یحیی از کجا بود از آسمان یا از انسان؟» سؤال مسیح آنها را در وضع مشکلی قرار داد و به همین دلیل آنها با خود چنین استدلال کردند: «اگر گوییم از آسمان بود هر آینه گوید پس چرا به وی ایمان نیاوردید و اگر گوییم از انسان بود از مردم می‌ترسیم، زیرا همه یحیی را نبی می‌دانند.» بعد از این استدلالات، آنها از گفتن حقیقت طفره رفتند و جواب دادند نمی‌دانیم. جواب آنها دروغ محض بود.

در متی ۵: ۳۷ می‌خوانیم که خداوند فرمود: «بلکه سخن شما بلی و نی نی باشد، زیرا که زیاده بر این از شریر است.» وظیفه خادم مسیحی این نیست که به سیاست بازی بپردازد و قبل از اینکه تصمیم بگیرد چه جوابی بدهد درباره تأثیر آن در شنوندگان فکر کند. وقتی مخالفین سعی می‌کردند با سؤالات خود مسیح را به دام اندازند او گاهی سکوت می‌کرد، ولی هیچ وقت با سیاست بازی جواب نمی‌داد. بیابید از سرمشق او پیروی نمایم و فرمایش پولس رسول را اجرا کنیم که می‌فرماید: «اگر کسی از شما خود را در این جهان حکیم پندارد، جاهل بشود تا حکیم گردد» (اول قرنتیان ۳: ۱۸) و در رساله رومیان می‌فرماید: «آرزوی این دارم که در نیکویی دانا و در بدی ساده‌دل باشید» (۱۶: ۱۹). در قلمرو روحانی، حکمت دنیوی هیچ فایده‌ای ندارد. اشکالی که غالب مردم دچار آن هستند این است که یاد نگرفته‌اند که وقتی لازم است آری بگویند بطور ساده آری بگویند و وقتی لازم است نه بگویند بطور ساده نه بگویند. سخنان آنها هیچ وقت ساده و روشن نیست، بلکه با دقت درباره آن مطالعه می‌نمایند و حرف‌های آنها همیشه در جهت منافع خودشان است.

ما به عنوان خادمین همیشه با مردم در تماس هستیم و به همین دلیل فرصت‌های زیادی داریم که سخن بگوییم و حرف‌های دیگران را بشنویم پس لازم است زبان خود را شدیداً کنترل کنیم تا در عین حال که واعظان کلام خدا هستیم تکرارکننده شایعات بی‌اساس نباشیم. این وضع نامناسب چندان بی‌سابقه نیست. اگر بخواهیم از این دام که عده زیادی در آن افتاده‌اند دور بمانیم باید نه فقط زبان خود را بلکه گوش خود را نیز کنترل کنیم. بدیهی است در کاری که داریم باید به سخنان عده زیادی که درباره امور شخصی خود سخن می‌گویند گوش بدهیم و به عنوان خادم مسیح باید هنر خوب گوش دادن را یاد بگیریم تا بتوانیم به مردم کمک کنیم، ولی وقتی از احتیاجات آنها مطلع شدیم دیگر نباید اجازه دهیم که حرف‌های بیشتری بزنند. باید مواظب باشیم که به سخنانی که شنیدن آنها لزومی ندارد گوش ندهیم. ممکن است گرفتار شهوت اطلاع یا علاقه شدید و بیجا به اطلاع درمورد کارهای سایرین باشیم که البته ثمره خوبی ندارد. باید در سخن گفتن کنترل داشته باشیم، ولی اگر بخواهیم حرف‌های خود را کنترل نمایم باید اول حرف‌هایی را که می‌شنویم کنترل کنیم.

در این مورد نکته مهم عبارت است از جلب و حفظ اعتماد مردم. اگر شخصی مشکلات روحانی خود را با ما در میان بگذارد، باید این اعتمادی را که به ما نشان داده است محترم بداریم و از این امور سخنی به میان نیاوریم مگر وقتی که مفید به فایده‌ای باشد. اگر درمورد اعتمادی که مردم به شما دارند خیانت بورزید چگونه می‌توانید خادم خداوند باشید؟ ولی اگر یاد نگرفته باشید که زبان خود را کنترل نمایید، چطور می‌توانید از خیانت به اعتمادی که به شما دارند دور بمانید؟ باید این اعتمادی را که مردم به ما دارند به عنوان یک امانت مقدس حفظ نمایم. کسانی که در موقع احتیاج، اسرار خصوصی خود را با ما در میان گذاشته‌اند مقصودشان این نبوده است که اطلاعات ما را اضافه نمایند. تماس آنها با ما به خاطر شخص ما نبوده، بلکه به خاطر مقامی که در خداوند داریم. پس این اطلاعات را نباید مال خودمان محسوب کنیم و با هر کسی در میان بگذاریم. باید مردم را مطمئن سازیم که بتوانند به ما اعتماد داشته باشند. کسانی که نمی‌توانند زبان خود را کنترل کنند قابل آن نیستند که کار خداوند به آنها سپرده شود.

حال که در مورد حرف زدن بحث می‌نماییم لازم است به عادت زشت دروغ گفتن اشاره‌ای بکنیم. اشخاص دو زبان که قبلاً از آنها ذکر کرده‌ایم از خویشاوندان دروغ‌گویان هستند. تمام اظهاراتی که به منظور فریب مردم ابراز می‌گردد نوعی دروغ‌گویی محسوب می‌شود و علاقه به فریب به قلب انسان مربوط می‌گردد. اگر از شما سؤالی می‌شود که حاضر نیستید جواب بدهید، یا نمی‌توانید جواب بدهید، می‌توانید با کمال ادب و با عرض معذرت، از جواب دادن خودداری کنید، ولی نباید سؤال‌کننده را بفریبید. ما می‌خواهیم که مردم حقیقت را بپذیرند نه دروغ را پس نباید از کلام صحیح برای ایجاد تفاهم ناصحیح استفاده نماییم اگر جواب آری است باید یاد بگیریم که آری بگوییم و اگر جواب نه است یاد بگیریم که نه بگوییم. هر چه از این بیشتر باشد از شریر است. خداوند یک بار به کسانی که او را پیروی می‌کردند سخنان سختی فرمود: «شما از پدر خود ابلیس می‌باشید... هر گاه به دروغ سخن می‌گویید از ذات خود می‌گویید، زیرا دروغگو و پدر دروغ‌گویان است» (یوحنا ۸: ۴۴).

شیطان به وجود آورنده دروغ است و چون تمام دروغ‌ها از او سرچشمه می‌گیرد چطور ممکن است کسی که خود را وقف خدمت خداوند کرده است اجازه دهد لب‌هایش کلماتی بگوید که از دشمن خداوند سرچشمه می‌گیرد؟ وقتی چنین حالتی وجود داشته باشد معلوم می‌شود که در زندگی شخص یک مشکل اساسی ایجاد شده است. این بسیار دردآور و فجیع می‌باشد. البته هیچ کس نمی‌تواند ادعا کند که در سخن گفتن بدون اشتباه است (در واقع هر چه بیشتر دقت کنیم بیشتر متوجه می‌شویم که صحیح حرف زدن چقدر مشکل است)، ولی باید این عادت را در خود ایجاد کنیم که راستگو باشیم و از بی‌توجهی در حرف زدن خودداری نماییم. به علاوه باید از هر نوع مشاجره لفظی دوری نماییم. درباره عیسای مسیح اینطور پیشگویی شده بود: «نزاع و فغان نخواهد کرد و کسی آواز او را در کوچه‌ها نخواهد شنید» (متی ۱۲: ۱۹).

پولس رسول به تیموتاؤوس می‌نویسد: «بنده خدا نباید نزاع کند» (دوم تیموتاؤوس ۲: ۲۴). خادم خدا باید خود را طوری کنترل کند که گرفتار مشاجرات لفظی و جر و بحث نشود. حرف زدن با صدای بلند غالباً نشانه ضعف است و همیشه دلیل عدم انضباط می‌باشد. ممکن است حرف‌های ما کاملاً درست باشد، ولی تأیید حقیقت احتیاجی به صدای بلند ندارد، زیرا می‌توانیم حقیقت را بیان نماییم بدون اینکه اعتقادات خود را با داد و قال ابراز کنیم. بهتر است در حضور خداوند با وقار توأم با آرامش که شایسته خادم خداوند است قدم بزنیم. البته مقصود این نیست که متانت و ادب ظاهری و مصنوعی داشته باشیم، زیرا زندگی مسیحی باید طبیعی و دور از ظاهر سازی باشد، ولی باید به قدری در کنترل خود تمرین نماییم که عادت ثانوی ما بشود.

کنترل در مورد سخن گفتن از بسیاری سخنان سبک و مسخره‌آمیز که پولس در افسسیان ۵: ۴ آنها را ناشایسته می‌خواند جلوگیری می‌نماید. همچنین استهزا و نظایر آنکه شایسته خادم مسیحی نیست وی را از خدمت اصلی دور می‌سازد. اگر از طریق سخنان جالب و بذله‌گویی و نکته‌های هوشمندانه بتوانیم برای خود شنودگانی پیدا کنیم، نخواهیم توانست در وقتی که از کلام خدا سخن می‌گوییم احترام آنها را جلب نماییم، زیرا برای سخنان ما ارزشی قائل نخواهند شد. وقتی پشت منبر می‌ایستیم که کلام خدا را اعلام نماییم در مورد موعظه ما با همان نظر قضاوت خواهند کرد که در مورد سایر سخنان ما قضاوت می‌کنند. این سؤال بسیار مهم کلام خدا را فراموش نکنیم؛ «آیا چشمه از یک شکاف آب شیرین و شور جاری می‌سازد؟» (یعقوب ۳: ۱۱). لازم نیست خیلی زحمت بکشیم و پیش از رفتن به منبر موعظه خود را آماده کنیم، ولی باید بطور دائم در مورد سخنان معمولی و روزانه خود مواظب باشیم و گرنه سخنان بیهوده ما باعث اتلاف نیروی روحانی ما خواهد گردید و سخنان ما از منبر بی‌تأثیر خواهد شد.

اگر عادت داشته باشید که بدون توجه سخن بگویید، در خواندن کتاب مقدس هم بی‌توجه خواهید شد. کلام کتاب مقدس یگانه کلام کاملاً قابل اعتماد است، ولی اگر به ارزش کلام و سخن گفتن توجه نداشته باشید، کلام کتاب مقدس را هم جدی تلقی نخواهید نمود. برای موعظه کلام بطور مؤثر، لازم است واعظ دارای شخصیت بخصوصی باشد و مطالعه کلام خدا هم مستلزم داشتن شخصیت مخصوصی است. کسانی که دارای شخصیت غیر قابل اعتماد هستند کلام خدا را سبک می‌پندارند و نمی‌توانند به مفهوم اصلی آن پی ببرند. بهتر است از خود کلام مثالی ذکر کنیم. از فصل ۲۲ انجیل متی چنین می‌فهمیم که صدوقیان به رستخیز ایمان نداشتند. یک روز نزد مسیح آمدند و این مسأله را مطرح ساختند: «ای استاد، موسی گفت اگر کسی بی‌اولاد بمیرد می‌باید برادرش زن او را نکاح کند تا نسلی برای برادر خود پیدا نماید. باری در میان ما هفت برادر بودند که اولی زنی گرفته بمرد و چون اولادی نداشت زن را به برادر خود

ترک کرد و همچنین دومین و سومین تا هفتمین و آخر از همه آن زن نیز مرد. پس او در قیامت زن کدام یک از آن هفت برادر خواهد بود، زیرا که همه او را داشتند؟ عیسی در جواب ایشان گفت: «گمراه هستید از اینرو که کتاب و قوت خدا را دریافته‌اید، زیرا که در قیامت نه نکاح می‌کنند و نه نکاح کرده می‌شوند، بلکه مثل ملائکه خدا در آسمان می‌باشند، اما درباره قیامت مردگان آیا نخوانده‌اید کلامی را که خدا به شما گفته است؟ من هستم خدای ابراهیم و خدای اسحق و خدای یعقوب. خدا خدای مردگان نیست، بلکه خدای زندگان است» (آیات ۲۴-۳۲).

شکی نیست که صدوقیان کلام خدا را خوانده بودند، ولی آن را نمی‌دانستند. آنها در سخنان خودشان بی‌دقت بودند و به همین دلیل متوجه نبودند که کلام خدا صحت و قطعیت کامل دارد. خداوند ما برای جواب دادن به سؤال آنها فقط یک قسمت کوچک نقل فرمود و آن خروج ۳: ۱۵ بود که در آن خدا خود را خدای ابراهیم و خدای اسحق و خدای یعقوب می‌خواند. خداوند با این چند کلمه چنین نتیجه گرفت: «شما ای فریسیان، معتقدید که ابراهیم مرده است و اسحق و یعقوب هم مرده‌اند، ولی خدا اعلام می‌دارد که خدای آنهاست و ضمناً تأیید می‌نماید که خدای مردگان نیست، بلکه خدای زندگان، پس لازم است قیامت وجود داشته باشد تا خدا بتواند خدای آنها باشد.» صدوقیان ساکت ماندند و نتوانستند جوابی بدهند.

وقتی در برابر تخت داوری الهی بایستیم متوجه خواهیم شد که سخنان بیهوده و بدون فکر خیلی بیشتر از چیزهای دیگر مضر بوده است، زیرا در زندگی ما و در زندگی سایرین خرابی زیادی به بار می‌آورد. وقتی سخنی از دهان ما خارج شد دیگر قابل برگشت نیست و ممکن است دهان به دهان بگردد و همه جا خرابی بار آورد. ممکن است از این کار احمقانه خود توبه کنیم و آمرزیده شویم، ولی نمی‌توانیم سخن خود را برگردانیم. ما از نقایص مختلفی که خدمات مسیحی بسیاری را تباه می‌سازند سخن گفته‌ایم، ولی اگر مشکل ما عدم کنترل زبان باشد از تمام نقایصی که ذکر کردیم خطرناکتر است، زیرا سخنان بیهوده و بدون فکر نه‌های مرگ‌آوری به وجود می‌آورند که هلاکت را جاری می‌سازند.

برادران و خواهران عزیز، حال که به جدی بودن موضوع توجه نمودیم باید توبه کنیم. بسیاری از سخنانی که در گذشته بر زبان راندیم «باطل» بوده‌اند، ولی دیگر عاطل و باطل نیستند، بلکه مشغول فعالیت هستند و خرابی فراوان به بار می‌آورند. از خدا برای گذشته طلب بخشایش داریم و برای زمان حال نیز از او تقاضا می‌نماییم که این نقص را که خطر بزرگی برای خدمات مسیحی ما محسوب می‌شود بطور ریشه‌ای برطرف سازد. اگر خدا این لطف را نسبت به ما انجام دهد، در آینده از بسیاری از حوادث تأسف بار آزاد خواهیم بود. ابراهیم می‌توانست از اینکه باعث به وجود آمدن اسماعیل شده بود توبه نماید و حتی بعد از تولد او می‌توانست اسحق را برای انجام اراده الهی تربیت نماید، ولی برای قوم خدا یک دشمن به وجود آورده بود و هر چند هاجر و پسرش را از نزد اسحق دور کرد، ولی این امر نتوانست دشمنی را از بین ببرد و این خصومت بعد از سپری شدن قرن‌ها باز هم وجود دارد.

در مورد عیسای مسیح چنین پیشگویی شده است: «خداوند یهوه زبان تلامیذ را به من داده است» (اشعیا ۵۰: ۴). «زبان تلامیذ»؛ یعنی زبان شاگردان و شاگرد کسی است که تحت انضباط مدرسه می‌باشد. باید از خدا صمیمانه درخواست نماییم که برای کنترل زبان به ما کمک فرماید تا این عضو رام نشدنی تحت انضباط قرار گیرد. وقتی این دهان تحت انضباط شدید قرار بگیرد و از گفتن سخنانی که به کار خدا ضرر می‌زند خودداری نماید، در آن موقع می‌توانیم انتظار داشته باشیم که مورد استفاده خدا قرار خواهد گرفت. همانطوری که مسیح خود را به خاطر ما تقدیس فرمود، ما هم باید خود را برای خاطر کسانی که ما را نزد آنها می‌فرستد تقدیس نماییم. پس بیایید احتیاط کنیم و خود را از هر نوع معاشرتی که مستلزم سخنان بیهوده است دور نگاه داریم تا به خدمتی که خدا به ما سپرده است لطمه‌ای وارد نشود.

قرائت از کتاب مقدس: (اعداد ۲۲: ۷-۲۰ و پیدایش ۲۲: ۱-۱۳ و مزمور ۳۲: ۸ و ۹ و متی ۲۰: ۲۵ و ۲۶ و فیلیپیان ۱: ۱۵-۱۸).

یکی دیگر از خصوصیات لازم برای خادم مسیحی عبارت است از آزادی از خود. قبلا اشاره کردیم که یکی از علل اصلی عدم توانایی درمورد گوش دادن به سخنان مردم این است که خادم در افکار خود غرق می‌گردد و از خود آزاد نیست. همانطوری که ذکر شد لازم است هر خادم مسیحی عادت نماید که با واقع‌بینی به مردم گوش بدهد و گرنه نخواهد توانست مردم را بشناسد و برای آنها مفید باشد. یکی دیگر از نتایج مضر آزاد نبودن از خود این است که انسان نمی‌تواند چیزی یاد بگیرد. چنین شخصی به قدری به عقاید خود اعتماد دارد که تقریباً غیرقابل تعلیم است. بعضی از جوانان که مشغول خدمت خداوند می‌شوند تصور می‌کنند که همه چیز می‌دانند و به قدری درمورد عقاید خود تعصب دارند که دیگر نمی‌توان موضوع جدیدی به آنها فهمانید و به همین دلیل پیشرفتشان بسیار کند است. غیرقابل تعلیم بودن، یکی از نتایج فجیع آزاد نبودن از خود است.

اگر شخصی نتواند بیاموزد، چه امیدی به پیشرفت او وجود دارد؟ اگر بتوانیم از عدم تمایل خود درمورد تعلیم گرفتن آزاد شویم و حاضر باشیم یاد بگیریم، خواهیم توانست درس‌های لازم را به سرعت یکی پس از دیگری بیاموزیم. در قلمرو روحانی درس‌های فراوانی برای یاد گرفتن وجود دارد و به همین دلیل باید حاضر باشیم از منابع مختلف کمک بگیریم. اگر ما یاد گرفتن را بیاموزیم در طول زندگی خود پیشرفت بسیار کمی خواهیم داشت. راز پیشرفت روحانی این است که در مقابل خدا باز باشیم بطوری که بتوانیم قلب و فکر و روح خود را در برابر او بگشاییم تا خدا بتواند ما را راهنمایی فرماید. اگر در این مورد قصور بورزیم نسبت به صدای الهی به قدری بی‌تفاوت خواهیم شد که خدا مجبور خواهد گردید بر ما دهنه و افسار بگذارد یا از شلاق استفاده کند تا بتواند ما را به راه راست هدایت کند.

عدم توانایی درمورد دریافت هدایت الهی یکی از نتایج آزاد نبودن از خود است، زیرا این وضع باعث می‌شود که خدا از ما پنهان گردد. در فصل بیست و دوم اعداد درباره بلعام چنین می‌خوانیم که وقتی بالاق از او خواست که در مقابل پاداشی که دریافت می‌کند قوم اسرائیل را لعنت نماید، وی از این پیشنهاد استقبال نکرد، ولی به فرستادگان بالاق چنین گفت: «این شب را در اینجا بمانید تا چنانکه خداوند به من گوید به شما باز گویم». بلعام بامدادان برخاست و به فرستادگان بالاق گفت: «به زمین خود بروید، زیرا خداوند مرا اجازت نمی‌دهد که با شما بیایم». آیا این راهنمایی الهی کاملاً روشن نبود؟ ولی وقتی بالاق باز هم اصرار کرد، بلعام گفت: «الان شما نیز امشب در اینجا بمانید تا بدانم که خداوند به من دیگر چه خواهد گفت». کلام خدا می‌فرماید: «و خدا در شب نزد بلعام آمده وی را گفت اگر این مردمان برای طلبیدن تو بیایند برخاسته همراه ایشان برو.»

وقتی بلعام برای دومین بار از خدا سؤال کرد، با وجودی که در اولین بار بطور صریح از رفتنش منع شده بود، چرا خدا اجازه داد که برود؟ علت این است که وقتی خدا اولین بار به او دستور صریح فرمود که نرود، لازم بود از این فرمان اطاعت نماید و سؤالش را دوباره مطرح نسازد. این کار بلعام نشان می‌داد که او از خود آزاد نبود، بلکه در اسارت عقاید خودش قرار داشت. بلعام ظاهراً در جستجوی اراده خدا بود، ولی در واقع می‌خواست فکر خود را عملی سازد. خودش می‌دانست چه می‌خواهد انجام دهد و در صدد انجام آن بود. خدا می‌خواهد که کلام او را فوراً بپذیریم. اگر می‌فرماید «برو» باید فوراً برویم. اشکال کسانی که از خود آزاد نیستند این است که وقتی خداوند می‌فرماید «برو» آنها به قدری اسیر عقاید خود هستند که مدت زیادی طول می‌کشد تا بتوانند برای اطاعت از این دستور آماده شوند و وقتی می‌روند به قدری درمورد رفتن خود تعصب پیدا می‌کنند که اگر خدا دستور دهد «توقف کن» نمی‌توانند فوراً اطاعت کنند، زیرا مدتی طول می‌کشد که خود را با این دستور جدید الهی مطابقت دهند.

اگر خدا به شما دستور بدهد که بروید آیا می‌توانید همه چیز را ترک کنید و بروید؟ وقتی از فرمان او پیروی نمودید و به رفتن خود ادامه دادید، اگر خدا فرمان توقف صادر فرمود می‌توانید فوراً اطاعت کنید؟ اگر از خود آزاد نباشید

نمی‌توانید فرمان رفتن را به آسانی اطاعت نمایید، زیرا اول با عقاید خود درگیر خواهید شد و حتی در موقعی که فرمان خدا درمورد رفتن را اطاعت کنید عقاید خود را با این فرمان خواهید آمیخت و در موقعی که بخواهید فرمان توقف را که توسط خدا صادر می‌شود اجرا نمایید باز هم نزاع و کشمکش دیگری خواهید داشت. وقتی انسان در اختیار خدا قرار داشته باشد، از هر دستور جدیدی که توسط خدا صادر می‌گردد فوراً اطاعت خواهد نمود.

جریان آمادگی ابراهیم برای قربانی کردن اسحق بهترین سرمشق کسانی است که از خود آزاد هستند. اگر ابراهیم بعد از دریافت دستور خدا درمورد قربانی کردن اسحق، بر اساس تجربیات قبلی خود عمل می‌کرد، هیچگاه قادر نمی‌شد از این دستور اطاعت نماید. احتمالاً با خود اینطور استدلال می‌کرد؛ من فرزندی نداشتم و هیچگاه تصور نمی‌کردم که می‌توانم فرزندی داشته باشم. خود خدا این امر غیرممکن را عملی ساخت. ممکن نیست خدا برخلاف هدف اصلی خود دستوری بدهد و از من بخواهد که اسحق را قربانی کنم. اگر شخصی که از خود آزاد نشده بود به جای ابراهیم می‌بود، می‌توانست دلایل زیادی برای عدم اطاعت از دستور الهی پیدا کند، ولی رابطه ابراهیم با خدا به قدری صمیمانه بود که این دستور بسیار عجیب را اطاعت کرد. او ایمان داشت که خدا قادر است برای رسیدن به هدف خود، اسحق را زنده کند و به همین دلیل با ایمانی بسیار ساده و صمیمانه فرزند خود را بر روی مذبح قرار داد و کارد را برای کشتن او بلند کرد. درست در همان لحظه خدا به ابراهیم دستور فرمود از این کار خودداری کند و گوسفندی را که می‌باید به جای اسحق قربانی شود به او نشان داد.

اگر ابراهیم از خود آزاد نمی‌بود، این دستور جدید هم برای او اشکال ایجاد می‌کرد و پیش خود فکر می‌کرد که چطور باید اراده خدا را فهمید در حالی که دستوری صادر می‌فرماید و چند لحظه بعد دستوری می‌دهد که مخالف اولی است. از نظر ابراهیم همه چیز کاملاً ساده بود و تضادی وجود نداشت. وقتی خدا دستور فرمود که ابراهیم فرزندش را قربانی کند، وی فوراً برای انجام این کار آماده شد و وقتی خدا به او دستور فرمود که از این کار خودداری کند و گوسفند را قربانی نماید، بدون اینکه شکی داشته باشد این دستور جدید را اجرا نمود. اطاعت فوری ابراهیم دیگر محلی برای سرگردانی باقی نگذاشت. وقتی خدا از بعضی از مسیحیان می‌خواهد که مثلاً فلان چیز را به خاطر او فدا نمایند، آنها فوراً به فکر اشکالاتی می‌افتند که این دستور ایجاد می‌نماید و اگر بعد از مدتی می‌توانند فداکاری خواسته شده را انجام دهند چنانچه خدا دستور توقف بدهد در اجرای این دستور جدید دچار مشکلاتی خواهند شد. سادگی اراده مکشوف شده الهی بر اثر افکار شخصی آنها بفرنج می‌گردد و نتیجه این می‌شود که به فرض اگر هم اطاعت بنمایند خیلی دیر و رنج‌آور خواهد بود. وقتی افکار خود را با میل و اراده خدا مخلوط می‌نماییم، در موقعی که دستور او تغییر می‌کند، به علت جمود فکری خود نمی‌توانیم دستورات الهی را به سادگی اجرا نماییم.

در مزمور ۳۲: ۸ و ۹ چنین می‌خوانیم: «تو را حکمت خواهم آموخت و به راهی که باید رفت ارشاد خواهم نمود و تو را به چشم خود که بر توست نصیحت خواهم فرمود. مثل اسب و قاطر بی‌فهم مباشید که آنها را برای بستن به دهنه و لگام زینت می‌دهند والا نزدیک تو نخواهند آمد.» حتی اسب و قاطر را می‌توان به انجام میل مالک وادار ساخت (هر چند برای این کار افسار لازم است)، ولی خدا مایل نیست با فرزندان خود چنین عمل نماید. اسب و قاطر «بی‌فهم» هستند، ولی فرزندان خدا چنان رابطه صمیمانه‌ای با او دارند که خدا با یک نگاه می‌تواند مقصود خود را به آنها بفهماند. درمورد پی بردن به اراده خدا مسأله اصلی این نیست که روش صحیح را بیابیم، بلکه این است که شخص مناسب را پیدا کنیم. اگر شخص مورد نظر رابطه صحیحی با خدا نداشته باشد، هیچ روشی نمی‌تواند اراده خدا را برای او روشن سازد، ولی اگر رابطه وی با خدا صحیح باشد پی بردن به اراده خدا خیلی ساده خواهد بود. البته مقصود این نیست که روش ما دارای اهمیت نمی‌باشد، بلکه می‌خواهیم این امر را تأکید نماییم که اگر تمام روش‌های درک اراده الهی را بدانیم، ولی رابطه صمیمانه و ساده‌ای با خدا نداشته باشیم از اراده او بی‌خبر خواهیم ماند.

نکته مهم دیگری که درمورد آزاد شدن از خود وجود دارد این است که تا وجود اصلی ما توسط خدا برای ما عریان نشود و شفا نیابد نمی‌توانیم در دست خدا وسیله مناسبی برای کمک به دیگران باشیم. خدا سرنوشت دیگران را به دست شخصی که خودش در حضور خدا شفا نیافته است نخواهد سپرد. شخصی که یاد نگرفته است چطور می‌توان اراده خدا را انجام داد امکان ندارد بتواند دیگران را درمورد درک اراده الهی راهنمایی نماید. اگر یک مسیحی که تحت تسلط نفس خود می‌باشد بخواهد راه خدا را به دیگران بیاموزد با وجود تعالیم خوبی که می‌دهد سوابق فکری و عاطفی او با این تعالیم مخلوط خواهد شد و ایجاد مانع خواهد کرد. چنین خادمی، بطور عمدی یا غیرعمدی، زندگی

سایرین را تحت کنترل خود قرار خواهد داد و خواه ناخواه عقاید خود را بر آنها تحمیل خواهد نمود و آنها را مجبور خواهد ساخت که مثل خودش باشند. چنین خادمی ممکن است ظاهراً یکی از رهبران مهم مسیحیان و یا یک معلم مشهور کلام خدا و یا شبان برجسته‌ای برای فرزندان خدا باشد، ولی چون تحت تسلط نفس خود می‌باشد نه تحت کنترل اراده الهی، هر چند ممکن است مدیریت او بسیار عالی به نظر برسد، ولی نمی‌تواند اراده الهی را برای مردم مکشوف سازد. خداوند ما فرمود: «حکام امت‌ها بر ایشان سروری می‌کنند و رؤسا بر ایشان مسلطند، لیکن در میان شما چنین نخواهد بود» (متی ۲۰: ۲۵ و ۲۶). اگر بخواهیم شبانان خوبی باشیم، باید به خداوند اجازه دهیم که ما را بسیار فروتن سازد، زیرا ذات سلطه‌جوی ما به جای جمع کردن گله باعث پراکندگی خواهد شد.

باید یاد بگیریم که در مورد کسانی که تحت مراقبت ما قرار دارند خداوندی نکنیم و بیش از توانایی از آنها انتظار متابعت نداشته باشیم. اگر خداوند بار یا مسؤولیتی به ما سپرده است باید در مورد آن امانت به خرج دهیم، ولی نباید تصور کنیم که دیگران مجبور هستند عقاید ما را تأیید کنند. فراموش نکنیم که خدا به آزادی اراده انسان احترام می‌گذارد و اگر خدا آزادی اراده انسان را نادیده نمی‌گیرد ما چگونه به خود جرأت چنین کاری می‌دهیم؟ باید یاد بگیریم که با آرامش در حضور خداوند راه برویم نه اینکه خودسرانه در مقابل مردم حرکت کنیم و خود را پیشوای آنها بدانیم. وقتی مردم علاقه دارند که سخنان ما را بشنوند و اطاعت کنند، این امر نباید باعث خودپسندی و غرور ما شود، بلکه باید ما را به خداوند نزدیک کند تا با ترس و لرز در جستجوی اراده و شنیدن صدای او باشیم. ممکن است ما در اعتقادات خود بسیار راسخ باشیم، ولی باید یاد بگیریم که به خودمان تکیه نکنیم، زیرا همه خطاکار هستیم. هر چه بیشتر به خود اعتماد داشته باشیم امکان گمراه شدن بیشتر است. یکی از خطرات آزاد نبودن از خود این است که به علت اعتمادی که بر خود داریم می‌خواهیم دیگران را رهبری نماییم. هر چه پیروان ما بیشتر باشند بیشتر از خود راضی می‌شویم در نتیجه کمتر می‌توانیم از دیگران کمک بگیریم و کمتر می‌توانیم هدایت الهی را درک نماییم.

این نوع مسیحیان فقط می‌توانند تنها کار کنند، چون روش‌های خشکی دارند، نمی‌توانند خود را با سایرین مطابقت دهند و در کارهای گروهی شرکت کنند. آنها هیچگاه با قدرت روحانی رو به رو نشده‌اند و چون یاد نگرفته‌اند که از مقام بالاتر اطاعت نمایند واقعاً نمی‌توانند رهبری کنند. بسیاری از مسیحیان از ابتدای مسیحی شدن تاکنون نتوانسته‌اند از یک مسیحی تبعیت نمایند، چون رهبری شدن را نیاموخته‌اند خدا نمی‌تواند رهبری زندگی دیگران را به دست آنها بسپارد. برادران و خواهران عزیز، به این نکته توجه بفرمایید که اگر کسی زندگی خود را وقف خدمت مسیح نموده، ولی اطاعت کردن و تسلیم شدن را یاد نگرفته باشد، اسیر افکار و اعتقادات خود خواهد بود و همیشه مایل خواهد بود که ابتکار عمل را در دست بگیرد و دیگران را رهبری کند در حالی که شخصی که از طریق انضباط شدید یاد گرفته است چگونه اطاعت کند در خداوند استوار خواهد بود و مایل نخواهد بود بر دیگران خداوندی نماید. اطمینان دارم که هیچ یک از شما خودخواه و متکبر نخواهید بود، بلکه به دوستان مسیحی خود اجازه خواهید داد که با آزادی اراده تصمیم بگیرند. باید مواظب باشیم که آزادی اراده خدادادی را با تحمیل عقاید خود بر دیگران از ایشان نرباییم.

برادری که از خود آزاد نشده است تا وقتی تنها باشد این خودخواهی او معلوم نخواهد شد، ولی وقتی او را در کنار چند مسیحی دیگر بگذاریم فوراً رهبری آنها را شروع خواهد کرد و یا وقتی خواهری را که از خود آزاد نیست در یک اتاق با خواهر دیگری تنها بگذارید به زودی به هم اتاقی خود خواهد گفت که چه باید بخورد و چه نوع لباسی باید بپوشد و یا روی چه نوع تختی بخوابد. اگر فقط یکی از این دو خواهر دارای چنین اخلاقی باشد زندگی امکان‌پذیر خواهد بود، ولی اگر هر دو اینطور باشند نخواهند توانست مدت زیادی با هم زندگی کنند. ما در این مورد تأکید کردیم که برای اینکه بتوانیم با یکدیگر همکاری داشته باشیم باید تسلیم شدن را یاد بگیریم، ولی مقصود ما این نیست که بدون مطالعه تسلیم شویم یا اینکه در مقابل شرارت سکوت نماییم. ما به عنوان خادمین خدا باید امین باشیم و امین بودن گاهی مستلزم این است که نصیحت کنیم و هشدار بدهیم و توبیخ نماییم. گاهی ممکن است لازم باشد با دیگران رفتار شدیدی داشته باشیم، زیرا نباید کارهای غلط را تأیید نماییم، ولی کسانی که خداوند در آنها کار کرده است، با اشخاص و نسبت به آنها و خدا با امانت رفتار خواهند کرد و این رفتارشان بر اثر علاقه به تسلط بر دیگران نخواهد بود.

پولس رسول دارای استعداد رهبری فوق‌العاده‌ای بود، ولی خداوند در او کار کرد. وقتی مشغول انجام خدماتش بود بعضی از سخنانش «گران و زور آور» بود (دوم قرنتیان ۱۰: ۱۰). در مخالفت با شرارت خشونت به خرج می‌داد، ولی



در عین حال با ضعیفان و خطاکاران با کمال ملایمت رفتار می‌کرد. دروغ‌های معلمین کذب را با صراحت کامل آشکار می‌نمود، ولی به قدری از خودخواهی عاری بود که می‌توانست بگوید: «بعضی از حسد و نزاع به مسیح موعظه می‌کنند، ولی بعضی هم از خشنودی، اما آنان از تعصب نه از اخلاص به مسیح اعلام می‌کنند و گمان می‌برند که به زنجیرهای من زحمت می‌فزایند، ولی اینان از راه محبت، چونکه می‌دانند که من به جهت حمایت انجیل معین شده‌ام. پس چه؟ جز اینکه به هر صورت خواه به بهانه و خواه به راستی به مسیح موعظه می‌شود و از این شادمانم، بلکه شادی هم خواهم کرد» (فیلیپیان ۱: ۱۵-۱۸).

آیا به طرز فکر متعادل پولس توجه فرمودید؟ او خوشحال بود از اینکه مردم پیام او را بپذیرند و در راه او قدم بزنند، ولی از طرف دیگر اگر مردم پیام او را رد می‌کردند و با او مخالفت می‌نمودند باز هم خوشحال بود. امانت مستلزم این بود که رفتار و گفتار بی‌طرفانه‌ای داشته باشد، ولی اگر سخنان شدیدش باعث ایجاد خصومت نسبت به او می‌گردید به آن جنبه شخصی نمی‌داد و باز هم خوشحال بود که مخالفانش هم به مسیح موعظه می‌نمودند. شخصی که مشغول خیالات خود باشد، همیشه از عقاید خود دفاع می‌کند و اگر پیشنهادات او مورد توجه قرار نگیرد ناراحت می‌شود، ولی شخصی که پیشنهادات اصلاحی را می‌پذیرد از تحمیل عقاید خود بر دیگران خودداری می‌کند. شخصی که به عقاید و روش‌های خودش متکی است، دارای شخصیت کوچکی است و دوست دارد در کارهای دیگران مداخله نماید، ولی شخصی که آموخته است در زیر دست اصلاح‌کننده خدا فروتنی نماید به وسیله تحمل مشکلات وسعت فکر پیدا کرده و دارای دید وسیعی می‌باشد و شخص بزرگی است.

بطور خلاصه می‌توان گفت که اگر بنا باشد مقاصد الهی توسط ما عملی گردد باید از اتکا به افکار خود آزاد شویم و این امر فقط هنگامی امکان دارد که بگذاریم خداوند ما را در دست خود بگیرد و ما را اصلاح نماید، زیرا نفس ما مشکل اصلی ماست. این مشکل در بعضی بیشتر از سایرین به چشم می‌خورد، ولی هیچ کس از این مشکل آزاد نیست. ما همه دارای عقاید شخصی و روش‌های خاص خود هستیم و همه این تمایل را داریم که دیگران را تحت تسلط خود قرار دهیم، پس بیایید خود را در زیر دست زورآور خدا فروتن سازیم تا خدا بتواند در تمام خدماتی که انجام می‌دهیم در ما روح امانت و بی‌طرفی ایجاد نماید که در عین حال دارای روحیه‌ای مهربان باشیم و به دیگران هم فرصت خدمت بدهیم.

قرائت از کتاب مقدس: (اول قرن‌تین ۹: ۲۳-۲۷، ۴: ۱۱-۱۳ و دوم قرن‌تین ۱۱: ۲۷ و رومیان ۸: ۱۱).

پولس رسول در رساله به قرن‌تین می‌فرماید: «اما همه کار را به جهت انجیل می‌کنم تا در آن شریک گردم. آیا نمی‌دانید آنانی که در میدان می‌دوند همه می‌دوند، لیکن یک نفر انعام را می‌برد؟ به اینطور شما بدوید تا به کمال ببرید و هر که ورزش کند در هر چیز ریاضت می‌کشد، اما ایشان تا تاج فانی را بیابند، لیکن ما تاج غیرفانی را پس من چنین می‌دوم نه، چون کسی که شک دارد و مشت می‌زنم نه آنکه هوا را بزنم، بلکه تن خود را زبون می‌سازم و آن را در بندگی می‌دارم مبادا، چون دیگران را وعظ نمودم خود محروم شوم» (اول قرن‌تین ۹: ۲۳-۲۷). در آیه ۲۳ پولس رسول خود را خادم خدا یا واعظ انجیل معرفی می‌کند و می‌گوید: «همه کار را به جهت انجیل می‌کنم» و بعد از بیان اینکه چگونه برای رسیدن به هدف درباره خودش رفتار کاملاً بی‌طرفانه‌ای در پیش گرفته و تن خود را زبون ساخته و در بندگی قرار داده است، به شرح این موضوع می‌پردازد که این تصمیم را درمورد کنترل بدن چگونه عملی می‌سازد.

در مرحله اول لازم است این نکته را روشن سازیم که پولس رسول مرتاض نبود. او این عقیده را ندارد که بدن مزاحمی است که باید از شر آن خلاص شویم و مرکز شرارت می‌باشد. برعکس، در همین رساله اعلام می‌دارد که بدن شخص ایماندار هیکل یا معبد روح‌القدس است و روزی فرا خواهد رسید که بدن ما واقعا نجات خواهد یافت و دارای بدن‌های پرجلال خواهیم بود. تعلیم مسیحیت درمورد مبارزه با بدن هیچ شباهتی به عقاید مرتاضان ندارد. ما این عقیده را به هیچ وجه قبول نداریم که بدن مزاحم است و سرچشمه گناه می‌باشد، ولی کاملاً قبول داریم که می‌توانیم به وسیله بدن گناه کنیم و هر قدر هم درباره بدن سختگیری نماییم باز می‌توانیم گناه کنیم. در فصل نهم رساله اول قرن‌تین پولس خادمین مسیحی را تشویق می‌نماید که به عنوان خادمین مسیح بدن خود را برای رسیدن به هدف مورد استفاده قرار دهند. پولس به عنوان خادم مسیح و واعظ انجیل با این موضوع برخورد می‌نماید و می‌خواهد آن را با توجه به هدف‌های انجیل حل نماید. راه حلی که پیشنهاد می‌کند این است: «تن خود را زبون می‌سازم و آن را در بندگی می‌دارم.» «زبون ساختن» کار ساده‌ای نیست. پولس روش معتدل و میانه‌ای پیشنهاد نمی‌کند.

پولس کاملاً روشن می‌کند که چگونه بدن خود را زبون می‌سازد و بر آن تسلط پیدا می‌کند، چون این موضوع برای تمام خادمین مسیحی اهمیت زیادی دارد، باید با دقت توجه کنیم که او چه می‌گوید. پولس برای روشن ساختن موضوع آن را به مسابقه ورزشی تشبیه می‌کند و در آیه ۲۴ می‌گوید: «آیا نمی‌دانید آنانی که در میدان می‌دوند همه می‌دوند، لیکن یک نفر انعام را می‌برد؟ به اینطور شما بدوید تا به کمال ببرید.» پولس می‌گوید همه کسانی که در مسابقه شرکت می‌کنند برنده نمی‌شوند و سپس خوانندگان را تشویق می‌کند که طوری بدوند که برنده شوند. طرز عملی ساختن آن را در آیه ۲۵ شرح می‌دهد و مثالی از مسابقات المپیک ذکر می‌نماید: «هر که ورزش کند در هر چیز ریاضت می‌کشد.» پولس تأکید می‌نماید که تمام ورزشکارانی که در مسابقه شرکت می‌کنند باید بدن خود را تربیت نمایند. کسانی که می‌خواهند برنده شوند باید بدن خود را کاملاً تربیت نمایند و بر آن تسلط داشته باشند. در دوره تمرینات قبل از مسابقه نمی‌توانند هر چه بخواهند و هر وقت بخواهند بخورند. بیشتر چیزهایی که در مواقع عادی مجاز است در این دوره غیرمجاز خواهد بود. وقتی در مسابقات شرکت می‌نمایند در آن موقع هم باید مقررات شدیدی رعایت گردد و گرنه صلاحیت شرکت در مسابقات را از دست خواهند داد.

شما می‌گویید: «من به این چیز یا به آن چیز علاقه دارم.» بسیار خوب، اگر نخواهید در مسابقات شرکت کنید می‌توانید به دنبال علایق خود بروید، ولی اگر مایلید در مسابقات شرکت کنید باید بدن خود را کنترل نمایید. اعتدال در همه چیز چه مفهومی دارد؟ به این معنی است که نباید به بدن اجازه داد که خواهش‌های افراطی داشته باشد، باید آزادی آن را محدود کرد. شرکت‌کننده در مسابقه هدفش این نیست که به دنبال خوراک و نوشیدنی و پوشاک و خواب باشد. هدف او فقط عبارت است از انجام یک کار یعنی دویدن و آن هم به منظور دریافت جایزه است. پولس استدلال خود را درمورد مسابقه ادامه می‌دهد و می‌گوید: «اما ایشان تا تاج فانی را بیابند، لیکن ما تاج غیرفانی را.» برنده مسابقات

المپیک تاج فانی دریافت می‌نمود، ولی برای دریافت آن مدت زیادی تمرین می‌کرد. پس ما برای دریافت تاج غیرفانی چقدر بیشتر لازم است تمرین‌های تعیین شده را انجام دهیم.

پولس اضافه می‌کند: «پس من چنین می‌دوم نه، چون کسی که شک دارد و مشت می‌زنم نه آنکه هوا را بزنم» و بدین طریق به بحث خود ادامه می‌دهد. این زحمات را بیهود تحمل نمی‌کند، بلکه هدف مشخصی دارد و مستقیماً به طرف آن پیش می‌رود. این آیه را باید با آیه بعدی یک جا بخوانیم. پولس به این طرف و آن طرف نمی‌دود و بی‌جهت مشت نمی‌زند. تمام حرکات او حساب شده است، زیرا بدنش کاملاً تحت کنترل اوست و تمرینات لازم را انجام داده است. برادران و خواهران عزیز، اگر هنوز بر بدن خود مسلط نشده‌اید، بهتر است کار خود را متوقف سازید و بدن خود را کنترل نمایید تا بتوانید قدرت بیشتری برای انجام وظایف خود بدست آورید. ممکن است از کار خود خیلی لذت ببرید، ولی اگر تحت تسلط تمایلات جسمانی خود قرار داشته باشید کار شما فایده زیادی نخواهد داشت. خدمت به خداوند فقط این نیست که از منبر موعظه کنیم. پولس این موضوع را خوب می‌دانست.

مفهوم بنده ساختن بدن چیست؟ برای فهمیدن این امر اول باید بفهمیم که احتیاجات و خواسته‌های بدن چیست. فقط به چند مورد آن اشاره می‌نمایم: «خوراک و پوشاک، استراحت و تفریح، مراقبت مخصوص در موقع بیماری». تمام اینها احتیاجات مشروع است، ولی کار خداوند هم احتیاجاتی دارد و اگر بخواهیم احتیاجات کار خداوند را برآورده سازیم باید احتیاجات بدن را محدود نماییم. وقتی کار خداوند مستلزم این باشد که مشکلات بدنی را تحمل نماییم اگر بدن ما تربیت لازم را یافته و تمرینات را انجام داده باشد می‌تواند مقاومت نماید، ولی اگر بدن عادت داشته باشد که تمام خواسته‌هایش برآورده شود، وقتی در موقع خدمت دچار سختی شود، تاب مقاومت نخواهد داشت. اگر عادت نداشته باشد که ذاتاً صاحب خود را خدمت نماید وقتی صاحب بدن از اعضای بدن خود بخواهد که برای شرکت در مسابقه همکاری نمایند، پاها از اطاعت دستور خودداری خواهند نمود و سایر اعضا هم از انجام دستورات کوتاهی خواهد ورزید. اگر ورزشکاری مایل باشد در مسابقات برنده شود نباید در خارج از اوقات مسابقه درمورد تربیت و کنترل بدن خود کوتاهی بورزد.

اگر یک خادم مسیحی عادت نداشته باشد که در زندگی روزانه خود بدن خود را کنترل نماید چطور می‌تواند در موقع رو به رو شدن با مشکلات آنطور که لازم است از بدن خود استفاده نماید؟ باید تربیت بدن و کنترل آن را همیشه ادامه دهیم تا بدن جای مناسب خود را بیابد. اگر بدن ما در زندگی معمولی روزانه عادت داشته باشد که از ما اطاعت کند، خواهد آموخت که در مواقع مشکل هم اطاعت نماید. اجازه فرمایید سؤال کنم: «آیا شما مالک بدن خود هستید یا اسیر آن می‌باشید؟ آیا بدن از دستورات شما اطاعت می‌کند یا اینکه شما تسلیم خواسته‌های آن می‌شوید؟» بدن شما خواستار خواب مرتب است و این خواهشی مشروع می‌باشد. خدا زمان را به شب و روز تقسیم فرموده است تا برای انسان فرصت استراحت وجود داشته باشد و اگر انسان این ترتیب الهی را رعایت نکند بدون مجازات نخواهد ماند، ولی در عین حال اگر انسان اجازه دهد که بدنش او را اداره کند و مثلاً هر وقت بخواهد بخوابد، بسیار نازپرورده خواهد بود و به درد کار نمی‌خورد. در مواقع عادی طبیعتاً باید روزانه مدت هشت ساعت به بدن فرصت استراحت داده شود، ولی وقتی ضرورتی در کار خداوند پیش آید باید بتوانیم ساعات خواب را کم کنیم یا اینکه یک یا دو شب نخوابیم.

عیسی در باغ جتسیمانی در آن شب سه نفر از شاگردان خود را با خود برداشت و به آنها فرمود: «نفس من از حزن مشرف بر موت شد. در اینجا بمانید و بیدار باشید.» وقتی بعد از دعا کردن برگشت آنها را در خواب یافت و به پطرس فرمود: «ای شمعون، در خواب هستی؟ آیا نمی‌توانستی یک ساعت بیدار باشی؟» نه خیر، آنها نمی‌توانستند حتی یک ساعت با خداوند ما عیسای مسیح بیدار بمانند، زیرا تمایل به خواب بر آنها غلبه کرده بود. تمایل به خواب در شب چه اشکالی داشت؟ هیچ اشکالی نداشت، ولی اگر خداوند از ما بخواهد که شب را با او بیدار باشیم و ما به جای اطاعت از او به خواسته بدن خود تن در دهیم، برای او خادم خوبی نیستیم. این به آن معنی نیست که ما می‌توانیم مدت زیادی بی‌خواب بمانیم، زیرا ما فقط روح نیستیم، بلکه بدن هم داریم. مقصود اصلی این است که اگر بخواهیم میل و اراده الهی را به انجام برسانیم باید بر بدن خود تسلط داشته باشیم تا بتواند مشکلات را تحمل نماید.

شرکت در مسابقه چه مفهومی دارد؟ به این معنی است که کاری بالاتر از زندگی معمولی انجام دهیم. در وضع عادی،

با قدم آهسته راه می‌رویم، ولی در مسابقه باید سرعت داشته باشیم، پس بدن باید تلاش بیشتری به عمل آورد. در وضع عادی برای خوابیدن باید هشت ساعت وقت صرف نماییم، ولی وقتی برای کار خداوند لازم باشد باید بتوانیم از مدت خواب خود کم کنیم. در این موقع است که بدن ما باید به انضباط عادت داشته باشد. وقتی خداوند دید که با وجودی که به شاگردان گفته بود بیدار باشند، ولی آنها خوابیده‌اند، مشکل آنها را به این صورت بیان فرمود: «روح البته راغب است، لیکن جسم ناتوان». چه فایده‌ای دارد که روح ما راغب باشد، ولی بدن ما نتواند تمایلات روح را به انجام برساند؟ اگر جسم ما ضعیف باشد حتی روح راغب هم نمی‌تواند ما را بیدار نگاه دارد. وقتی که لازم باشد که با خداوند بیدار بمانیم، باید هم بدن راغب داشته باشیم و هم روح راغب داشته باشیم. بدن برای ما بار نیست، بلکه خادمی است که اگر تربیت شود خوب خدمت خواهد کرد. این تربیت باید در شرایط عادی انجام شود تا اینکه بدن همیشه حاضر باشد که در شرایط استثنایی به وظایف خود عمل نماید.

نیقودیموس در شب نزد مسیح آمد، ولی مسیح با وجودی که دیر وقت بود حاضر شد با او صحبت کند. اناجیل به ما اطلاع می‌دهند که خداوند گاهی تمام شب را مشغول دعا بود. او انجام وظیفه را بر استراحت خود مقدم می‌شمرد پس ما هم باید مانند او باشیم. مقصود ما این نیست که خادمین مسیحی باید تمام شب را دعا کنند. استراحت نکردن در شب و استفاده از آن برای دعا باعث ضعف بدن و فکر می‌شود، زیرا کاری غیرعادی است، ولی مگر این هم برای خادمین خداوند عادی است که هیچگاه خواب خود را فدای خدمت به او نمایند؟ اگر اجازه بدهیم که بدن ما بیش از حد در خواب غرق شود، وقتی احتیاج بخصوصی پیش بیاید، نمی‌توانیم بر بدن خود تسلط داشته باشیم.

همین اصل در مورد خوردن و آشامیدن نیز صادق می‌باشد. خداوند ما در شرایط بخصوص قادر بود از خوردن خوداری نماید، ولی در مواقع عادی خوراک کافی می‌خورد. کنترل بدن را در دست خودش داشت. بعضی از مردم به قدری اسیر خوراک می‌باشند که اگر غذایشان کمی دیر شود قادر به کار کردن نخواهند بود. شکی نیست که به خوراک احتیاج داریم و باید به احتیاجات بدنی خود توجه داشته باشیم، ولی بدن باید عادت داشته باشد که در مواقع لازم گرسنگی را تحمل نماید. به خاطر دارید که وقتی خداوند در کنار چاه یعقوب برای رفع خستگی نشسته بود، با زنی که دارای احتیاج شدید بود رو به رو گردید. وقت غذای ظهر بود، ولی خداوند گرسنگی خود را فراموش کرد و با صبر کامل در مورد رفع احتیاجات روحانی آن زن با او سخن گفت. اگر در حال گرسنگی به جایی برسیم و نتوانیم قبل از خوردن به انجام وظایف خود پردازیم، در این صورت بدن ما تحت کنترل ما نیست. بدون اینکه به مرحله افراط وارد شویم باید لاقلاً تا این حد بر بدن خود کنترل داشته باشیم که بتوانیم از یک وعده غذا صرف‌نظر نماییم.

در فصل سوم انجیل مرقس می‌خوانیم که خداوند ما به قدری برای رفع احتیاجات جمعیت انبوه مردم مشغول تلاش بود که برای غذا خوردن فرصت نداشت. دوستانش کوشش کردند او را از مردم دور سازند، زیرا عقیده داشتند از خود بیخود شده است، ولی مسیح با توجه به احتیاج شدید مردم مجبور بود از خوردن صرف‌نظر نماید. اگر من و شما نتوانیم در موقع لزوم از یک وعده غذا چشم‌پوشی نماییم خادم مفیدی نخواهیم بود. در اینگونه مواقع بدن ما باید به انضباط عادت داشته باشد تا اینکه بر ما مسلط نگردد و کار خداوند را خراب نکنند. کتاب مقدس صراحتاً تعلیم می‌دهد که مسیحیان باید در صورت لزوم روزه بگیرند. گاهی یک احتیاج مخصوص باعث می‌شود که مدتی صرف دعا نماییم و برای غذا خوردن وقت نداشته باشیم و وقتی با وضعی رو به رو می‌شویم که در مورد آن دعای تنها بدون روزه کافی نیست باید بتوانیم با تقاضای مشروع بدن مخالفت نماییم.

تقاضای دیگر بدن، راحتی است. اشکالی ندارد که خادم خداوند در شرایط عادی تا حدی در فکر راحتی خود باشد، ولی آنچه که با آن مخالف هستیم این است که راحت‌طلبی ما باعث شود که در انجام وظایف خود اهمال نماییم. خادمین باید بتوانند وقتی خداوند مایل است به طرز صحیح از زندگی راحت برخوردار باشند، ولی کسانی که از زندگی راحت برخوردارند، ولی بر بدن خود کنترل ندارند می‌توانند در شرایط مشکل خیلی بهتر از کسانی که دارای مسؤولیت کمتری می‌باشند، ولی بر بدن خود کنترل ندارند مشغول خدمت باشند. در مورد لباس باید توجه داشته باشیم که بیش از حد جلب توجه ننماید. عیسای مسیح در مورد یحیای تعمید دهنده فرمود که اگر کسی می‌خواهد شخصی را که دارای لباس فاخر می‌باشد مشاهده نماید نباید به یحیی نگاه کند، بلکه باید به قصر پادشاهان برود. متأسفانه بعضی از مسیحیان در مورد لباس خود راه افراط می‌پیمایند. قبول داریم که پوشیدن لباس‌های نامرتب باعث جلال خدا نمی‌شود و ما باید حتی‌المقدور لباس تمیز و نظیف و مناسب بپوشیم، ولی نباید سرمشق پولس رسول را فراموش کنیم که

حاضر بود همه چیز را به خاطر خداوند ترک نماید. وی با اشاره به تجارب زندگی خود چنین می‌گوید: «در گرسنگی و تشنگی، در روزه‌ها، بارها، در سرما و عریانی» (دوم قرن‌تیاں ۱۱: ۲۷). در موقع بیماری و ضعف، بدن دارای احتیاجاتی بیشتر از وضع عادی است و در چنین شرایطی خادمین خداوند غالباً خود را از انجام کار معذور می‌شمارند. اگر پولس هر وقت احساس کسالت می‌کرد از انجام وظیفه خودداری می‌کرد، چطور می‌توانست این خدمات درخشان را انجام دهد؟ اگر تیموتاؤوس به علت ضعف از انجام کار خود کوتاهی می‌کرد، چه خدمتی می‌توانست به انجام برساند؟ بدیهی است که ما باید در موقع بیماری یا سلامتی مواظبت‌های لازم را از خود به عمل آوریم، ولی نباید تربیت و کنترل بدن را فراموش کنیم، حتی در مواقع بیماری و درد. اگر خدا اراده کند باید بتوانیم بدون توجه به ضعف خودمان به خدمت خداوند ادامه بدهیم. اگر مایلیم برای خداوند مفید باشیم بسیار لازم است که بتوانیم تسلط بر بدن خود را حفظ کنیم.

این اصل در مورد تمایلات جنسی نیز مانند سایر تمایلات صادق است. اگر ما خادم مسیح هستیم پس خدمت به او باید بر تمام تمایلات ما مقدم باشد. پولس در اول قرن‌تیاں ۴: ۱۱-۱۳ می‌فرماید: «تا به همین ساعت گرسنه و تشنه و عریان و کوبیده و آواره هستیم و به دست‌های خود کار کرده مشقت می‌کشیم و دشنام شنیده برکت می‌طلبیم و مظلوم گردیده صبر می‌کنیم، چون افترا بر ما می‌زنند نصیحت می‌کنیم و مثل قاذروات دنیا و فضلات همه چیز شده‌ایم تا به حال.» بدیهی است که مشقات پولس محدود به زمان بخصوصی نبود و هیچ چیز نمی‌توانست مانعی در راه خدماتش ایجاد نماید. در فصل ششم همین رساله، از آیه دوازدهم تا آخر، پولس به دو موضوع اشاره می‌نماید؛ موضوع خوراک و موضوع رابطه جنسی و کاملاً روشن می‌سازد که ما خادم خداوند هستیم نه خادم بدن. سپس در فصل هفتم موضوع رابطه جنسی را تقریباً مفصل مورد بحث قرار می‌دهد و در فصل هشتم درباره خوراک سخن می‌گوید و درباره این نکته تأکید می‌کند که به هیچ وجه مجبور نیستیم تمایلات جسم را انجام دهیم، زیرا به مسیح تعلق داریم و باید به او خدمت کنیم. باید بتوانیم به خاطر مسیح به تمایلات جسمی خود جواب منفی بدهیم و در عمل در این مورد به قدری جدی باشیم که معلوم باشد کنترل بدن خود را در اختیار داریم.

خداوند خالق بدن است و آن را با غرایز مشروع آفریده است، ولی بدن را برای این آفریده است که خادم ما باشد نه ارباب ما و تا این موضوع روشن نشود نمی‌توانیم خداوند را به خوبی خدمت نماییم. حتی شخصی مانند پولس از این ترس داشت که در مسابقه برنده نشود و از دریافت جایزه محروم گردد. به همین دلیل با احتیاط کامل بدن خود را کنترل می‌کرد. دیگر درباره خداوند خود چیزی نمی‌گوییم که خود را کاملاً انکار کرد و در اعماق بدنامی و رنج فرو رفت به خاطر محبتی که به خداوند خود داریم باید بدن‌های خود را طوری تربیت کنیم که در کار خدا مطیع باشند و مانعی ایجاد نکنند. باید بدن‌های ما در قدرت قیام مسیح نیرومند باشند. کلام خدا می‌فرماید: «اگر روح او که عیسی را از مردگان برخیزانید در شما ساکن باشد او که مسیح را از مردگان برخیزانید بدن‌های فانی شما را نیز زنده خواهد ساخت به روح خود که در شما ساکن است» (رومیان ۸: ۱۱).

## فصل هشتم: آمادگی برای زحمت کشیدن

قرائت از کتاب مقدس: (اول پطرس ۴: ۱ و دوم سموئیل ۲۳: ۱۴-۱۷ و مکاشفه ۲: ۱۰).

خادم مسیحی باید برای زحمت کشیدن آماده باشد. در اول پطرس چنین می‌خوانیم: «لهذا، چون مسیح به حسب جسم برای ما زحمت کشید شما نیز به همان نیت مسلح شوید.» داشتن نظر صحیح در مورد زحمت کشیدن از سلاح‌های مهم خادم مسیحی است. عده‌ای تصور می‌کنند که هر نوع لذت و خوشی برای پیشرفت روحانی زیان‌آور است. ما این نظر را به هیچ وجه قبول نداریم، زیرا کلام خدا اعلام می‌دارد که زندگی قوم پر از برکات الهی خواهد بود. در مزموور هشتاد و چهارم چنین می‌خوانیم: «خداوند فیض و جلال خواهد داد و هیچ چیز نیکو را منع نخواهد کرد از آنانی که به راستی سالک باشند» و مزموور بیست و سوم که بسیار مشهور است اعلام می‌دارد: «خداوند شبان من است، محتاج به هیچ چیز نخواهم بود.» شبان بودن خدا در تمام قسمت‌های کتاب مقدس بطور واضح دیده می‌شود و خدا با کمال وفاداری از قوم خود مواظبت می‌نماید و آنها را از ناراحتی‌ها حفظ می‌کند و به قوم خود توجه مخصوص دارد. حتی وقتی قوم خدا در مصر سکونت داشت خدا قسمت مورد سکونت آنها را بطور مخصوص برکت می‌داد.

در عین حال قوم خود را از مشکلات و تنبیه‌ها مصون نمی‌دارد. در واقع مشکلات و تنبیهات برای رشد و تکامل قوم خدا ضروری است، ولی آنچه در اینجا مورد بحث ما می‌باشد زحماتی است که در کلام خدا بارها به آنها اشاره شده و خادمینی که اشتیاق شدید برای خدمت به خداوند دارند این زحمات را متحمل می‌شوند. این چیزی نیست که به زور به آنها تحمیل شود و خودشان مایل به تحمل آن نباشند، بلکه با کمال میل می‌پذیرند. سه همکار نیرومند داوود اجباری نداشتند که خود را به خطر بیندازند تا برای داوود آب بیاورند، ولی وقتی شنیدند که داوود اشتیاق شدیدی دارد که از چاه بیت لحم آب بنوشد، آنها خود را به خطر انداختند و لشکر فلسطینیان را شکافتند و آرزوی دل او را برآورده ساختند (دوم سموئیل ۲۳: ۱۴-۱۷).

اگر مایل باشیم می‌توانیم از بسیاری از زحمات دوری گزینیم، ولی اگر می‌خواهیم برای خداوند مفید باشیم باید با میل و اراده خود از زحمات استقبال نماییم تا بتوانیم خداوند را خشنود سازیم. تا خود را برای زحمت کشیدن در راه او حاضر نسازیم خدمات ما بسیار مؤثر نخواهد بود. مقصود ما از آمادگی برای زحمت کشیدن چیست؟ در مرحله اول باید به تفاوت بین زحمت کشیدن و آمادگی برای زحمت کشیدن توجه نماییم. آمادگی برای زحمت کشیدن به این معنی است که ما از روی میل حاضر باشیم برای مسیح زحمت بکشیم؛ یعنی قلباً مایل باشیم زحمات را به خاطر مسیح قبول نماییم. مسأله مهم میزان زحمتی که حاضریم تحمل کنیم نیست، بلکه طرز قبول زحمت مهم است. مثلاً ممکن است خداوند شما را در جایی به خدمت گمارده باشد که دارای خوراک و پوشاک و مسکن کافی و راحتی باشید. مفهوم آمادگی برای زحمت کشیدن این نیست که باید از بهره‌مند شدن از تمام نعمات زندگی محروم شوید. موضوع اصلی این نیست که شرایط زندگی شما مشکل است یا آسان، بلکه موضوع اصلی عبارت است از اینکه آیا قلباً حاضر هستید برای خداوند زحمت بکشید؟ ممکن است لازم نباشد هر روز زحمت بکشید، ولی باید هر روز برای زحمت کشیدن آماده باشید.

متأسفانه با وجودی که در شرایط مساعد طرز کار مسیحیان و خادمین مسیحی بسیار خوب است، ولی به محض اینکه مشکل کوچکی پیش می‌آید، وضع آنها دگرگون می‌شود. موضوع اصلی این است که آنها قلباً برای مواجه شدن با مشکلات آماده نیستند. اگر برای ما روشن باشد که با میل خود حاضر شده‌ایم به خاطر خداوند زحمت بکشیم، دیگر از مواجه شدن با مشکلات ناراحت نخواهیم شد. ممکن است میل خداوند این باشد که ما مدتی از زحمات آسوده باشیم، ولی باید همیشه برای رو به رو شدن با مشکلات آماده شویم بدین طریق وقتی زحمات پیش می‌آید ما از این وضع تعجب نمی‌کنیم و به همین دلیل از پیروی مسیح منحرف نمی‌شویم، بلکه به پیشروی خود ادامه می‌دهیم. به فرمایش پطرس توجه فرمایید: «لهذا، چون مسیح به حسب جسم برای ما زحمت کشید شما نیز به همان نسبت مسلح شوید» (اول پطرس ۴: ۱).

آیا تاکنون متوجه شده‌اید که آمادگی برای زحمت کشیدن، یک اسلحه است؟ این اسلحه‌ای برای جنگ روحانی است که وقتی شیطان به یکی از نقاط ضعف ما حمله می‌کند در مقابل این اسلحه ناتوان می‌گردد. اگر فاقد این سلاح باشیم برای جنگ آمادگی نخواهیم داشت. عده‌ای از مسیحیان زحمات را تحمل می‌نمایند، ولی متوجه نیستند که این زحمات برای آنها چقدر ارزش دارد. آنها این زحمات را تحمل می‌کنند بدون اینکه برای آنها از خداوند تشکر کنند، بلکه از خدا می‌خواهند که هر چه زودتر از این زحمات آسوده شوند. آنها زحمات را قلباً نمی‌پذیرند، بلکه معتقدند که نباید بر حال کسانی که در زحمت هستند دلسوزی نماییم. این طرز فکر نشان می‌دهد که آنها برای قبول زحمت آمادگی ندارند.

برادران و خواهران گرامی، اگر در زمان آسایش برای زحمت کشیدن آماده نباشید، وقتی مشکلات شروع شود نخواهید توانست خداوند را خدمت نمایید، ولی اگر با اسلحه آمادگی برای تحمل زحمات به خاطر مسیح مسلح باشید بدون اینکه تحت تأثیر مشکلات قرار بگیرید به پیشرفت خود ادامه خواهید داد. به این قانع نباشید که به خاطر خداوند زحمات را تحمل می‌کنید. مسأله مهم این نیست که تا چه حد برای خداوند زحمت می‌کشید، بلکه موضوع اصلی این است که در موقع زحمت کشیدن تا چه حد شاد هستید. امکان دارد که شخصی بدون اینکه بخواهد، ناراحتی فکری و بدنی فراوانی تحمل نماید. آمادگی و حاضر بودن برای زحمت کشیدن، یک امر باطنی است. این نکته باید برای ما روشن باشد که امکان دارد برای زحمت کشیدن حاضر باشیم، ولی عملاً زحمتی نداشته باشیم و همچنین امکان دارد چهار زحمات زیادی شویم بدون اینکه قلباً تمایل داشته باشیم. اگر مسیحیان در انتخاب بین زحمات و زندگی بدون زحمات آزاد بودند بسیاری از آنها زندگی بدون زحمات را انتخاب می‌کردند. علت این امر این است که آنها قلباً حاضر نیستند برای خداوند زحمت بکشند. آن دسته از خادمین مسیحی که آمادگی قلبی برای زحمت کشیدن در راه خداوند خود را ندارند همیشه دعا خواهند کرد که کار خود را در شرایط مساعد انجام دهند.

در شرایط زندگی بعضی از فرزندان خدا نشانه کمی از زحمت وجود دارد در حالی که عده‌ای دیگر دچار زحمات فراوانی هستند. طبیعتاً به این نتیجه می‌رسیم که دسته دوم از فیض الهی بیشتری بهره‌مند خواهند شد و خدمات روحانی پرارزش‌تری انجام خواهند داد، ولی در واقع غالباً عکس این موضوع صحیح است و وقتی به عمق مطلب پی می‌بریم متوجه می‌شویم که هر چند دسته دوم زحمت می‌کشند، ولی اگر قلباً برای زحمت کشیدن آماده نباشند در اولین فرصت از مشکلات فرار می‌کنند. این نوع زحمت کشیدن سودی ندارد و هیچ چیزی نمی‌آموزد. یکی از دشواری‌هایی که غالباً با آن رو به رو می‌شویم مشکلات مالی است. گاهی چنین به نظر می‌رسد خداوند در فکر امور مالی ما نیست و به همین دلیل از ادامه کار خودداری می‌کنیم. این وضع برای خداوند خیلی ناراحت‌کننده است. ممکن است خداوند از ما بپرسد: «مرا برای چه خدمت می‌کنی؟» این سؤال باعث ناراحتی ما می‌گردد.

ما گاهی مثل شخصی هستیم که می‌گفت اگر فردا هوا آفتابی باشد سر کار خواهم رفت، ولی اگر باران ببارد در خانه خواهم ماند. اگر طرز فکر شما درباره زحمت کشیدن صحیح باشد هیچ چیز نمی‌تواند مانع ادامه خدمت شود. در این صورت بر شرایط دشوار پیروز خواهید شد، بر ضعف‌های بدنی غلبه خواهید یافت، مرگ را شکست می‌دهید و حتی بر نیروهای شرارت و ظلمت پیروزی خواهید یافت، ولی اگر طرز فکرتان درباره زحمت کشیدن صحیح نباشد وقتی با مشکلی رو به رو شوید دچار ترس خواهید گردید و اگر تسلیم ترس بشوید در معرض حمله دشمن قرار خواهید گرفت. دشمن شما را گرفتار همان چیزی خواهد کرد که از آن ترس دارید و شما در معرض خطر قرار خواهید داشت، زیرا با این اسلحه مسلح نیستید که به حسب جسم مانند مسیح زحمت بکشید. آیا حاضر هستیم به مسیح بگوییم: «با توجه به محبت عظیم تو و با قدرت فیض بی‌نهایت تو، حاضرم به هر قیمتی که شده باشد مشغول خدمت تو باشم؟»

مسیحیان نباید به دنبال گرفتاری باشند و یا خود را در مشکلات درگیر سازند، ولی وقتی با مشکلی مواجه می‌شوند باید به خاطر خداوند با شادی آن را تحمل نمایند. مثلاً اگر شما از نظر بدنی ضعیف باشید به رختخواب راحت‌تری احتیاج دارید، ولی وقتی می‌خواهید خداوند را خدمت کنید، اما مصمم باشید که رختخواب راحتی داشته باشید، این امر برای شما در مقابل دشمن نقطه ضعفی خواهد بود، ولی اگر آمادگی برای زحمت کشیدن داشته باشید، ولی رختخواب راحتی برای شما تهیه گردد لزومی ندارد که رختخواب راحت خود را ترک کنید و روی کف اتاق بخوابید. تصور نکنید که مسیحیانی که در شرایط سخت بسر می‌برند طبیعتاً از کسانی که در شرایط مساعد کار می‌کنند دارای مقاومت

بیشتری هستند. فقط کسانی می‌توانند از بوته آزمایش سرافراز بیرون آیند که صرفنظر از شرایط موجود (خواه مساعد و غیرمساعد) همیشه وقف خدمت خداوند باشند و با آمادگی برای زحمت کشیدن در راه خداوند مسلح شوند. اگر این مسأله برای شما روشن نشود، یک روز این ضعف شما آشکار می‌گردد و باعث ناراحتی خواهد شد. یک وقت یکی از خواهران که سال‌ها خداوند را خدمت می‌کرد نزد خواهر دیگری رفت و به عنوان ترحم بر حال خود مشغول اشک ریختن شد. آن خواهر از او پرسید: «برای چه کسی اشک می‌ریزی؟» بسیاری از مسیحیان که قدرت تحمل آنها محدود است وقتی با آزمایش‌های سخت رو به رو می‌شوند، دچار ضعف می‌گردند، زیرا قبلاً آنطوری که در کلام خدا توصیه شده است مسلح نگردیده‌اند و وقتی به این کمبود خود پی می‌برند غرور آنها جریحه‌دار می‌گردد و به عنوان دلسوزی بر حال خود اشک می‌ریزند. سؤال مهمی که پیش می‌آید این است: «تا چه حد باید برای زحمت کشیدن آماده باشیم؟» کلام خدا می‌فرماید: «تا به مرگ امین باش» (مکاشفه ۲: ۱۰).

شاید عده‌ای بگویند که ما باید از افراط و تفریط خودداری نماییم. صحیح است، ولی اگر خود را برای زحمت کشیدن مسلح کرده باشید همیشه میانه روی را اختیار نخواهید کرد. باید تصمیم‌گیری درمورد حفظ تعادل را به کلیسا و به خداوند واگذار نمایید. وظیفه ما این است که خود را به خداوند بسپاریم و اگر میل او باشد تا سرحد مرگ جلو برویم. آیا وظیفه خداوند است که ما را از افراط کاری دور نگاه دارد؟ اگر همیشه در این فکر هستید که مرز و سرحد زحمت کشیدن برای شما کدام است پیشرفت زیادی نخواهید داشت، بلکه برای حفظ جان خود کار خداوند را تضعیف خواهید کرد. آمادگی فکری برای زحمت کشیدن کار کودکانه‌ای نیست، بلکه قول مردانه‌ای است که به خداوند می‌دهیم و به او می‌گوییم: «خداوند، تا به مرگ حاضر هستم، زندگی من در اختیار توست تا هر طور صلاح می‌دانی آن را به کار ببری.» خداوند به خادمینی جدی احتیاج دارد که حاضر هستند به خاطر او از همه چیز حتی از جان خود نیز دست بکشند. بیایید از حساب‌های به اصطلاح دقیق انسانی و ترس از افراطی بودن دست برداریم و با خداوند عهد ببندیم که با تمام وجود حتی به قیمت جان خود او را خدمت نماییم.

در مکاشفه ۱۲: ۱۱ درمورد پیروزمندان چنین می‌خوانیم: «و ایشان به وساطت خون بره و کلام شهادت خود بر او غالب آمدند و جان خود را دوست نداشتند.» اگر شما همین شرایط را اجرا نمایید حملات شیطان علیه شما خنثی خواهد شد. شیطان از غلبه یافتن بر کسانی که از جان گذشته هستند ناتوان است. شیطان تصور می‌کرد که امکان ندارد ایوب بدون نفع شخصی از خداوند پیروی نماید و به همین دلیل به خدا گفت: «هر چه انسان دارد برای جان خود خواهد داد، لیکن الان دست خود را دراز کرده استخوان و گوشت او را لمس نما و تو را پیش روی تو ترک خواهد نمود» (ایوب ۲: ۴ و ۵). شیطان می‌دانست که اگر ایوب در فکر منافع شخصی خود می‌بود شکست دادن او خیلی آسان می‌شد و به همین دلیل اجازه خواست که او را آزمایش کند. کتاب ایوب، مانند کتاب مکاشفه، نشان می‌دهد که شیطان از غلبه بر کسانی که از جان گذشته هستند ناتوان می‌باشد. البته رنج و زحمت ما دارای حد و حدودی است، ولی آمادگی ما برای زحمت کشیدن باید بیحد باشد. اگر در این مورد حد و حدودی قائل شویم شیطان خواهد توانست دیر یا زود ما را از خدمت دور سازد. اجازه بفرمایید صمیمانه از شما سؤال کنم: «آیا حفظ جان ما مهم‌تر است یا حفظ کار خداوند؟ آیا نجات شخصی مهم‌تر است یا حفظ شهادت خداوند بر روی زمین؟» خدا کند که همه ما از خودپرستی آزاد شویم و دعوت خداوند را برای خدمت جانبازانه اجابت نماییم! اگر به خاطر او حاضر باشیم از همه چیز دست بکشیم، برکات کامل او نصیب ما خواهد شد.



قرائت از کتاب مقدس: (اعداد ۲۲: ۱-۲۱ و متی ۶: ۲۴ و دوم پطرس ۲: ۱۵ و یهوذا ۱۱ و مکاشفه ۲: ۱۴ و دوم پطرس ۲: ۱-۳ و اول تیموتاؤوس ۶: ۳-۱۰ و دوم قرنتیان ۸: ۱-۲۴).

طرز برخورد خادم مسیحی با امور مالی چگونه باید باشد؟ این موضوع دارای اهمیت زیادی است و به قدری با مسایل علمی ارتباط دارد که اگر موضع ما در این مورد روشن نباشد نمی‌توانیم خادم مفیدی برای خداوند باشیم، زیرا خادمین خداوند حتماً با «ممون» سر و کار دارند. از همان ابتدا باید این نکته را روشن سازیم که «ممون» مخالف خداست. به همین دلیل خادمین خداوند باید مواظب باشند که تحت تسلط آن قرار نگیرند، زیرا اگر ممون کوچکترین قدرتی در زندگی خادمین مسیح داشته باشد آنها قادر نخواهند بود ایمانداران را کمک کنند که از حملات موزیانه آن در امان باشند. نظر به اینکه مسایل مالی باعث ایجاد مشکلات بزرگی می‌شود، شایسته است برای بحث در مورد آنها وقت کافی صرف نماییم.

در مرحله اول اجازه بفرمایید رابطه بین پول و رفتار و تعلیم خادم مسیحی را مورد بررسی قرار دهیم. در عهد عتیق در شرح بلعام در رابطه با قوم خدا، این مسأله تشریح گردیده است و در عهد جدید هم در مورد او اشاراتی وجود دارد. در مکاشفه به «طریق بلعام» و «تعلیم بلعام» اشاره شده است. بلعام یک نبی بود که برای پول کار می‌کرد و به خدمات الهی جنبه تجاری داده بود. بالاق، پادشاه موآب، تصمیم گرفته بود قوم خدا را نابود کند و به همین دلیل بلعام را برای لعنت کردن آنها اجیر نموده بود، ولی بلعام از اراده خداوند بی‌خبر نبود و به خوبی اطلاع داشت که قوم خدا قوم متبارکی است. به علاوه خداوند بطور صریح به او گفته بود که نباید پیشنهاد بالاق را قبول کند، ولی پول او را به طمع انداخته بود. برای بدست آوردن آن چه باید بکند؟ باید سعی نماید خدا را به تغییر عقیده راضی سازد. نقشه وی اجرا شد و با موفقیت قرین گردید. در واقع خدا به او اجازه داد که کاری را که قبلاً فرموده بود انجام ندهد، به انجام برساند.

عده‌ای به غلط تصور می‌نمایند که این داستان نشان‌دهنده شخصی است که به خدا توکل دارد، ولی حقیقت این است که اگر موضوع نفع مادی در بین نمی‌بود، بلعام هیچگاه از خداوند درخواست نمی‌کرد و وقتی جواب درخواست اولیه او منفی شد، دیگر برای دومین بار درخواست نمی‌نمود. وقتی در مرحله نهایی خدا به بلعام اجازه داد که همراه فرستادگان بالاق برود، این اجازه به این علت نبود که با کار بلعام موافق بود، این اجازه خدا به این معنی بود که گذاشت بلعام به راهی که خودش انتخاب کرده بود برود. بلعام بی‌شک یک نبی بود، ولی اجازه داد که نفوذ موزیانه پول در کارش دخالت کند و او را به گمراهی بکشاند. هر خادم مسیحی که مسایل مالی را حل نکرده باشد به ناچار تحت سلطه ممون قرار خواهد داشت. وقتی می‌خواهد در مورد محل خدمت خود تصمیم بگیرد تحت تأثیر جنبه‌های مالی قرار خواهد گرفت. اگر در محلی تأمین مالی کافی نداشته باشد به جای دیگری خواهد رفت. بدیهی است که به عنوان خادم مسیحی برای پیدا کردن محل خدمت خود در طلب هدایت الهی خواهد بود، ولی به ناچار هدایت او در جهتی خواهد بود که تأمین مالی بیشتری وجود داشته باشد.

وقتی در مورد هدایت الهی دعا می‌کنیم طبیعتاً وسوسه می‌شویم که در جایی خدمت نماییم که کمبود مالی وجود نداشته باشد و کمتر به جاهایی توجه داریم که فقیرنشین هستند. یک مسیحی پرتجربه یک بار چنین می‌گفت: «بسیاری از خادمین خداوند تحت تأثیر امور مالی قرار دارند. توجه نمایم که بسیاری از نواحی فقیرنشین فاقد خادمین مسیحی هستند در حالی که نواحی ثروتمند از این نظر کمبودی ندارند.» این سخنان ناراحت‌کننده است، ولی حقیقت دارد. جای تأسف است که بسیاری از خادمین مسیحی در «طریق بلعام» قدم برمی‌دارند. پاهای آنها به طرف منافع مادی پیش می‌رود نه به طرف اراده خدا و به همین دلیل وقتی طبق روش معمولی در پی تأیید الهی هستند که چه راهی در پیش گیرند خداوند اجازه می‌فرماید که در راهی که خودشان انتخاب کرده‌اند قدم بردارند.

هر خادم واقعی خدا باید از اسارت پول آزاد باشد. «هیچ کس دو آقا را خدمت نمی‌تواند کرد... محال است که خدا و

ممون را خدمت کنید» (متی ۶: ۲۴). طلب هدایت و راهنمایی الهی و در عین حال در جستجوی منافع شخصی بودن، بسیار ناشایسته است. اگر خدایی که او را خدمت می‌کنیم خدای زنده و واقعی است پس باید با کمال اطمینان به هر جا که دستور می‌فرماید برویم. اگر خدای واقعی نیست، پس بهتر است از هر تلاشی برای خدمت به او خودداری نماییم. بسیار شرم‌آور خواهد بود که یک مسیحی به بهانه خدمت به خداوند، در پی منافع شخصی خود باشد! پطرس رسول در رساله دوم خود با اشاره به کسانی که در «طریق بلعام» قدم می‌زنند چنین می‌نویسد: «قلب خود را برای طمع ریاضت داده‌اند... و راه مستقیم را ترک کرده گمراه شدند... و طریق بلعام بن بصور را که مزد ناراستی را دوست می‌داشت متابعت کردند» (۲: ۱۴ و ۱۵).

برادران و خواهران گرامی، خدا در مقابل ما «راه مستقیم» را قرار داده است و باید مواظب باشیم که از آن منحرف نشویم و گرنه در طریق بلعام گمراه خواهیم شد. پطرس در مورد این اشخاص چنین می‌گوید: «قلب خود را برای طمع ریاضت داده‌اند.» مشکل اصلی همانا قلب است. وقتی تمایل به طمع به تدریج در قلب ریشه بدواند، در آن موقع دست به طرف مزد ناراستی دراز خواهد شد و پاها به تدریج از راه راست منحرف خواهد گردید. این امور در چند دقیقه انجام نمی‌شود و در مراحل اولیه آثار خارجی آن هم دیده نمی‌شود. حتی وقتی قلب گرفتار طمع می‌گردد هنوز هم ظاهر دینداری و جستجو برای درک اراده خدا حفظ می‌شود. کلام خدا می‌فرماید که بلعام «مزد ناراستی را دوست می‌داشت.» مزد پیشنهادی را دوست می‌داشت و هر چند به فرستادگان پادشاه گفت که بدون دریافت تأیید از طرف خداوند حاضر به انجام پیشنهاد پادشاه نیست، ولی در همان موقع قلبا به دریافت پول علاقه‌مند بود. در عین حال به آنها گفت: «در اینجا بمانید تا چنانکه خداوند به من گوید به شما باز گویم» (اعداد ۲۲: ۸).

سخنان او خیلی روحانی به نظر می‌آمد، ولی قلب بلعام گرفتار طمع بود و به همین دلیل وقتی خدا اجازه نفرمود که کاری را که به دریافت مزد ناراستی منتهی می‌شد انجام دهد، او در مذاکراتی که با فرستادگان بالاق انجام داد طمع خود را در زیر جملات روحانی پنهان کرد و در درخواست دوم خود نیز ظاهر روحانی را حفظ نمود. بلعام آنچه می‌خواست بدست آورد، ولی گرفتار نتایج وخیمی گردید. او تسلیم وسوسه پنهانی شد و در نتیجه آن «طریق بلعام» به وجود آمد. برادران و خواهران گرامی، آیا متوجه شدید که طمع چطور ریشه می‌دواند؟ اگر از طریق فیض الهی به تغییر این وضع خطرناک قلبی موفق نشویم به نحو فزاینده‌ای در تسلط ممونا قرار خواهیم گرفت و بالاخره مغلوب آن خواهیم شد. یهو با اشاره به عده‌ای که گمراه شده بودند می‌فرماید: «در گمراهی بلعام به جهت اجرت غرق شده‌اند.» آنها نه فقط در این راه قدم برمی‌دارند، بلکه در این وضع شریرانه غرق شده‌اند و به گمراهی کشیده می‌شوند.

در مکاشفه، یوحنا رسول به یکی از هفت کلیسا چنین می‌نویسد: «در آنجا اشخاصی را داری که متمسک هستند به تعلیم بلعام که بالاق را آموخت که در راه بنی اسرائیل سنگی مصادم بیندازد تا قربانی‌های بت‌ها را بخورند و زنا کنند» (۲: ۱۴). از این آیه می‌فهمیم که نه فقط «طریق بلعام» وجود دارد، بلکه «تعلیم بلعام» هم هست. قلبی که طمع را در خود پرورانده است، اصلاح نشده و به همین دلیل در جستجوی نفع شخصی بودن از عادت‌های مستمر آن گردیده و این عادت پنهانی به تدریج خود را عملاً ظاهر کرده و به قدری پیشرفته که به یک اعتقاد یا تعلیم مبدل شده است. در کلام خدا بطور مکرر از نتایج وخیم طمع سخن به میان آمده است. وقتی پطرس درباره «طریق بلعام» سخن می‌گوید مقصود اصلی‌اش معلمین کذب است و با این کلمات به خوانندگان خود هشدار می‌دهد: «در میان شما هم معلمان کذب خواهند بود که بدعت‌های مهلک را خفیا خواهند آورد... و از راه طمع به سخنان جعلی شما را خرید و فروش خواهند کرد» (دوم پطرس ۲: ۱-۳).

توجه داشته باشید که وقتی طمع کاری در فکر ما ریشه می‌دواند باعث فساد تعلیم ما می‌شود. اگر اعضای کلیسا که برای آنها موعظه می‌کنیم از طبقات کم بضاعت باشند تعلیم ما شکل دیگری پیدا می‌کند، ولی اگر ثروتمند باشند ما تعلیم خود را طبق روش و سلیقه آنها تغییر می‌دهیم. اگر متوجه شده‌ایم که منافع شخصی در رفتار و سخنان ما تأثیر دارد باید در حضور خدا کاملاً فروتن شویم و بخشایش بطلبیم. این موضوع دارای اهمیت زیادی است. پولس نیز در رساله اول خود به تیموتاؤوس از خطرات طمع سخن می‌گوید: «و اگر کسی بطور دیگر تعلیم دهد و کلام صحیح خداوند ما عیسای مسیح و آن تعلیمی را که به طریق دینداری است قبول ننماید، از غرور مست شده هیچ نمی‌داند، بلکه در مباحثات و مجادلات دیوانه گشته است که از آنها پدید می‌آید... منازعات مردم فاسدالعقل... که می‌پندارند دینداری سود است» (۶: ۳-۵).

این معلمین کذب چقدر با پولس تفاوت داشتند! پولس با چه نوع فداکاری بیحد، وجود خود و تمام استعدادها و دارایی خود را برای پیشرفت انجیل صرف می کرد! آیا چیزی زشت تر از این وجود دارد که انسان خدمت به مسیح را وسیله ای برای رسیدن به منافع شخصی خود بسازد؟ ما هم مانند دیگران در خطر این وسوسه قرار خواهیم داشت مگر اینکه بطور جدی روشن سازیم که خدمات مسیحی ما وسیله دسترسی به منافع شخصی نیست. این عقیده را به کلی ترک نماییم که «دینداری سود است»، ولی از این حقیقت خوشحال باشیم که «دینداری با قناعت سود عظیمی است» (آیه ۶) و به دنبال سخنان پولس توجه نماییم که می فرماید: «زیرا که در این دنیا هیچ نیافریدیم و واضح است که از آن هیچ نمی توانیم برد. پس اگر خوراک و پوشاک داریم به آنها قانع خواهیم بود، اما آنانی که می خواهند دولت مند شوند گرفتار می شوند در تجربه و دام و انواع شهوات بی فهم و مضر که مزدم را به تباهی و هلاکت غرق می سازند، زیرا که طمع ریشه همه بدی هاست که بعضی چون در پی آن می کوشیدند از ایمان گمراه گشته خود را به اقسام دردها مبتلا می ساختند» (آیات ۷-۱۰).

حالا از کلامی که خداوند توسط خادمین خود فرموده است به کلام مستقیم خداوند توجه نماییم. در انجیل لوقا فصل نهم می خوانیم که خداوند دوازده رسول خود را می فرستد و در فصل بعدی می خوانیم که هفتاد نفر را اعزام می دارد. در هر دو مورد درباره وسایلی که باید با خود ببرند دستورات روشنی به آنها داده می شود و در هر دو مورد این دستورات منفی هستند. عیسای مسیح دوازده رسول را چنین مخاطب می سازد «هیچ چیز به جهت راه برمدارید نه عصا و نه توشه دان و نه نان و نه پول و نه برای یک نفر دو جامه» (۹: ۳). در دستوراتی که به هفتاد نفر فرموده است جزئیات کمتری وجود دارد، ولی در اصول تفاوتی نیست: «کیسه و توشه دان و کفش ها با خود برمدارید» (۱۰: ۴). در هر دو مورد تأکید یکی است و مقصود اصلی این است که وقتی خداوند به خادمین خود مأموریتی می دهد، آنها نباید در فکر حساب های مادی باشند.

مدتی بعد خداوند از شاگردان خود در مورد این مأموریت سؤال می فرماید: «هنگامی که شما را بی کیسه و توشه دان و کفش فرستادم به هیچ چیز محتاج شدید؟ گفتند هیچ» (لوقا ۲۲: ۳۵). به جملات بعدی توجه فرمایید پس به ایشان گفت: «لیکن الان هر که کیسه دارد آن را بردارد و همچنین توشه دان را و کسی که شمشیر ندارد جامه خود را فروخته آن را بخرد»، شرایط عوض شده بود. آن شب، شب دستگیری مسیح بود. هر چند در وضع عادی که شاگردان به جاهای مختلف مسافرت می کردند دستور این بود: «هیچ چیز به جهت راه برمدارید» با وجود این خداوند دستورات دیگری برای شرایط متفاوت صادر می فرماید. برای اینکه بتوانیم واعظ خوبی برای مسیح بشویم، باید به قدری به کار خود علاقه مند باشیم که از سایر علاقه ها آزاد شویم. واعظ واقعی پیام نجات بخش مسیح به هیچ وجه درباره مسافرت خود و پذیرایی در مقصد فکر نمی کند و تشویش ندارد، زیرا مسیح در این مورد دستور لازم را صادر فرموده است مسیح در مورد مسافرت می فرماید: «هیچ چیز به جهت راه برمدارید» و در مورد زمان رسیدن به مقصد می فرماید: «و در هر خانه که داخل شوید، اول گویند سلام بر این خانه باد» (لوقا ۱۰: ۵). چقدر عالی است! تمام خادمین مسیحی باید پیام آور صلح و سلامتی باشند و باید ارزش مأموریت خود را بدانند.

ممکن است ما ثروتمند نباشیم، ولی باید همیشه احترام و ارزش دعوت و خدمت عالی خود را حفظ نماییم، ولی اگر مردمی که نزد آنها رفته ایم از پذیرفتن ما خودداری نمایند چه باید بکنیم؟ خداوند این وضع را پیش بینی نموده و در مورد آن در لوقا ۹: ۵ فرموده است: «هر که شما را نپذیرد، وقتی که از آن شهر بیرون شوید، خاک پای های خود را نیز بفشانید تا بر ایشان شهادتی شود»، آیا به علو مقام خادمین خداوند توجه فرمودید؟ در مورد رفتاری که با آنها می شود نباید نسبت به حال خود دلسوزی نمایند و در فکر خودشان باشند و درباره هدایت الهی شکی به خود راه بدهند و دلسرد و ضعیف بشوند. خادمین خداوند نیرومند و با وقار هستند، زیرا در مورد مأموریتی که دارند تمام مسایل روشن است. برای اینکه در این مورد به نکات بیشتری توجه نماییم بهتر است دستورات خداوند به شاگردان در موقع خوراک دادن به مردم را مطالعه کنیم. در یکی از این موارد مسیح برای پنج هزار نفر موعظه می کرد که البته علاوه بر پنج هزار نفر مرد عده زیادی زن و کودک نیز حاضر بودند. وقتی روز به پایان رسید شاگردان با توجه به اینکه در بیابان بودند پیشنهاد کردند که مردم به دهات اطراف فرستاده شوند تا برای خودشان خوراک تهیه نمایند. عیسی ایشان را گفت: «احتیاج به رفتن ندارند. شما ایشان را غذا دهید» (متی ۱۴: ۱۶).

یکی از شاگردان که متوجه بود خوراک دادن به این جمعیت انبوه چه کار مشکلی است با لحن اعتراض آمیزی اظهار

داشت که اگر به هر یک از این اشخاص کمی غذا داده شود مبالغ هنگفتی پول لازم است. در این موقع خداوند پرسید چقدر خوراک دارند. شاگردان توانستند پنج نان و دو ماهی پیدا کنند و آن را نزد خداوند آوردند و وقتی برکات الهی به آن افزوده شد همه را سیر کرد و مقداری هم باقی ماند. مسیح توسط این معجزه به شاگردان خود نشان داد که برای خدمت به او حکمت دنیوی لازم نیست. منابع و دارایی ما هر قدر هم کم باشد باید حاضر باشیم در راه او صرف نماییم. کسانی که پیوسته در فکر منافع مالی هستند خادم ممونا می‌باشند نه خادم خدا، ولی فرا گرفتن این درس احتیاج به زمان دارد. شاگردان مسیح این درس را فوراً یاد نگرفتند و به همین دلیل بعد از غذا دادن معجزه آسای پنج هزار نفر، خداوند آنها را در شرایط مشابهی قرار داد. این بار جمعیتی در حدود چهار هزار نفر، علاوه بر زنان و کودکان، مدت سه روز همراه او بودند و وی به شاگردان چنین فرمود: «مرا بر این جماعت دل بسوخت، زیرا که الحال سه روز است که با من می‌باشند و هیچ چیز برای خوراک ندارند و نمی‌خواهم ایشان را گرسنه برگردانم مبادا در راه ضعف کنند» (متی ۱۵: ۳۲).

معلوم بود که دوازده رسول مسیح هنوز درس خود را یاد نگرفته بودند، زیرا عکس‌العمل آنها مانند دفعه قبل بود، آنها گفتند: «از کجا در بیابان ما را آنقدر نان باشد که چنین انوبه را سیر کنیم؟» حتی این بار هم به شرایط زمان و کمبودها نظر داشتند. باز هم خداوند از آنها پرسید که چه دارند و وقتی آنها هفت نان آوردند باز هم با دعای مسیح این نان‌ها همه را سیر کرد و مقداری هم زیاد آمد. در روز پنطیکاست شاگردان در مقابل عده زیادی قرار گرفتند که از نظر روحانی گرسنه بودند، ولی این بار درس خود را خوب یاد گرفته بودند و با اعتماد به ذخایر الهی، برکات حیات ابدی را بر بیش از سه هزار نفر و بعداً بر پنج هزار نفر جاری ساختند (اعمال رسولان ۲: ۴۱، ۴: ۴). مسیح از طریق تعلیم و تربیت و اجرای انضباط درمورد شاگردان توانست آنها را به خادمین مفیدی تبدیل نماید. درمورد ما هم باید همین عمل انجام شود. ما می‌توانیم در کارهای شخصی خود هر چه می‌خواهیم صرفه‌جویی کنیم، ولی در موقع خدمت به خداوند نباید خسیس باشیم، زیرا در غیر این صورت مانع می‌شویم از اینکه خداوند برای مردم معجزه بکند. کوشش‌هایی که به عنوان صرفه‌جویی انجام می‌دهیم مقاصد او را خنثی می‌نماید و زندگی ما را فقیر می‌سازد.

ما باید خود را تحت تربیت خداوندی قرار بدهیم که دوازده حواری و هفتاد نفر را آموزش داد. البته نباید فراموش کرد که حتی در تحت تربیت او هم یکی از آن دوازده نفر نتوانست واجدالشرایط گردد و به عنوان دزد از خدمت خداوند کنار رفت. روحیه یهودا طوری بود که وقتی مریم مسیح را با عطر گرانبها تدهین می‌نمود وی این حساب را می‌کرد که اگر این عطر فروخته می‌شد چقدر پول بدست می‌آمد. یهودا به جای اینکه به مقصود اصلی این عمل محبت‌آمیز مریم نسبت به خداوند توجه نماید آن را نوعی اسراف بی‌فایده می‌دانست و فقط در فکر پول آن بود، ولی خداوند مریم را برای این کار تمجید کرد و فرمود: «با من کاری نیکو کرده است» (مرقس ۱۴: ۶) و اضافه فرمود که: «هر جا انجیل موعظه شود این عمل محبت‌آمیز مریم هم ذکر خواهد شد» (به یوحنا ۱۲: ۱-۸ و متی ۲۶: ۱۰-۱۳ رجوع شود). یهودا که دارای چنین معیارهای منحرفی بود، خداوند را به سی پاره نقره فروخت.

آری، ما نباید از اسراف محبت و دارایی خود برای خداوند خودداری نماییم. عده‌ای به قدری محتاط هستند که از همان آغاز زندگی درمورد صرف کردن در کار خداوند حساب‌های بسیار دقیق می‌کنند. اگر ما در ابراز خدمت و صرف دارایی خود برای خداوند در ابتدای کار اینقدر صرفه‌جو باشیم چند سال بعد چه خواهیم شد؟ پطرس با یهودا چقدر تفاوت دارد! یهودا خزانه‌دار شاگردان بود و در موقع خرج کردن پول مقداری از آن می‌دزدید. وقتی عده‌ای نجات می‌یافتند و اموال خود را برای کمک به دیگران در اختیار رسولان می‌گذاشتند، پطرس می‌توانست از موقعیت استفاده نماید و وضع مالی خود را بهبود بخشد، ولی توجه نمایند که به لنگ مادرزاد در کنار در هیکل چه می‌گوید: «مرا طلا یا نقره نیست، اما آنچه دارم به تو می‌دهم به نام عیسیای مسیح ناصری برخیز و بخرام» (اعمال رسولان ۳: ۵ و ۶). اگر می‌خواهیم در فکر منافع خود باشیم بهتر است کار دیگری پیدا کنیم، ولی اگر می‌خواهیم خداوند را خدمت نماییم باید جدا تصمیم بگیریم که هدف ما پیشرفت انجیل است نه پیشرفت خودمان.

چند دقیقه‌ای به زندگی پولس نظر بیفکنیم و به نظر او درمورد پول پی ببریم. به سخنان او خطاب به پیشوایان کلیسای افسس توجه فرمایید: «نقره یا طلا یا لباس کسی را طمع نورزیم، بلکه خود می‌دانید که همین دست‌ها در رفع احتیاج خود و رفقایم خدمت می‌کرد» (اعمال رسولان ۲۰: ۳۳ و ۳۴). در نامه به کلیسای قرنتس از آنها سؤال می‌کند: «آیا گناه کردم که خود را ذلیل ساختم تا شما سرافراز شوید در اینکه به انجیل خدا شما را مفت بشارت دادم؟» (دوم

قرنتیان ۱: ۷). وی در برابر آنها و همچنین در برابر اعضای کلیسای افسس چنین دفاع می‌کند: «چون به نزد شما حاضر بوده محتاج شدم، بر هیچ کس بار ننهادم، زیرا برادرانی که از مکادونیه آمدند رفع حاجت مرا نمودند و در هر چیز از بار نهادن بر شما خود را نگاه داشته و خواهم داشت. به راستی مسیح عیسی که در من است قسم که این فخر در نواحی اخائیه از من گرفته نخواهد شد. از چه سبب؟ آیا از اینکه شما را دوست نمی‌دارم؟ خدا می‌داند، لیکن آنچه می‌کنم هم خواهم کرد تا از جویندگان فرصت، فرصت را منقطع سازم تا در آنچه فخر می‌کنند مثل ما نیز یافت شوند» (آیات ۸-۱۲).

پولس نمی‌خواست کاملاً مستقل باشد و همانطوری که از آیات فوق می‌توان فهمید حاضر بود کمک دریافت نماید، ولی حتی در موقعی که واقعا احتیاج داشت از کلیسای قرنتس کمک قبول نکرد، زیرا این کار به نفع انجیل مسیح نبود. در تمام استان اخائیه عده‌ای وجود داشتند که می‌خواستند خدمات پولس را لکه‌دار نمایند و پولس حاضر نبود به این اشخاص فرصت بدگویی بدهد. آیا علت قبول نکردن کمک از کلیسای قرنتس این بود که پولس آنها را دوست نمی‌داشت؟ پولس خودش به این سؤال جواب می‌دهد: «خدا می‌داند». پولس به ارزش مقام خود توجه داشت و آن را حفظ می‌کرد. بیاید از پولس یاد بگیریم که از دریافت هدایایی که باعث لکه‌دار شدن خدمات ما می‌گردند خودداری نماییم.

پولس این مسؤولیت سنگین را بر دوش داشت که انجیل را موعظه نماید. برای اجرای مأموریت خود حتی حاضر بود ساعت‌های طولانی کار کند تا احتیاجات مادی خود و همکارانش را تأمین نماید و باری بر دوش دیگران نباشد. احساس مسؤولیت او به قدری شدید بود که به این قانع نمی‌شد که فقط احتیاجات خود را تأمین کند. اگر فقط در فکر تأمین احتیاجات خود باشیم و به احتیاجات دیگران توجه نکنیم، خادم مسیحی خوبی نیستیم. ما خیال می‌کنیم که مانند لایوان، باید ده یک درآمد قوم خدا را دریافت داریم، ولی فراموش می‌کنیم که لایوان هم باید به نوبه خود ده یک بپردازند. خادمین مسیحی تمام وقت در این خطر قرار دارند که چون به خاطر خداوند از بعضی چیزها دست کشیده‌اند، ممکن است خیال کنند که باید همیشه دریافت دارند و بدین طریق از برکات بخشیدن یا هدیه دادن محروم می‌شوند. این موضوع در پیشرفت روحانی خادمین مسیحی دارای اهمیت زیادی است، زیرا تمام مسیحیان، حتی کسانی که دارای درآمد کمی هستند، باید بخشاینده باشند. اگر همیشه دریافت کنیم، ولی ندهیم، دچار رکود خواهیم شد. اگر از نظر مالی در فکر دیگران نباشیم، خدا ما را برکت نخواهد داد. پولس در رساله دوم قرنتیان این کلمات را ذکر می‌نماید: «چون فقیر و اینک بسیاری را دولت‌مند می‌سازیم» (۶: ۱۰) آری، پولس خدای خود را می‌شناخت. هر قدر هم احتیاجش شدید بود، ولی او در این فکر بود که چطور دیگران را دولت‌مند سازد. نکته تعجب‌آور این است که همیشه در این کار موفق می‌گردید.

برادران و خواهران عزیز، اگر بر اثر دریافت هدیه‌ای به خدمت شما خدشه‌ای وارد می‌شود باید از دریافت آن خودداری نمایید و باید موضع خود را روشن سازید و وقتی از دریافت کمک خودداری می‌نمایید باز هم باید در فکر کمک به دیگران باشید. اگر می‌خواهید درآمد شما اضافه شود باید کمک به سایرین را اضافه کنید. تجربه بسیاری از فرزندان خدا، این فرمایش مسیح را تأیید می‌کند: «بدهید تا به شما داده شود» (لوقا ۶: ۳۸). این یک قانون الهی است و اگر از آن سرپیچی نماییم به خودمان ضرر می‌زنیم. مسیحی کار خود را طوری اداره می‌کند که کاملاً خلاف روش غیرمسیحیان است. غیرمسیحی پس‌انداز می‌نماید تا پولش زیاد شود، ولی مسیحی از راه بخشیدن به دیگران بر دارایی خود می‌افزاید. ممکن است حساب بانکی شخص مسیحی بر اثر بخشیدن اضافه نشود، ولی پیوسته در این تجربه پولس سهیم می‌گردد: «چون فقیر و اینک بسیاری را دولت‌مند می‌سازیم».

پولس در پایان رساله دوم به کلیسای قرنتس با اشاره به اینکه امیدوار است به زودی آنها را ملاقات کند چنین می‌گوید: «اینک مرتبه سوم مهیا هستم که نزد شما بیایم و بر شما بار نخواهم نهاد از آن رو که نه مال شما، بلکه خود شما را طالبم، زیرا که نمی‌باید فرزندان برای والدین ذخیره کنند، بلکه والدین برای فرزندان» (۱۲: ۱۴). توجه کنید که پولس در رساله به کلیسای قرنتس بارها درباره طرز فکر خود در مورد امور مالی سخن می‌گوید، ولی در ضمن ذکر این موضوعات تعلیمات لازم را به آنها می‌دهد تا آنها خیال نکنند که پولس از ترس انتقاداتی که از او و خدماتش به عمل آمده تصمیم گرفته است بطور مستقل عمل نماید. هر چند شرایط مخصوصی که پولس در آن قرار داشت ایجاب می‌کرد که از دریافت کمک مالی از آنها خودداری نماید، ولی آنها را تشویق می‌کند که به ایمانداران محتاج

در اورشلیم کمک کنند و به علاوه به خاطر سخاوتمندی آنها در برابر کلیساهای مکادونیه افتخار می‌نماید. پولس شخصا به پول آنها احتیاج نداشت، ولی پول آنها در جای دیگر مورد احتیاج بود و پولس میل داشت که آنها با سخاوت ببخشند تا باعث برکت خود و سایرین شوند.

آیا ممکن است از شما سؤال کنم که وقتی در میان فرزندان خدا زندگی می‌کنید می‌توانید مانند پولس بین احتیاجات «خودتان» و احتیاجات «سایرین» تفاوت قائل شوید؟ در تمام تماس‌هایی که با آنها دارید آیا در فکر «خود آنها» هستید یا در فکر «اموال آنها»؟ اگر آنها نسبت به شما نظر خوبی نداشته باشند و به شما کمک مالی ننمایند آیا حاضر هستید جان و مال خود را برای آنها صرف کنید یا اینکه، چون از طرف آنها تشویقی به عمل نمی‌آید از خدمت به آنها خودداری می‌نمایید؟ از نظر انسانی پولس دلایل فراوانی در دست داشت که قرنتیان را به حال خود بگذارد، ولی این کار را نکرد و در نظر داشت برای سومین بار نزد آنها برود. او از قبول «پول آنها» خودداری کرد، ولی هنوز هم به خود آنها علاقه‌مند بود. پس واقعا به خود آنها علاقه داشت نه به پولشان و این موضوع را از مطالبی که در رسالات ابراز می‌دارد می‌توان فهمید.

در دنباله آیه‌ای که نقل کردیم چنین می‌خوانیم: «اما من به کمال خوشی برای جان‌های شما صرف می‌کنم و صرف کرده خواهم شد و اگر شما را بیشتر محبت نمایم آیا کمتر محبت ببینم؟ اما باشد من بر شما بار نهدم، بلکه چون حيله‌گر بودم شما را به مکر به چنگ آوردم. آیا به یکی از آنانی که نزد شما فرستادم نفع از شما بردم؟ به تیطس التماس نمودم و با وی برادر را فرستادم. آیا تیطس از شما نفع برد؟ مگر به یک روح و یک روش رفتار نمودیم؟» در اینجا تمایلات قلبی پولس روشن می‌شود. چگونه از صمیم قلب با مسیحیان قرنتس سخن می‌گوید! افکار پنهانی و ذات خود را آشکار می‌سازد. اگر تمام وجود خود و تمام دارایی خود را صرف خدمت خداوند نمایم نخواهیم توانست خادم شایسته‌ای برای او باشیم.

از طرف دیگر به این نکته توجه فرمایید که پولس کمک مالی ارسالی از مکادونیه را پذیرفت. در شرایط عادی خادمین مسیحی می‌توانند از سایر مسیحیان کمک دریافت دارند. پولس هدایا را نه بدون قید و شرط قبول می‌کرد و نه بدون قید و شرط از پذیرفتن آنها خودداری می‌نمود. او درک و قضاوت روحانی داشت و وقتی می‌دید که بخشاینده در وضع روحانی صحیحی قرار دارد هدیه او را با تشکر می‌پذیرفت. خدا به ما این حکمت را عطا فرماید که بفهمیم چه هدایایی را بپذیریم و از دریافت چه هدایایی خودداری کنیم و بدین طریق در وضعی قرار بگیریم که فکر کنیم هر نوع هدیه‌ای را باید بپذیریم. حالا به رساله پولس به فیلیپیان مراجعه کنیم و نظر او را در مورد هدایای ایمانداران آن کلیسا مطالعه نماییم. پولس چنین می‌نویسد: «اما ای فیلیپیان شما هم آگاه هستید که در ابتدای انجیل، چون از مکادونیه روانه شدم هیچ کلیسا در امر دادن و گرفتن با من شراکت نکرد جز شما و بس، زیرا که در تسالونیکي هم یک یا دو دفعه برای احتیاج من فرستادید. نه آنکه طالب بخشش باشم، بلکه طالب ثمری هستم که به حساب شما بیفزاید» (۴: ۱۵-۱۷).

پولس با قدردانی کامل برای هدایای کلیسای فیلیپی تشکر می‌نماید، ولی در عین حال اعلام می‌دارد که هدف اصلی او از دریافت هدایا این نیست که خودش ثروتمند شود، بلکه این است که آنها دولتمند شوند و فوراً اضافه می‌نماید: «همه چیز، بلکه بیشتر از کفایت دارم.» طرز بیان پولس چقدر با نامه‌های تشکر آمیز معمولی تفاوت دارد! غالب اوقات در نامه‌های تشکر آمیز درباره احتیاجاتی که هنوز باقی است تأکید می‌شود و هدف عمدی یا غیرعمدی این است که هدایای بیشتری دریافت گردد. بیایید سخنان پولس را دوباره بخوانیم و به خاطر بسپاریم: «همه چیز، بلکه بیشتر از کفایت دارم.» در این جمله هیچ اشاره‌ای به احتیاج وجود ندارد، بلکه برعکس از بی‌نیاز بودن یا کفایت سخن به میان آمده است. پولس چه روح پاک و والایی دارد! چقدر از اسارت ممونا آزاد است!

پولس در ادامه فرمایشات خود می‌گوید: «اما خدای من همه احتیاجات شما را برحسب دولت خود در جلال در مسیح عیسی رفع خواهد نمود.» پولس از کمکهای مالی مسیحیان فیلیپی صمیمانه تشکر می‌نماید، ولی هیچگاه ارزش مقام خود را پایین نمی‌آورد. حتی در موقعی که خود را مدیون آنها می‌داند، وقار روحانی خود را از دست نمی‌دهد. او به هدایا و هدیه‌دهندگان وابستگی پیدا نمی‌کند. او تشکر خود را صریحا اعلام می‌دارد، ولی روشن می‌سازد که این هدایا را از جانب خدا می‌داند: «عطر خوشبوی و قربانی مقبول و پسندیده خداست»، ولی چون وی در هدایایی که آنها به خدا

داده‌اند شریک است، برای آنها برکاتی خیلی بیش از هدایای آنها طلب می‌نماید؛ «خداى من همه احتیاجات شما را برحسب دولت خود در جلال در مسیح عیسی رفع خواهد نمود». پولس چه شخص ثروتمندی بود و چطور دیگران را ثروتمند می‌ساخت! خدا کند که ما در پاکدلی این رسول مسیح شریک شویم و با این فرمایشات او همصدا گردیم: «و خدا و پدر ما را تا ابدالابد جلال باد. آمین».

بالاخره به نظر پولس درباره وجوه کلیسایی توجه کنیم. در دوم قرن‌تیاں ۸: ۱-۴ می‌فرماید: «لیکن ای برادران، شما را مطلع می‌سازم از فیض خدا که به کلیساهای مکادونیه عطا شده است، زیرا در امتحان شدید زحمت، فراوانی خوشی ایشان ظاهر گردید و از زیادتی فقر ایشان دولت سخاوت ایشان افزوده شد، زیرا که شاهد هستم که به حسب طاقت، بلکه فوق از طاقت خویش به رضامندی تمام التماس بسیار نموده این نعمت و شراکت در خدمت مقدسین را از ما طلبیدند». پولس که از قحطی اورشلیم اطلاع یافته بود، به مسیحیان مکادونیه در این مورد خبر داد. هر چند آنها خودشان هم ضیق مالی داشتند، ولی به قدری از این خبر متأثر شدند که احتیاجات خود را فراموش کردند و به برادران محتاج خود کمک کردند و با خوشحالی فراوان حتی بیش از توانایی خود هدیه دادند. هدیه دادن آنها فقط به خاطر انجام وظیفه نبود، زیرا می‌خوانیم که التماس بسیار نمودند که در کمک کردن به مسیحیان محتاج اورشلیم سهمی داشته باشند. آنها خود را به قدری با برادران خود صمیمی و متحد می‌دیدند که به احتیاجات ضروری خود توجه نداشتند، بلکه احتیاج اعضای بدن مسیح در اورشلیم را بر خود مقدم می‌دانستند، چون برای شرکت در این خدمت التماس می‌کردند معلوم می‌شود که رسول مسیح با توجه به اینکه خودشان محتاج بودند آنها را زیاد تشویق نمی‌کرد که هدیه بدهند، ولی آنها با خواهش و التماس توانستند پولس رسول را راضی سازند.

رفتار آنها بسیار زیبا بود و رفتار پولس هم عالی بود. پولس که دارای مقام پرمسئولیت بود نمی‌خواست برای رفع احتیاج مسیحیان سایر نقاط از این مسیحیان کمک بگیرد، ولی اشتیاق آنها به قدری شدید بود که پولس تسلیم شد. چه تصویر زیبایی است از رابطه بین خادم خدا و کسانی که وی به آنها خدمت می‌نماید! ما که خود را خادمین مسیحی می‌خوانیم نباید فقط به هدایایی که پرداخت می‌شود توجه داشته باشیم، بلکه باید به شرایط زندگی هدیه‌دهندگان نیز توجه نماییم تا آنها بیش از توانایی خود هدیه ندهند. پولس که کمک توسط مسیحیان قرن‌تس به ایمانداران اورشلیم را تأیید کرده بود، اکنون آنها را در مورد جمع‌آوری هدایا و ارسال به مقصد راهنمایی می‌کند. فرمایشات او در این مورد در رساله قرن‌تیاں بسیار مفید است: «اما شکر خدا را که این اجتهاد را برای شما در دل تیطس نهاد... بیشتر با اجتهاد بوده به رضامندی تمام به سوی شما روانه شد و با وی آن برادری را فرستادیم که مدح او در انجیل در تمامی کلیساهاست و نه همین فقط بلکه کلیساهای نیز او را در اختیار کردند تا در این نعمتی که خدمت آن را برای تمجید خداوند و دلگرمی شما می‌کنیم هم‌سفر ما بشود، چونکه اجتناب می‌کنیم که مبدا کسی ما را ملامت کند درباره این سخاوتی که خادمان آن هستیم، زیرا که نه در حضور خداوند فقط بلکه در نظر مردم نیز چیزهای نیکو را تدارک می‌بینیم و با ایشان برادر خود را نیز فرستادیم که مکرراً در امور بسیار او را با اجتهاد یافتیم» (۸: ۱۶-۲۲).

توجه نمایید که پولس در تمام این کارها چقدر دقیق و مواظب بود. آیا ملاحظه فرمودید که خودش به تنهایی به امور مالی نمی‌پرداخت؟ تیطس مسئولیت جمع‌آوری هدایا را به عهده داشت و دو نفر از برادران که دارای احترام فراوانی بودند برای کمک به او تعیین شدند: «برادری... که مدح او در انجیل در تمام کلیساهاست و برادری که مکرراً در امور بسیار او را با اجتهاد یافتیم». اداره امور مالی کلیساهای هیچگاه نباید به یک نفر سپرده شود، بلکه باید همیشه توسط دو یا سه یا بیشتر بطور مشترک انجام گردد. نظر به لزوم مواظبت مخصوص در مورد امور مالی، پولس در نامه‌های خود به تیموتاؤوس و تیطس اعلام می‌دارد که هیچ شخص طمع‌کاری نباید به مقام سرپرستی کلیسای محلی انتخاب گردد (اول تیموتاؤوس ۳: ۳ و تیطس ۱: ۷).

در اول تیموتاؤوس ۳: ۸ همین شرط در مورد خدام کلیسا ذکر شده است. اشخاصی که در انجام امور مالی امانت و درستکاری ندارند نباید برای احراز مقامات کلیسایی انتخاب شوند. پطرس هم نظر پولس را تأیید می‌نماید: «گله خدا را که در میان شماست بچرانید و نظارت آن را بکنید نه به زور، بلکه به رضامندی و نه بجهت سود قبیح، بلکه به رغبت» (اول پطرس ۵: ۲). طمع‌کاری گناهی است که باید با آن بطور جدی رو به رو شویم و اگر آن را بطور ریشه‌ای اصلاح نکنیم دیر یا زود دچار مشکلات خواهیم گردید. به فیض و لطف الهی باید وضع ما در مورد امور مالی کاملاً روشن باشد و بتوانیم نه فقط احتیاجات مادی خود را برآورده سازیم، بلکه در فکر احتیاجات دیگران هم باشیم.

قرائت از کتاب مقدس: (یوحنا ۸: ۴۴ و متی ۱۲: ۱۹ و دوم تیموتاؤوس ۲: ۲۴).

از صفات بسیار لازم برای خادم مسیحی وفاداری کامل نسبت به حقیقت است. احتمال زیاد دارد که خادم مسیحی با توجه طرف مقابل و با در نظر گرفتن شرایط موجود و بر اثر تمایلات خود، تغییراتی در حقایق به وجود آورد و این امر چندان غیرمتداول نیست. حقیقت کاملاً مطلق و قطعی است و باید نسبت به آن وفاداری کامل داشته باشیم. ما می‌توانیم همه چیز را فدا کنیم، ولی نمی‌توانیم از حقیقت صرف‌نظر نماییم. ما هرگز نباید حقیقت را بر اثر تمایلات خود تحریف نماییم، بلکه باید در مقابل آن سر فرود آوریم. این تمایل در همه ما وجود دارد که وقتی حقیقت با تمایلات ما تضاد پیدا می‌کند، آن را تحریف می‌کنیم. وقتی با تصمیم مشکلی رو به رو می‌شویم یا وقتی خانواده ما دچار مصیبت می‌گردد یا وقتی یکی از دوستان نزدیک ما گرفتاری پیدا می‌کند، برای اینکه از وضع مشکل خلاص شویم به آسانی از اصول عقاید خود دست می‌کشیم و برای کمک به دوستان خود حقیقت را با توجه به شرایط موجود عوض می‌کنیم.

مثلاً فرزند یکی از خادمین مسیحی اظهار علاقه می‌نماید که تعمید بیابد، اگر پدرش حاضر باشد که از حقیقت و راه درست پیروی نماید، پسر خود را به بزرگان کلیسا خواهد سپرد تا هر طور صلاح بدانند درمورد تعمید تصمیم بگیرند، ولی چون پسر خودش است سعی می‌کند موضوع را به آسانی فیصله دهد. او فقط می‌خواهد پسرش تعمید بیابد و در فکر حقیقت نیست. اگر هدف اصلی‌اش احترام به کلام خدا می‌بود، از تبعیض درمورد پسرش خودداری می‌کرد و تصمیم را به بزرگان کلیسا واگذار می‌نمود. مثال دیگری می‌زنیم، در یک کلیسا اختلافاتی درمورد تعلیم مسیحی به وجود می‌آید. عده‌ای از ایمانداران از یکی از خادمین طرفداری می‌کنند و عده‌ای دیگر از یک خادم دیگر طرفداری می‌نمایند. جای تأسف است که هیچ یک از این دو گروه طرفدار حقیقت نیست، زیرا هر دو حساب‌های شخصی را در نظر گرفته‌اند. متأسفانه احساسات ما در تصمیمات ما تأثیر می‌نمایند و بدین طریق کلام خدا را تحریف می‌نماییم.

ما نباید معیارهای الهی کلام خدا را تا سطح معیارهای انسانی خود پایین بیاوریم. حتی در مواقعی که کلام خدا نقایص ما را نشان می‌دهد، نباید در آن دخل و تصرف نماییم، بلکه باید آنطور که هست آن را اعلام کنیم؛ یعنی کلامی که تا ابد پایدار است و از درک و نیروی انسانی ما بالاتر می‌باشد. حتی در مواقعی که کلام خدا با تجارب انسانی و استدلالات معمولی متضاد به نظر آید ما باید حقیقی بودن آن را اعلام نماییم. مخصوصاً باید در تفسیر آن درمورد مسائلی که مربوط به سایرین است و مسائلی که مربوط به خودمان و خانواده و دوستانمان می‌باشد هیچ تبعیضی قائل نشویم. باید مواظب باشیم، زیرا این موضوع خطرناک است. بسیاری از مشکلات کلیسایی به این علت به وجود می‌آید که مسیحیان حقایق را فدای منافع شخصی خود می‌نمایند. عضو یکی از کلیساهای محلی چنین می‌گفت که از رفتن به کلیسا خودداری می‌کند، زیرا درموردی، مسأله‌ای کلیسایی به او اطلاع داده نشده است. به نظر این برادر حقیقت مطلق چیست؟

اگر قطع رابطه با این کلیسا کار صحیحی بود با وجودی که درباره آن مسأله بخصوص کلیسایی هم به او خبر می‌دادند باز لازم بود رابطه خود را با آن کلیسا قطع نماید. اگر قطع رابطه با آن کلیسا کار غلطی بود، او حق نداشت به این دلیل که موضوعی را به او خبر نداده بودند با کلیسا قطع رابطه نماید. اگر در کلیسایی عضو هستیم که طبق نقشه الهی عمل نمی‌کند باید از آن خارج شویم. از طرف دیگر اگر مقام ما در کلیسایی با اراده الهی مطابقت دارد، ولی برای ما مشکلاتی ایجاد می‌کند، نباید حقیقت را فدا سازیم و به خاطر راحتی خود از خدمت خود دست بکشیم. مگر ما که هستیم که توقع داریم همکاران ما عقاید ما را همیشه تأیید نمایند؟ چطور می‌توانیم به خود اجازه دهیم، به این دلیل که در وضع مشکلی هستیم، کلام خدا را به کناری بگذاریم؟ چرا خودمان را اینقدر بزرگ و اینقدر شجاع می‌دانیم؟ اگر غرور شخصی ما از بین نرود، نمی‌توانیم خادم واقعی خدا بشویم. ما باید کلام او را بدون اغراض شخصی بفهمیم خواه به نفع ما باشد و خواه به ضرر ما باشد. اگر به حقیقت کلام خدا توجه می‌کردیم حاضر نمی‌شدیم با مخلوط کردن عقاید شخصی خودمان با حقایق آن، باعث کم شدن شکوه و جلال آن بشویم. خدا ما را از این وضع نجات دهد!



مثال دیگری ذکر می‌کنیم، یک مسیحی شنیده بود که عده‌ای از یک کلیسا ایرادهایی می‌گیرند. بعد از مدتی به عضویت آن کلیسا درآمد و همه جا از آن دفاع می‌نمود و هر چند خودش درباره ایرادهایی که گرفته می‌شد شخصا بررسی نکرده بود همیشه از آن کلیسا تعریف می‌کرد. مدتی بعد یکی از برادران که در وضع روحانی او نقایصی دیده بود سعی کرد حقایق را با محبت با او در میان بگذارد، ولی او ناراحت شد و از عضویت آن کلیسا استعفا داد و شروع به بدگویی از آن کلیسا کرد. بطوری که ملاحظه می‌فرمایید این برادر در مورد حقیقت یک نظر قطعی نداشت و طبق میل خود حقایق را عوض می‌کرد. اگر واقعا در طلب حقیقت می‌بود و می‌خواست به حقایق امور دسترسی یابد، لازم بود از همان ابتدای قبول عضویت کلیسا درباره مسایل عنوان شده بررسی نماید و در صورت لزوم در اصلاح آنها بکوشد، ولی اگر عضو شدن در آن کلیسا کار صحیحی بود، نمی‌بایستی هیچ توبیخی باعث شود که از کلیسا استعفا بدهد.

به این مثال هم توجه فرمایید، یک خادم مسیحی که استعداد رهبری هم دارد هدایت می‌شود که رفتار معینی در پیش گیرد و چون در مقام رهبری است عده‌ای رفتار او را تقلید می‌نمایند. اگر رفتاری که این رهبر پیش گرفته است صحیح باشد، به این دلیل صحیح نیست که او آن را در پیش گرفته است. اگر رفتار او غلط باشد، نمی‌توانیم به این دلیل که او این رفتار را دارد آن را صحیح بدانیم هر چند ممکن است وی یک مسیحی بسیار صمیمی باشد. اگر این شخص مدتی بعد رفتار گناه شود، این گناه وی دلیل بر این نخواهد بود که رفتارش غلط بوده است. پس باید بدانیم حقایق الهی حقایق مطلق و قطعی هستند و شخصیت کسانی که از آنها دفاع می‌کنند در قطعی بودن آنها تأثیری ندارد. حقیقت باید تنها عامل تصمیم‌گیری در تمام شرایط باشد و در این صورت وجود ما که بر حقایق کلام الهی سایه میندازد باید از میان برداشته شود. اگر سلیقه‌های شخصی در مورد حقیقت از میان برداشته شود، بسیاری از تفرقه‌های کلیسایی و کشمکش‌هایی که در خدمات مسیحی وجود دارد از بین خواهد رفت.

اگر ما به حقیقت تسلیم شویم و به تأثیری که در ما دارد توجه نکنیم، نه فقط مشکلات کلیسا و مشکلات کار ما حل خواهد شد، بلکه مشکلات شخصی ما هم حل خواهد گردید. بدیهی است که ما هیچ وقت حاضر نیستیم حقیقت را ترک کنیم، ولی در نکات جزئی از آن منحرف می‌شویم و به تدریج از حقیقت دور می‌فایم. در نتیجه، حس جهت‌یابی خود را از دست می‌دهیم و سرگردان می‌شویم. اگر مردم با ما خوش رفتاری نمایند، در راهی که خداوند نشان داده است قدم می‌زنیم، ولی اگر با ما بد رفتاری نمایند، راه دیگری در پیش می‌گیریم. چقدر خودمان را مهم می‌دانیم! ما خود را مرکز کائنات می‌شماریم! تصور می‌کنیم که همه چیز باید به دور ما بگردد!

برادران و خواهران گرامی، خود حقیقت مهم است نه تأثیری که بر مخلوقات کوچکی مانند من و شما دارد. ممکن است پیروی از حقیقت مستلزم این باشد که ما از بهترین دوستی‌های خود که با میل الهی تضاد دارد صرف‌نظر نماییم. وجود شادی در محیط ما نمی‌تواند ثابت کند که دوستی‌های ما طبق میل الهی است و همچنین ناسازگاری انسانی با دوستانمان نمی‌تواند ثابت کند که این دوستی‌ها خلاف میل الهی است. این نکته باید برای ما روشن باشد که حقیقت قطعی است و باید عامل اصلی در انتخاب دوستان و اتخاذ تصمیمات باشد. حتی در دادگاه‌های انسانی، یک نفر قاضی نمی‌تواند اغراض شخصی را در تصمیم‌گیری‌های خود دخالت دهد. یک قاضی نمی‌تواند به تمایلات قلبی خود توجه نماید و مثلاً وقتی پسر خودش مجرم است از محکوم کردن او خودداری کند و یا وقتی دشمن وی بی‌گناه است از تبرئه نمودن او سر باز زند. حکم قانون قطعی است و قاضی باید از آن اطاعت نماید.

اگر ما به عنوان همکاران مسیحی بدون قید و شرط به حقیقت تسلیم شویم، تبادل نظرها بسیار راحت و انجام کارها بسیار سریع خواهد گردید و کار خداوند به خوبی پیشرفت خواهد نمود. وقتی تنها هدف ما انجام اراده خداوند باشد از بسیاری از مباحثات بی‌ثمر آزاد خواهیم شد و به سرعت به نتایج صحیح خواهیم رسید. در غیر این صورت باید مدت زیادی از وقت گرانبهای خود را صرف بحث درباره عقاید شخصی نماییم و در انتخاب کلمات و پیروی از سیاست‌بازی مواظبت کنیم تا بتوانیم رضایت همه را جلب نماییم و باید همیشه در این فکر باشیم که اگر «الف» از کاری که می‌خواهیم انجام دهیم ناراحت شود و اگر برادر «ب» از همکاری خودداری نماید و اگر برادر «ج» حاضر نشود پیشنهاد ما را بپذیرد، چه باید بکنیم. حتی در موقعی که موفق شویم با مواظبت‌هایی که به عمل می‌آوریم رضایت همه را جلب کنیم، ولی در این ضمن حقیقت را فدا سازیم، چه سودی عاید ما خواهد شد؟

ولی اگر به جای تلاش‌های انسانی برای راضی ساختن دیگران و به جای کشیدن نقشه‌ها و سیاست‌بازی‌ها برای حفظ

هماهنگی در میان همکاران، هر یک از ما حقیقت مطلق را بطور قطع بپذیریم و با فروتنی به آن تسلیم شویم، برکات الهی بر تمام ما جاری خواهد شد. خدا کند که همه ما فقط در این فکر باشیم که اراده الهی را درک کنیم و به انجام برسانیم. باید این موضوع را بسیار جدی بگیریم، ولی فراموش نکنیم که در کار خداوند هیچ جایی برای تلاش‌های انسانی ما وجود ندارد. ممکن است با تمایل قلبی صمیمانه برای پیشرفت کار خداوند از نفوذ شخصی خود در زندگی دیگران استفاده کنیم و ممکن است بتوانیم از این راه آنها را به قبول حقیقت متقاعد سازیم، ولی این روش فایده‌ای ندارد. حقیقت خیلی بزرگتر از آن است که به نفوذ شخصی ما احتیاج داشته باشد. حقیقت ذاتا دارای قدرتی است که تأثیر لازم را خواهد داشت. وظیفه ما این است که با فروتنی قلبی موضع خود را درمورد حقیقت حفظ نماییم.